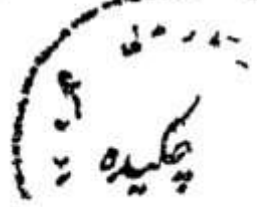


کافى الاعلى لا سيف الاذ والفقر

الحمد لله والمنه که درین اوان بکشت نشان زمان سعادت توانان



قلم هدایت علم جناب غفرنا

قدسی القاب خضر بیابان شریعت غر

یوسف کنعان ملت بیضا مجذوبین حضرت خیر البشر علی اس

المبایة الثانية عشر المجتهد علی الاطلاق العلامة المشتهر فی الافاق مولانا الملکم

وسیدنا المفتح المسید ولدا علی نغمه التسم بلطفه الخفی والجلی رساله ناوره
روزگار و عمده احصار المسماة بـ **والفقر** در جواب باب و از دم

تحفه اشاعریه حسب مایش جناب عالم نبیل و جبر جلیل فی الدرجه الرفیعه والرتبه

المنیقة حاج الحرمین الشریفین مولوی سید شریف حسین خان صاحب

ولدا رشید جناب اسطر زمان و فلاح طون و بان مولو

سید رجب علی خان صاحب مجاهد

اوام الله اقبالهما و زاد

اجلا لهما

۱۲۸۱ هـ

بعد تصحیح و مقابله از چند نسخه برای انتفاع انام و افاده عوام و ترویج امری

طبع مجمع البحرین لیسایطبعین طبع رشید

۹۰۹۶	دفعہ نمبر
الف ۲۰	فہرست نمبر
	کتاب نمبر



الحمد للہ الحق و مزیل الباطل والصلوة علی الدعاة الی سبیل النجات محمد و عتوہ
الذین خصوا بالمناقب و الفضائل سیما علی ہادی المصلین دافع شہات المریدین قائد الکرام
البرہ و قاتل الکفرۃ الفخرۃ ابی الامۃ و سراج الامۃ قسیر الجنة واللہ اعلم العظمی
الوصی المطلق والقائم بالحق الذی غصبوا حقہ فی السقیفۃ والشوری امیر المؤمنین علی ^{رضی}
اما بعد مرآت ضمیر فیض نذیر طالبان صراط سوی تار کان سبیل غی ظاہر و روشن باد کہ یکی از نوادر
سوانح کہ درین عصر بطور رسیدہ اینست کہ شخصی از خاندان تصوف و تسنن نظر باین کہ علمای شیعہ از
قدیم الایام از کتب مخالفین علمای ایشان را ملزم و مبہوت و مخم و محجوج ساخته اند ارادہ نمود کہ بتقلید
شیعیان از کتب اینها علمای شیعہ را ملزم سازد و تفہید کہ اگر این امر ممکن بودی اسلاف مخالفین کہ برابر
افضل و اعلم خلاف ایشان اندکی و لہامی خود را ازین غم و خصہ خالی نیساختند باجملہ سبب کوتاہ بینی
و عدم حیا از اطلاع نقادان و ارباب بصیرت شرم ناکردہ بر اثبات قصور خویش سبجلی نوشتہ و اورا
مانند نامہ اعمال خود تیرہ و سیاه کردہ و بتقلید مقتدایش بکلمات ضلالت سیما و مانا بکلام لہجہ
روح کثیر الفتوح جناب اجاب الاتباع حضرت رسول مطلع را آزرده و انتہ و درمن قال رباعی خاقانی
انکسان کہ براہ تو میر و ندہ زاغ اندوز زاغ را روشش کہ آبروست و کیرم کہ مار چوبہ کند تن بشکل مار

درستی و خشونت بلوه گرساز و معذور باشد پس باید داشت که در موضعی از باب هم میگوید کوشش نهاده و بهیچ
اخوان الشیاطین و افتراوات این مظهر حلی و این شهر آشوب از نذرانی که از نفس غریبی و شهیق حماری بیش نیست
و ایضا در باب تقیه میگوید در مسایله شیعه افراط اینها را نظر باید کرد که بادی طبعی در مان و منصب بلکه توقع
اعزاز و اکرام در مجلس گفتن صاحب قبله در کلام دین ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند و هرگز
بجرت را واجب نمیدانند از آیات قرآنی که صریح عتاب بر ترک هجرت چشم پوشی و اغماض میکنند و در کتب معتبره
ایشان موجود است من جلی خلف سنی فکانا خلف بنی صیحه مرتبه سفاکت که نماز خود را
کردن برای آتش و پلاد و متوقع ثواب بدان نماز زیاده بر ثواب نمازها دیگر ماندن از اینجا معلوم شد که در حقیقت
بنایت است اعتقاد اند و در مذهب دجوسی از خیرت دین ندارند اهل تعصب ایشان در بدگوی طعن و تشنیع
صحابه کبار صرف می شود و مشقت دینی را هرگز گوارا نمی کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان
بزاران مراتب و ایشان عزیز تر و مهم تر است از منافع عظیمه دین و نعم مقیم آخرت و ایضا جایی دیگر میگوید
این است یهوده سرکامان و محققان این فرقه تابعوام اینها چه رسد و ایضا در مقاصد متعه میگوید که اگر
چند روایتی ضعیف واهی در کیسه ابن بابویه و خاندان فتح آمد شیرازی مثل لکنای حیض مخفی و مستور و غیره که
آنها را باور نکرد چه لطف کدام منت است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با ما و یا خواهر خود زن نکند
و با پسر و برادر خود لواط نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و ضیعت مداومت نماید
که اصلا از وی نپرسند بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز و موجب ثواب باشد این مذهب خود از مذاهب
اباحیه و زنا و فحشاء و در ترست زیرا که غایت کار ایشان نیست که این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن چون
عقاب شده باشند و اینها برین امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون ازین قبیل کلمات
یهوده در کتاب او بسیار است و غرضی باستیغاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نماند
که چون درین ایام مجسمه فرجام سبب اقتدار و رسا و مومنین تفضل الهی شامل حال ایشان گردید و اکثری
از نواصب متصوفه برای تحصیل رخارف و نیامی و کج شیوه قدیم خاندان کاسه لیسان بنی امیه و عباسیه
بوده و در لباس تشیع خود را زیب و زینت میدهند و بنحو خاک گرد بلامی معلا را که سبب وسیله نجات مومنین
است و دست گرفته و دام تزویر حوام شیعیان گردانیده ازین ساده الواح اخذ و جرمینا بندگان خطا فاطر
گذشت که بطریق اجمال معنی سنی و صوفی و بعضی از خواص ایشان را که حدود قدیم خاندان ایشان

انسان اعتبار اند بیان نماید پس بدان و فقل الله فی الدارین کہ کسی است کہ بعد جناب حضرت سید المرسلین
 خلیفہ حق الہی بگرداند و اعتقاد داشته باشد کہ او خلیفہ و جانشین حضرت باستحقاق بوده نہ بغصب و عدوان
 و از خواص او یکی این است کہ میگوید و مدعی کہ از جناب حضرت سیدۃ النساء ضبط نموده حق بطرف او بوده
 نہ بطرف جناب عدوہ مظلومہ پس کہ او چنین اعتقاد داشته باشد اورا سنی باید دانست کوشب و روز سبوح
 را برای معلا و دوست داشته باشد و بی استعانت بنام نامی علی ابن ابیطالب ننشیند و بر نخیزد و لاف غلامی دوست
 و بیعت زندامان صوفی پس مذابب مختلفہ دارند و چون اکثری زایل ان مذابب منقرض شدہ اند لہذا بعضی
 بعضی اصول و فروع صوفیہ کہ حال شیوع تمام دارند و گاہی رہبان تشیع آمدہ عوام شیعیان را کول میدانند
 و گاہی مقتضای وقت اظهار تسنن نموده علم مخالفت شیعیان برمی افرازند اکنفا مینمایند پس باید دانست
 کہ آن صوفی کسیست کہ قابل وحدت وجود باشد و حاصل آن مذہب این است کہ تمام این عالم کہ مستعین
 ذات حق سبحانہ تعالی است و فرق اعتبار نیست گاہی خود را بصوت البلیس مینماید و گاہی بصورت محمد و
 گاہی بصورت سک و نوک و گاہی بصورت انسان گاہی خدا را تشبیہ میدهند بدریا و عالم را با موج
 و گاہی نارا بکل و مخلوق را بکوره و گاہی اسبجانہ ابعاد و خلق را بحروف یعنی چنانچہ دریا عین موج است
 و طالع عین کوره و مداد عین حرف و چنین خدا عین خلق است و باین مضامین شعرا گفته اند و میخوانند و قص
 میکنند و حال و جد از داعی نامند و آنرا از جملہ عبادات میدانند و از جملہ اشعار بزرگان ایشان است شعر
 بامر بدان ان فقیر محتشم مایزد آمد کہ نک یزدان منم گفت ستانہ عیان آن فوفون لا الہ الا انا ہا
 فاعبدون و ہم از انجملہ است نیست اندر جبہ ام غیر از خداہ چند جوی در زمین و در سما و ہم از انجملہ
 در ذات و صفات ہر کرا باشد سیر ہرگز نبود در نظرش صورت غیر و در شرب یکی شود بادہ و آب
 در مذہب او یکی بود مسجد و دیر و صاحب فلاح میدزدی صوفی گوید کہ حضرت سید شریف قدس سرہ میگوید
 مشکلی صوفی مناظرہ کردند متکلم گفت کہ بیزارم از ان خدائی کہ در سک گریہ ظہور کند صوفی گفت بیزارم از
 خدائی کہ در سک گریہ ظہور نکند و از انجملہ کلمات بایزید کہ در حق حلاج گفته اینست فرو تو ذاتی و خدا
 پاک هستی بت صورت بیکرہ و تکستی و ہم از اشعار اینست گاہ کوه قاف کہ عفا شوئی گاہ خورشید
 گئی دریا شوئی و از جملہ ابیات فرید الدین عطار این بیت است خود ہمیشہ و پیام آوردہ کشت خود
 کافر و نمود انکار خود کند سازہ ہر گناہ کہ هست خود کند باز تو بہ استغفار و محی الدین کہ پیشوا

فائزین بوجدت و جودست و در خصوص خود افضل از انبیاء دانسته و خود را حاتم الاولیاء شمرده نه جناب حضرت
 صاحب الزمان را و گاهی نسبت خطاب حضرت نوح میرد و گاهی سرخون طاهر و مطهر میدانند و ابی کریم
 را چون آنکه دشمن خاندان این بیت اطهار بود بمزبک کاه کنان خود را حکم نمود که ایشان قبر مبارک حضرت امامین
 بر طرف سازند و انجا کشت کمار و زراعت نمایند طبع ظاهری و باطن دانسته و غزالی که یکی از سرکردهای اهل
 و تسنن است گفته که هر که بریزد لعن کند او ملعون است و شیخ عبد القادر جیلانی که پیرو تکیه ایشان است در غنیة
 الطالبيين گفته که روز عاشوراء عید باید کرد و چنانچه از باعث وفات ابی بکر که افضل از امام حسین بود عید
 و شنبه بر طرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشوراء موقوف نخواهد شد و بهم در غنیة گفته که عا
 فیة بحق بوده باجملة امثال این کلمات مفرقه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هرگاه
 استیفاً تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار است لهذا بد کرده و سه حدیث که از جناب امیه معصومین
 در مذمت آنها وارد شده اکتفا بنمایم از آن جمله حدیثی است که روایت کرده آن را شیخ جلیل الدین محمد
 علی که قال الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة لیسوا
 بامتی و انهم یهود امتی الی ان قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیش
 ازینکه قیامت قائم شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها
 در حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند و آن
 حدیثی است که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمدار و بیلی از امام علی بن محمد المادسی در حدیث
 طولانی که فرمودند و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقهم مغایرة لطریقنا و انهم
 الا نصاری و مجوس هذه الامته الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه جناب امام علی تقی
 فرمودند صوفی تمام آنها خواهد اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق ما اهل بیتند و طریق
 آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه آن را حق تعالی حرام کرده
 پسند دارند بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیدنی را پسر خدا میدانند یا مجوس
 این است اند که قایل بدو خدا هستند و از ابر من و ایضاً روایت کرده است از امام رضا که فرمودند
 لا یقول بالتصوف احداً الا لدعة او ضلالة او حاقة حاصل آنکه جناب امام رضا
 فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را خست یا رغبت نماید مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جمل

یا جمل و حاکم و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام قال قال رجل مر اصحابنا المصادق
 جعفر بن محمد علیهم السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فماتقول فیهم فقال انهم
 اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم
 و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
 و اتا من هم براء و من انکرهم و رد علیهم کان کما جاهد الکفار بین یدی رسول الله
 حاصل ان کتب شخص در جناب حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که قومی در میان ما پیدا شده اند که آنها را مردمان صوفی می
 شناسد و باب اینها چه میفرماید جناب صادق علیه السلام فرمودند بدرستی که آنها دشمنان با اهل بیت اند پس یکم غیبت
 نماید بطرف آنها او هم از جمله آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید
 او عاصی و ستی میکند و با وجود این غیبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را متشبه سازند
 و خود را لقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها نیستند ما از آنها
 بیزاریم و یکم آنها را انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب و مثل ثواب کسی است که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله جاهد کرده باشد
 و از آنجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی رحمتهما عن محمد بن الحسین بن الخطاب
 انه قال كنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فی المدینة فانا جماعة من اصحابه
 و منهم ابو هاشم الجعفی و کان جلابیغا و كانت له منزلة عظيمة عندنا ثم دخل المسجد
 جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا ناحیه و اخذوا بالتلیل فقال لا تلتفتوا
 الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و من یوافق اعدا الدین یتزهد و ینکح راحة
 الاجسام و یتعبدون لتصیبا لا نعام یتجمعون عمر احتی ینبوا للایکاف حمرا یملأون
 الا بغرر الناس و لا یقللون العناء الاملاء العساس و اختلاس قلب الدفاس یتکلمون
 بالناس باملا یمهم فی الحب یطرحونهم باذلائهم فی الجبا و رادهم الرقص و التصدقة
 و اذکارهم التزئم و التغنی فلا یتعهم الا السفها و لا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب
 الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
 و من اعان احد منهم فکانما اعان یزیدا و معاویه و اباسفیان فقال جل مر اصحابه
 و انکان معترفا محقوقکم قال فطر علیہ شبه المغضب قال دع ذاعنک من اعترف

باشند از راه حاصل آنکه صوفیها که بسبب خجاست طینت و عداوت ویرینه که با خاندان
 عصمت طهارت می دارند هر چند خواهند که باظهار شعبده و سحر و زور - سره صلی
 جناب ایه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهری بیان مخفی پوشیده سازند لیکن هیچ جادو
 الهی نموده که انداز خود را یوماخو مادی اغرای خلایق روشن نماید - اما در این
 بظهور حضرت صاحب الزمان همه مذاهب باطله ظاهر و غالب گردانند که کفر و اهل بدعت این را کرده اند
 و نا بجملة حدیثی است که روایت کرده مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن
 اسمعیل بن بزیع عن ابی صفا قال مرید کرم الله الصوفیة ولم ینکروهم بلسانه او قلبه فلیس منا
 و ما انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صل الله علیه و آله جناب امام رضا فرمودند که شخصی که
 نزدیک او ذکر صوفیه بمیان آید و تشخص بر آنها انکار زبان با بهاب نماند آن کس از شعبیایان نیست و کسی که بر آنها نکار
 نماید پس تبه و مثل مرتبه کسی است که در رکاب جناب حضرت رسول خدا با کفار جهاد کرده باشد باجملة از امثال
 احادیث مستفیضة که متعاب آن موجب تطویل کلام است اقوال علمای کرام که محرم مذاهب ایه وین اصحاب
 اسرار آن حضرت اند و ضعیف تمام داد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید و از اصحاب ثلاثه تبرکند و خواه سنی باشد
 یا زمریدین حسن بصر چون اصول و معتقدا و عین کفر و اعادست احترار نمودن از دو واجب لازم خصوصاً
 صوفی شیعی چون دشمن خانگی است بپزار می جستن از دو واجب ضرورت خواهد بود حاصل آنکه مصرع از دشمن
 حذر باید کرد و بطریق شناختن موافق و مخالف چون ابجمله کار مشکل است لهذا بخدمت اخوان مومنین که
 التفات بطرفین داشته باشند ملتزم میگردد که چنانچه متاع و نیوی از صرفان جوهریان جوهر نموده نیک از بد
 امتیاز میدهند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتماد نمایند همچنین باید که از علمای دین و صلحای علمای
 خاندان ایه طیبین طلب بر آن که صفای مذاهب دین اند شکشاف امر نموده میان شیعی واقعی و شیعه تغلی امتیاز
 دهند و اگر این را دشوار باشد طریق از ان اسان تر این است که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیب او از کدام
 در آنکه حسن سلوک است یا بد است و سنی یا شیعی است یا ای الجنس میل الی الجنس باین تقریب احوال و عاقلین ناس بوجه
 میباشند و در هر دو راه با انا البیوت و هر گاه که این است به شروع میگردد و مطلوب باشد التوفیق قال
 من تهت به غیر عملی باب از دهم در تولا و تولا معنی تولا محبت است و معنی تبر عداوت و برین محبت
 آنکه چند مذکر را به پیوسته آید و ان مقدم است از روی اقوال علمای معتبرین شیعه و آیات

با اثبات یاد رسانیدن این حق بجهت اعتقادات باید نمود تا چه ظاهر شود و واضح گردد که قابل قبول است و لا یموت
 الدائم است بر سون معراجیه و اصل اول است در ادخل نباید و اول القول پوشیده و مخفی نماند که این عبارت
 الحسب نفس است صریح که او را اینجا التزام نموده که با آنچه درین اجزای شیعیان احتجاج نماید در عدم تحقیق لعن
 ایشان و احراب اینها از اصول و عقاید شیعه باشد و اصل اول است در ادخل نباید و اول القول پوشیده و مخفی نماند که این عبارت
 بنوعیان در اینجا بیان کرده می شود تا تحقیق اصل اول و بلیغ گردد پس بدان که از جمله اصول مقرر
 پیش شیعه اثنا عشر اصول دین است که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد باشد و از اصول
 هر که فی الجمله کتب کلامیه ایشان را مطالعه نموده این مطلب او و وضوح تمام دارد پس بناء علیه شک و یبسی نیست
 و اینکه امامیه منکر یکی از اصول مذکور را مومن نمیدانند و او را از جمله ملائین می انگارند خواه با جناب حضرت
 اظهار نمودت و دوستی نمایند یا نه و اعتقاد اینها این است که منکر کذای مخلد و نارجم و ابدا با و معذب بعد الیم
 خواهد بود و اری منکر امامت را با وجود اقرار او به توحید و نبوت و معاد کافر نمیدانند یعنی احکام کفار را
 در دنیا بر آنها جاری نمی سازند و ایضا از ضروریات مذهب شیعه بلکه ضروری دین اسلام است که کسی منافق
 باشد همیشه در جهنم خواهد بود و مستحق لعن است هر چند درین نشاء بعضی احکام اسلام بر او جاری شود و همچنین
 از اصول مذهب امامیه است که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده یا لعن
 و حکم کفر او نموده باشد یقیناً آنکس از شیعه امامیه ملعون و کافر است و ایضا از اصول مقرر ایشان است که هر که
 با جناب ائمه هدی عداوت داشته باشد برین عداوت بمیر او ملعون است و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و نیز از
 اصول ایشان است که یکی از ائمه معصومین را کسی معصوم نداند ملعون است که درین دنیا بنا بر بعضی مصالح حکم اسلام هر
 بر او جاری شود تفصیل این اجمال آنکه بنا بر روایات بسیار محققین امامیه در کتب خود تصریح نموده اند که لعن
 همه عقبا حکم کفار دارند و بر گنیز از جهنم بیرون نمی آیند و درین دنیا نیز در احکام کفار شریک اند اما چون علام
 سید است که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم آل محمد غالب خواهد گردید و شیعیان با معاشرت و موافقت
 و معاملات با مخالفان ضرور خواهد شد درین دولتهای باطل احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانند که جان و
 مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و وجه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند
 و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و دیگر احکام اسلام بر ایشان جاری کنند تا شیعیان بکارتنگ
 نشود و دولت ایشان بر گاه حضرت صاحب الامر ظاهر شود حکم است بر ایشان جاری کند و

امام علی علیہ السلام: "ما من عبد الا وله من الله رزق" (There is no servant of Allah who is not provided with sustenance by Him).

و در حقیقت بر هر یک از این دو وجه ثابت توان کرد اول آنکه ملا محمد رفیع
 و صاحب ابواب الجنان که خیلی از معتبران فرقه اشاعریست تصریح نموده است بان که در میان دو مذهب
 برای آنکه در نیوی مخالفت ممکن است و حال آنکه محبت ایمان هر یک محبت دیگری دارد و دوم آنکه با اعتقاد شیعه اشاعری
 بنابرین دو جهت شکی نیست که این باب و سید مرتضی علم الهدی در بعضی سبایل مقدمه یا در صحیح روایات و در مثل خبر
 متعلق و غیره مخالفت متحقق است بازم محبت اتحاد مذہب محبت یکدیگر دارند پس مخالفت اعم باشد از عداوت
 پس جائی که مخالفت باشد لازم نیست که عداوت هم باشد آری جائیکه عداوت باشد نیاز مخالفت هم ندارد
 نئی کلام المخالف قول چهارم بعد از چنانچه پوشیده نیست اینست که هرگاه در معنی مخالفت و عداوت
 مغایرتی است پس آنچه میان اصحاب ثلثه و عاقله و اولیای اینها و میان جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام
 و مشاجرات واقع شده اقبیل مخالفت است نه عداوت و چون مخالفت با ایمان جمع میتواند شد مخالفت
 مسطوره موجب سلب ایمان اصحاب ثلثه و عاقله و اولیای اینها نخواهد بود پس تحقق لعن نباشد و هرگاه که این دانستی پس بدانکه
 با وجود محل منافقه بودن یکی از این مقدمات مسطوره بوجه حدیده که تفصیل آن در جیب تطویل کلام است
 در روحی شور اینک اینهمه سعی لطایل بود و وقتی مفید افتاد که منشأ لعن اصحاب ثلثه و احزاب اهل سنت و یک
 ما را بخواهیم معنی مخالفت و عداوت و نئی ایمان نیست بلکه منشأی تبار از اصحاب تو مخالفت
 و یکبار اصول مفرقه مسطوره است خواه معنی مخالفت و عداوت متحد باشند خواه مختلف علاوه بر این که از تجویز
 مخالفت میان یهود من که از جمله امت و رعایا باشند لازم نمی آید تجویز این مخالفت میان امت و بنی یهود
 میان عیت و صاحبی سبحان الله که مخالفت رحیت بانی و امام مجتهد که مخالفت رحیت حاصل آنکه
 نیاس از قیاس اعلی صلی الله علیه و آله و سلم و طایفه اهل بیت را از قیاس است هم که این معنی طلاع
 نیست چه جای غیران مصرع در کفر هم ثابت در زمانه اهل بیت آری نظر بخالفت خلیفه ثانی که نسبت بقول
 بنی ایقونی بدوات و قرطاس واقع شد و همچنین در مواضع دیگر چنانچه اهل تسنن بان افتخار نمایند این باب را
 اصول اهل تسنن تصحیح میتوان نمود لیکن درین صورت نکث عهده خواهد بود که در عنوان باب الهام نمود
 و از بنی ظاهر و هویدا گشت که آنچه از کتاب ابواب الجنان ملا رفیع و اعظم نوشته اند غیر ازین که در بیان حقایق
 و مریدین خود افتخار نمایند باین که ما هم مثل شیعیان این کتاب ایشان را حجاج بنایم هیچ فخره نئی شد
 درین صورت مظنه آنست که مبارک کسی حاضرین مجلس شاه صاحب متفطن شده مثل جواب نابینائی روحانی

که وجه او بسیار قبیح و مژده و با وجود آن افتخار پس چنانچه خود پیش آن تا بینا می نمود و نخواست این را بپندارد و بگوید که اگر این از ظن بود چرا اسلاف شما که اصحاب نصیرت و مینائی بودند این امر را مهمل و بی اهمیت نداشتند و با مثال شما که نسبت آنها از بصارت بهره و نصیبی ندارید میسید قال **الناصب نصیب علییه** مقدمه و محبت و عداوت گاهی جمع می آید و اندک تفصیل این مجال آنکه عداوت و دوستی بسیار در میان مثل عداوت مسلمانان با کافران که بنا بر اخلاف اصول عقاید یکدیگر را دشمن میدانند و دشمنی میان عداوت مسلمانان با برادر مسلمان بجهت مصالح و مفاسد و فساد و فتنه و طغیان از اوضاع او پس اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی خود را صلا مستبعد نیست بلکه اکثر اوقات واقع میشود اما اجتماع محبت عداوت منقح الجنس مختلف النوع یا متفق النوع مختلف الصنف پس نیز واقع است مثل مومن فاسق که بحیثیت ایمان محبوب است بدلیس قوی و تعالی المومنون المومنات بعضهم اولیاء بعض و بحیثیت فسق و مفسد و بدلیس **اللهم لا یحب الظالمین** و الله لا یحب الظالمین بدلیس آنکه نوری از منکر و حسن و ادنی مراتب نوری منکر بعض دشمن بدست آدمیم برین که کافر هم بجهت اعمالی که از او صادر میگردد و مثل خیرات و برات یا عداوت او و مروت و جوانمردی و خوشنودی و صدق و کفایت و محبت و بی محبوب میتواند شد یا نه ظاهر نظر حکم با اجتماع محبت و عداوت او میکند قیاساً بر مومن فاسق مثل محبت حاتم بسبب و محبت نوشیروان بسبب عدالت و انصاف اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند در حق او باین سبب که مقبول شدن عمل راه خدا فرع درستی اعتقاد است و چون اعتقاد فاسد است عملش نیز با اعتبار دین نپذیرفته و خدا فاسد است بل اعتبار نیست چه جای محبت پس محبتی که با کافر محسن یا کافر عادل بهر سبب همان محبت و دوستیست نه دینی قرائت تعالی والدین کفر و اعمالهم کسراب بقیعة بحسبه الظان ماء حی اذ اجاءه لمرجده نسا و وجد الله عندا فواله حساب به و الله سریع الحساب پس معلوم شد که اجتماع محبت و عداوت این شخص از یک حیثیت محالست بدو حیثیت جائز و واقع چنانچه ملا محمد رفیع میگوید صاحب ابواب الجنان در قصه و کس از سادات از حضرات ائمه نقل کرده و این اجتماع چنانکه در عوام ممکن است در خواص آنست نیز محال نیست زیرا که مقتضای بشریت مشترک است فرقی که در خواص است حرام است متحقق است نه از این جهت است که احکام بشریت در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب کثرت و قلت فضائل و مناقب بسبب قوت و ضعف ایمان سابقیت و مسبقیت در ترویج شریعت و قبل حکام

با خبر این اتفاق باطل است چنانچه جامع شتات عنقریب خود هم تصریح بان خواهد نمود و قول حقیقی اینست
 والموصاب بعضهم اولیاء لبعضی هر چند در صورت سبباً محضه امر بولایت و دوستی است مومنان را
 باهمه یکاً ختم اینک در مورد نبوی باشد یا خروئی آیه ولا تكونوا کالذین نفرقوا و اختلفوا نیز دلالت تمام
 برین دارد و بنا بر جمیع جماعت که از قبل شارع تقریر یافته عمده صحت ان ایتلاف و اتحاد است ایراد
 آیات و روایات کثیره که در کتب فریقین در باب عابت تو و دوستی مستور است موجب بسط کلام است
 بالجمله عداوت با مومن اشتیاق هر گاه خلاف حق باشد مومن است و نار و اصرار بران موجب فساد است
 و خروج از عدالت بلکه بمقتضا لا یفرق رجلان علی الجحیم الا استوجب احدهما اللیة
 واللعة باشران مستحق لعن و در طعن میشود اما سیما هر گاه عداوت با جنابی کنند که در شان انجناب عموماً
 وارد شده یا علی مع الحق و الحق مع علی و یا علی لا یحبک الا مومن و لا یغضک الا کافر
 او منافق و یا علی مر قاتلک فقد قاتلنی و مر ابغضک فقد ابغضک لانت معی کفشی و طینتک
 من طینتی و انت و حی و خلیفتی علی امتی و دوستی او بمصدق کریمه قل لا اسالکم علیہ اجرا
 الا المودة فی القربی واجب معنی باشد و یا با کسی دشمنی کنند که در حق او خاتم الانبیا موافق روایت صحیح
 بخاری غیر فرموده باشد که فاطمة بضعة منی من اذ اما فقد اذانی خسو عدا و در صورتی که آن معصومه
 بر تبه اذیت رسا سدا از محبت ک قصد حرقیت غیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند باینکه آن معصومه
 فرمود و کلام نکره نایبک فانت مود فیضیل این اجمال حواله بکتب مطبوعه جانبدار است العاقل تکفیه الا نشاء
 دوم آن که اجتماع محبت و ایتلاف جنس را که بیدار و مساواتات آن شدی مذمت پسند
 ضایع و فاسد کردی تفصیل این اجمال آن که اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند و از عهد مناسبت
 عائشه می شمارن این را که جناب سالت ماب نسبت بان ما و در میان که باعث قتل چندین هزار از فرزندان
 کردید نظر باین که صغیر السن بود و ماکره بشرف مزاجت آنحضرت فایز شده فرط محبت و شوق و او را
 حمیه میگفتند و بعضی دیگر زوجات بجهت خوشنود می حضرت رسول خدا شیب بت خود را بجا نشه
 ختیه بودند پس وقتیکه حکم با مسکن اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس و می این همه سیاه
 خود را بسا و اوسی نیرا که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود اختلاف جنس و خلقت اجتماع عائشه
 و حضرت خاتم الانبیا و من فرح و لوط با ایشان اتفاق افتاد و همچنین اجتماع محبت و نبوی با عداوت

دینی نظر باختلاف میان انبیاء و ازواج ایشان توقع آمده و همل هذا که ما معتزله به دفعه
 قلیلا و ابل کنیرو فانل ما کننت بما عدنا صبرا قوله بلیل قوله معانی المومن الموات آخ
 اقول ظاهر سالک طریق اعوجاج بساوک مسکت مدلال بلایت ندارد چه به اونی لالت به و لای به مبین
 با هم میکت و ایه ثانیه بر این که خدای عزوجل غاسین و ظالمین دوست نداشت اورد و مطلقا ثبات است
 و عداوت شخص واحد نسبت بشخص واحد و این معنی نظریه خود این روایت حاصل میشود که لای غنی صلی الله علیه
 قوله ما نظر دقیق حکم باستماله اجتماع محبت عداوت دینی میکند اقول کاش بداند و بفهمد که دوستی
 نبی و وصی نسبت باصحاب ثلثه و عائشه و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالا جماع سه فرقه اند اقول
 معلوم است که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مرادش از خواص امت نسبت به غیر است پس باید بود
 و غیر او از اعظم خواص باشند و اگر مطلقا از خواص مقربان درگاه الهی حضرت رسالت پناهی اند باز معلوم
 که دعوی اجماعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عائشه و حفصه می کنند که اجماع است اگر مقصدش این
 اجماع اهل تسنن است حالش نظیر اجماع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بان میخواهد احتجاج شیعیان نیست
 و حال آنکه در بنده امر عهد نموده که غیر از اصول مقرر شیعه امامیه اصلا قول اهل سنت را داخل نمیدانند و نقض
 عموما که عادت ایشان است اختلاف از اسلاف یاد گرفته اند محل اعتراض نیست و اگر منظورشان اجماع اهل سنت
 بحقیقتی که امامیه نیز در آن داخل اند پس ای بطلان سخن باید این آیه را بخوانیم که لا لعنة الله علی الکاذبین
 زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیر هم را از عوام امت نمیدانند چه جای اینکه از خواص امت شمارند قوله احادیث
 نمیرسد آنچه اقول از کلام ایشان معلوم می شود که ابوالحسن عم رسول خدا بود و پسر او بشیر و سنیان بیشتر از
 ابوبکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد قوله بمجملة آنها حدیثی است مشهور ائمه اصحاب اقول معلوم
 نیست که درین اصحابان صحابه که بنا بر روایات بخاری و غیره که حاصل مضمون بعضی از آنها این است که
 در روز قیامت از اصحاب پیغمبر ما چند کس را بهنم خواهند برد چون آنحضرت خواهند فرمود اصحاب
 ائمه ملائک در جواب بعرض اقدس خواهند رسانید که اینها مرتد شدند و رجعت قهقری نمودند و داخل اند
 یانه اگر داخل نباشند دلیل نا تمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیا از لعن کردن تدریج اهل ناکه
 ضروری نباشد اهل دین اسلام است منع فرماید قوله و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است اقول آیه و حدیث
 در مخالفت زیاده برین ندارد که مناقحت با ایشان حرام است نه این که اگر اینها امر بکفر نمایند اطاعت با بکفر

که در احترامشان بعمل باید آورد پس ترجمه حدیث فرمان برداری اطاعت را از پیش خود داخل کردن که از الحاق
 این کتاب گفتن نشان بدامن عند ائمتیت و چون التزام نموده که از غیر کتاب امامیه اسدالائمه کاش اعلام نمود
 که از کدام کتاب امامیه این نقل نموده قوله از انجمله اینکه در هر دولت جماعه میباشند خواص که مثل شایسته او و اسکی
 اقوال بعد از پیغمبر در عالم مثال کلام در صورت معقول میتوانند شد که حضرت بکیم صاحب خطابه خطاب فرمود
 قلوبکما عدول اندل اول آیه و قرآن بیوتکن و کتاب جرج بن جرج الجاهلیة تا اولی نموده باب شریع
 بر امام برحق بمقتضا من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از ایمان بی برگردیده مستحق
 ضعف عذاب موجب اول آیه مثل امراة لوط و امراة نوح مخلد فی النار نشده یا این که شایسته ارادگان
 از انجمله نباشند که در شان اینها جناب حق سبحانه میفرماید انما یرید الله لهدی عنکم الوجوه اهل بیت
 و بطهر کو تطهیر او هم میفرماید اغا و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا
 الزکوة و هم را کون بهم میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جناب سید المرسلین میفرماید
 مرکبت مولاة فعلی مولاة و انت منی بمنزلة هارون من موسی لانه لابی بعلک و انت
 تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عتوق و غیر ذلک من الایات و الاحادیث الكثيرة و الاوجه نسبت
 خاک را با عالم پاک و کدام ظلم و جفا ازین قبیح تر خواهد بود که آدمی نظر باین که چون اهل بیت علیهم السلام را
 با ملائک محشور و قابیل برادر با بیل پسر صلیبی آدم صفا کند و امراة نوح و لوط هم بستر انبیاء و ابواب هم محمد
 بودند پس ادب نموده از آنها بیزار می بخورید و درجات اینها را با درجات ملائکه مقربین و انبیای مرسلین
 و اوصیای طیبین قرار دهد و نظر باین بیدادی اهل زمان عدم قدرتی این ناکسان جناب امیر سبیل
 شکایت میفرماید که انزلنی الذی ههنا و انزلنی حتی قیل علی و معویة باجملة اگر بهره از انصاف پیدا
 در مقابل این مثال نامربوط و غیر واقع کلام معقول و موجه مذکور میکرد باین وضع که هرگاه باد شایه باشد بحال
 عدالت و حسن سلوک اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دیگر موصوف او فرزند ششی و آ باشد که جمیع
 صفات برگزیده نظیر بادشاه مذکور باشد و آن بادشاه آن فرزند گرامی را بمنزله نفس خود میداند و حق تعالی
 در کتاب عزیز خود شما و ت با تحاد ایشان اوده و اطاعت او را باطاعت آن بادشاه بلکه باطاعت خویش
 مقرون یا خد باشد و بادشاه مذکور فرزند مذکور را بکرات و مرآت در مجامع بتقاریب مختلفه و لیحه خود کرده
 باشد و بادشاه مسطور را و خشری را بهمال بمنزله پاره جگر و عزیز ترین خلق در نظر دارد که اذیت او را

بمنزله از او انیت رسانیدن بخودش فرموده باشد و چنین ختری ابعد فرزند موصوف را آورده باشد از آن
 قرآن السعدین قطبین فلک عالم و جلال بهم رسیده باشد که قابل و لیعهد و نیابت آن پادشاه باشد و تاحین وفات
 درباره نامبر پادشاه و وصیت نیکو و رعایت حرمت ظاهری باطنی فرماید و همین که آن پادشاه از جهان بجا
 انتقال نماید بعضی از نوآمده ها و ملازمان او نمک بجز نموده جسد مطهر آن پادشاه را در میان دوست و دشمن
 بی غسل و کفن و دفن گذارند و فرصت اغنیمت دانسته بطریق تغلب و غصب بجای آن پادشاه نشینند و آن فرزند
 گرامی را رسن بگو کرده برای اطاعت خود بجز عوام بکشند و از و بجز بیعت گیرند و وظیفه مقررگی در حال
 حیات آن پادشاه بپاره جگر خود عطا فرموده باشد بطریق و ستم انتزاع نمایند و اکتفا بر آن نکرده اراده خود
 و ولتخانه آن پادشاه نمایند در صحنی که آن فرزند از جبهه یعنی و لیعهدش و آن بضعه و دوریخانه اش که از قریب
 خود را مرکب آنها ساخته باشد و سپهر خود را فدا آنها کرده باشد و جبریل امین محمد جنبان آن دوریخانه باشد
 و غیر آن از فضایل بسیار که دوست و دشمن در شان ایشان از خالق ارض و سما و از آن پادشاه نقل نموده اند و در دنیا
 باشد بلکه آنست که حرق هم بفضل آمد پس شک نیست که در این صورت واجب الایم و فرض تقسمت بر هر
 و شریف که از خوان الوان نعمت آن پادشاه بنیف بهره نصیب یافته باشد که از آن نوآمده های مکار و از آن
 بخلان عذار تیر نماید و بیزاری جوید تا فردا بفضل خدا در زمره انصار و حواریان آن پادشاه روز جزا
 شود و از شفاعت و انعام آن عالم پناه بخشی کامل حاصل نماید و ذلک بوالفوز العظیم و ثواب و جزا بدون تیر
 از اعدای خدا حاصل نمی شود قال الناصب علیه السلام علیه مقدمه سیوم عداوتی که مومنین با با هم
 بجهت دنیا واقع شود و محل ایمان نمیشود اما مذموم و قبیح است و چون مراعات رتبه باشد اقیح و شنعاست
 و معنی مراعات رتبه آنست که هر دو از خواص امت باشند و یا بر دو از عوام و معنی عدم مراعات آنکه عا
 با خاصی در افتد و با و بی آن کند که با هم جنس خود میگرد و خواص امت در صدر اول سه گروه بودند صحاب
 و ازواج و اهلبیت مورقون با بعد نیز سه گروه اند علما و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا پس در دنیا
 و در دعوی بهم رسیده آن که محل ایمان نیست دوم آن که مذموم و قبیح است برای اثبات این هر دو دعوی
 یک روایت از کافی کلینی فحسیت ملا محمد رفیع و اعطاء قصه آنزدکی حضرت عیسی علیه السلام بر روایت صفوان
 جمال از کافی آورده و در آخر گفته که حضرت ابوعبید سر بهمن که از گفتگو بکشت گشت خود بخانه عبید
 بن جریج فتنه و صلح کردند و نیز از کافی نقل نموده که لا یفتیروا رجلاً من آل محمد الا سواحله

احدهما البراة والمعننة وربما استحق ذلك كلاهما قال الواوي هو مغيب جعلت
 فداء له هذا الظالم فما بال المظلوم قال لانه لا يدعوا خاله الى الصلح ولا يتعامس له
 پس معلوم شد كه اين قسم از رويها در ميان خواص امت بوقوع آمده و معاذا الله كه مثل ايمان كسي از طريق
 بوده با و نيز معلوم شد كه اين قسم از روي هم مذموم و قبيح است زود تداركش بايد كرد و ديگر شاهد وقوع عازي
 در خواص امت بكم بشریت با وصف مساوات درجه مرتبه قصه جه شميمه حضرت امير با بونرست كه در ميان
 انجناب حضرت سيدة النساء متحقق كشته و اين قصه را نيز ملا محمد رفيع آورده و باقتضائي بشریت حواله داده
 انتهي كلامه قوله در مقدمه سيوم عداوتی كه مومنين با هم بجهت دنيا واقع شود انچه اقول مقصود اواز
 چنانچه ظاهر است اين است كه ميان اصحاب ثلثه و احزاب ايشان ميان جناب امير المؤمنين و ديگر اهل بيت
 رسالت كه عداوت بود موجب ال ايمان پنج يك نيتواند شد پس اصحاب ثلثه و احزاب آنها نيز يك
 اماميه متحق لعن نباشند فيرد عليه حينئذ ضرر و بمر الجلام و حنوف من الملام اوانك
 استنتاج نتيجه مسطوره از مقدمه مذبوره موقوف است بر اينكه بنا بر اصول شيعه باثبات رسالتی كه اصحابي
 از اول امر مومن بوده اند و اين از جمله ممتنعات و محالات است چه علمای ايشان بدلائيل بسيار و اخبار بسيار
 كفو و نفاق پشوايان شمارا در كتب خود باثبات رسانيده اند و هر گاه حقيقت حال چنين باشد پس كلام قوم
 از محل اعتبار ساقط باشد و ما را بعد از اين ديگر احتياج گفتگو و مونت دفع حرفهاي بقي نماند ليكن بمقتضا
 الحق بعلو ولا يعلى بجهت مزيد تفصيل مخالفين و اظهار فضل و اقتدار اهل مذهب حق گفته ميشود كه ما بجهت الله
 ميتوانيم كه از كتب اصول تو بوجه كثره باثبات رسانيم كه ايمه توازي ايمان بهره نشنند و در حقيقت در زمره
 منافقين پيش خدا و رسول او محسوب بودند و تفصيل اين وجوه چون موجب تطويل كلام ميشود و اين خلاص
 آنست كه ما التزام ان نمودايم لهذا باقرب طرق معين مقتضيات مقدمه مذكوره كه مفاد ان تسليم عداوت
 شان است با صلي ابن ابي طالب نفاق ان منافقان باثبات ميرسانيم بحول الله و قوته پس ميگويم كه اين عداوت
 و استيعاب گفته است كه طائفة از صحابه را و ايت كرده اند كه حضرت رسول خدا فرمود كه يا علي دوست نميدار
 ترا مگر مومني و دشمن نميدارد ترا مگر منافقي و حضرت امير المؤمنين خود فرمود كه خدا سوگند كه عهد كردم پيغمبري بسوي
 من كه دوست نميدارد ترا مگر مومني و دشمن نميدارد ترا مگر منافقي ديگر حضرت رسول فرمود كه هر كه علي را
 دوست دارد منمحق است و دشمن است و هر كه علي را از اهل خانه خيانت مرا از اركه دوست و هر كه مرا از اهل خانه

تحقیق خدا را آنرا کرده است و از باطن روایت نموده است که ما نمی شناسیم منافقان را در زمان حضرت سید
 مکر بنض علی بن ابیطالب ^{علیه السلام} نقل ابن عبد البر و صحیح ترمذی از ابی و جانیه روایت کرده است که گفت ما گروه
 انصار منافقان را می شناسیم بنض علی بن ابی طالب و ایضا در صحیح مسلم و ترمذی نسائی و ابی حنیفه
 که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند میخورم بخدای که دانه را شکافت و گیاه را رویند و خلایق را فرید
 که عهد کردی با من که دوست نیدارم و ترا مگر مومنی دشمن نیدارم و ترا مگر منافقی و امثال این است
 اگر خوف ملال استعان بخیر و مطلب خفای میباشند ضعیفان بیان میشد لیکن عیان را چه حاجت به بیان
 نمیدانیم کونم بچو صلی مخالف را بدر و سر آورده که چنین بحر و خار را بتلاطم و حرکت آورده که بیکجانب آن
 چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کائنات شان خراب میشود گویا بکوشش ووش این نرسیده
 ی کس حضرت سید مرتضی نجوایانکه است به عرض خود میبری رحمت بامیداری از همه محروم تر خفاش بود که حدود
 آفتاب نش بود فی تواند در مصافش زخم خورد فی بفرین بایدش مجور کرد و دشمنی گیری بخوش گذر
 تا بود مکن که گردانی اشیر قطره با قلم چو استیغ کند ابله است و ریش خود بریند با جمله عداوت امیر المومنین
 نه مثل عداوت سایر است بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدهد
 پس این مقدمه تو که دران عداوت مومنین را ذکر نمودی برابتو غیر از نتیجه مذمت و پشیمانی ثمره نمی بخشد
 آنکه سلمنا که از اول امر ایمه تو مومن بودند لیکن چون مقتضای قوه تعقل است که استلکم علیه اجر الا المودة
 فی القرب و ما روی الخوارزمی عن ابي عبد الله قال قال رسول الله من ناصب علیاً علی الخلافه بعدی
 فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و ایضا عن معاویه بن حید قال سمعت النبی یقول لعلی لا ابا
 من مات و یبغضک مات یهودیا و نصرانیا و نحو ذلک من الامور الکثیرة و علی
 سه نش از جمله ضروریات دین کافه اهل اسلام است پس هرگاه تسلیم نمودی که اینها عداوت با اهل بیت است
 و اشتغال میاید از ایمان خارج شوند زیرا که باتفاق اهل اسلام منکر ضروری دین مثل نماز و میوه روز و ماه رمضان
 کافر است که بحسب ظاهر اقرار بشمار تین نماید سیوم آنکه سلمنا که عداوت اهل بیت هرگاه بجهت امور دنیوی
 باشد چه جب کفری شود لیکن عداوت ایمه تو که با جناب امیر المومنین متحقق بود و تعلق بیک از اصول دین
 که امامت باشد و پشت و معلوم است که جهل یا معتضی نیست که آدمی کافر بفرید و ازین بجا است که عبد الله بن عمر
 طوق علی الحجاج بابیه لیلای یبایع بعد الملک کی لا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه

روى عن النبي انه قال من مات ولا امام له مات ميتة جاهلية وايضا في رواية طوله
ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيمة
ولا حجة له وصرمات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية الزاوية الثانية
مسلم والاولى مسطورة في شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد المعنوى ابن اظهر من الشمس ست
كو دیده خفاش طبعان اژدان کور باشد اما آنچه اعاده ذکر خواص امت نموده پس در مباحثه عليه امثال
چنین مخرقات هر چند قباح است ان نزد یک بخردان بدرک نشود لیکن پیش دشمنان بسیار مستنکر
و قبیح است معذله محمد صد حقیقت امر این افسانه در رد مقدمه ثانیه منکشف گردید باجملة خواص امت
نزدیک علمای فریقین که بزیور علم و فهم ارسته اند کسانی میتوانند بود که باعتبار صلاح و تقوی فریاد
و کمال متصف باشند که عیب و شبهه با عموم مردم و ذیل طبع کسیست که بسبب معصیت و نافرمانی و عدول
از آیه و قرآن فی بنو تنک نموده مستحق ضعف عذاب نکال ابدی باقتضای بضاعت لها العذاب الضعیفین
میشود باب احداث بدعت و امور مستنکره بمذلول آنچه در صحاح مخالفین با سناد متعدد و عبارات متقنه
مسطور است قال النبي ليردن على الحوض رجال من صلب حتى اذا رايتهم و رفعوا التي رءو
اختلفوا فلا قولن اى رب اصحابنا ائنا ائنا فليقلن انك لا تدري ما احدثوا بعدك مرشد شده باشند
و رجعت قهقري کرده باشند که خمیر او اصحاب ثابته باشند اما آنچه در متن خود روایت متضمن شکر برخی جناب
ابى عبد الله و عبد الله بن الحسن را ذکر نمود پس هیچ وجه احتجاج را نشاید زیرا که جناب صادق نزدیکی طایفه
محققه معصوم بود و امثال او جمیع وجوه اجب پس بر تقدیر حجت خبر واحد خطا از قبل عبد الله بن الحسن باشد
و شک نیست که اگر این آیه از رد کی تا دم وفات بطول میکشد و جناب صادق از تقصیر او در نیگداشتند
حال او مثل سایر اعدا جناب ائمه معصومین میبود لیکن بحمد الله که تفضل ان امام بر حق نزد شامل حال او
گردید که او را از چنین هلاکت نجات بخشید علاوه بر این مقام مجادله میتوان گفت که تواضع کجاست که در میان
دو جناب مخالفت نبود بلکه از قبیل عداوت بود و حال آنکه دعوی تو و مقدمه او لی امکان انفکاک احدی
از آخر است و ایضا میتوان گفت که شاید مصلحت تعلیم و ترغیب ناس باشد در باب عجلت تدارک ملائک
که میان مومنین واقع شود اما حکایت تسمیه جناب امیر به ابی تراب که ذکر نموده پس چون هر دو جناب
پیش اهل مذهب حق معصوم بودند بر تقدیر صحت روایت و عدم حمل بر تقیه لاجل موافقت روایت

المحاضن می تواند بود که محض برای اظهار جلالت قدر امیر المومنین و مزید ثواب قرب آنحضرت نزدیک خدا
و رسول خدا باشد چه حکایت متضمن است که جبرئیل مجرب در این با جبر از پیش رب حلیل نازل گردید و برای
حضرت امیه فرید در جات بهشت واجب گشت و رفع ملال و اضطراب جناب سید المرسلین گردید و دیگر
می تواند شد که این بر ویداد مثل محاصره و ملک باشد پیش داود تا دیگران متنبه شوند که چنین شکر بر خیز هرگاه
در سبب اضطراب جبرئیل و ملال رسول خدا باشد پس وای بر کسانی که حق خلافت آنجناب بفرمان حضرت
فاطمه را برز و بر خصم گشته باشند و آن دو معصوم پیش خدا و رسول محاصم او باشند و ملا و اینک و آیات
ایشان پانچ و واضح خواهد گشت دلالت میکند که در بعضی اوقات میان ابی بکر و عائشه بخش واقع شده
بمرتبه که ثوبت بطبا پانچ و لکد زن رسیده و معتمد عقل سلیم عالم است که اینها دوست یکدیگر بودند چنانچه
معلوم است که جناب امیر و جناب فاطمه دوست یکدیگر بودند پس حال این ملال یا بر تقدیر وقوع
بر ملال ابو بکر که با عائشه بطور پیوست قیاس باید نمود نه بعد اوت و ظلم و تعدی که از تخمین در حق
نفسیرین و عتین رسول تقلیدین بوقوع آمد قال الناصب علیه علیه مقدمه چهارم مدار عداوت مطلقه
دینی بر کفرست پس هرگاه کافر را دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت نبی بنص قرآنی کفرست و
ایشان الله لعله یجب اشتراك الحكم قوله تعا لا تجد قوما یؤمنون بالله واکثر یوادون
مرحله الله ورسوله ولو كانوا ابا و هم و ابنا و هم و اخوانهم و عشیرتهم قوله تعا
یا ایها الذین امنوا لا تحذوا الیهود و الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعضهم
تواهم منکم فانه منهم ان الله لا یمسک القوم الظالمین و قوله تعا لا یخلف المؤمنون
المکافرین اولیاء صر دون المومنین من یفعل ذل فلیس من الله فی شیء و ازایه اول صریح
مستفاد شد که اگر مسلمان یا کافر اسباب محبت وینوی مثل پدری و پسر می برادر می خویشاوند
و دوسنی متحقق باشد این همه را با وصف کفر از نظر اعتبار باید انداخت و مدار عداوت بر کفر باید داشت
و مدار محبت دینی بر ایمان است پس جمیع اهل ایمان را خواه مطیع باشد و خواه کافر محبت و شکر بجهت
ایمان واجب است زیرا که علت و موجب محبت که ایمان است و هر واحد موجود است و عندا جود الاله
محبت جود الحكم قوله تعا و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعضهم و از قواعد مقرر است که
فی الشئ محب للمحبه و محبوه و حق تعا محبت جمیع مومنین است و محبت او تعالی در اول هر مومن

و بعد از این

هر مومن بیا به محبت و یزدان بیاید قوله تعالى و الذين آمنوا بشرا حلاله پس چون حق تعالی مومنان
 مطلقا دوست میدارد و لازم آمد که هر مومن جمیع مومنین را دوست دارد و الا دوستدار خدا نباشد قوله
 الله و الذين آمنوا يخسروا انفسهم من الظلمات الى النور قوله تعالى الذين آمنوا و عملوا الصالحات
 لهم اجرهم و ذاك بان الله مولى الذين آمنوا و ان الكافرين لا مولى لهم
 و از قرآن مجید نیز معلوم بالیقین است که ولایت مومنین بهیچ گناه صغیره و کبیره زایل نمیشود قوله تعالى
 اذ هبت طائفتان ان تفتلوا بالله و لهما ما و بالا جماع مراد ازین دو طایفه بنو مسلمه و بنو حارثه اند که در جنگ
 کفار روز احد قبل از قتال با خواهی عبه الله بن رئیس المنافقین قصد فرار کرده بودند و ان بالا جماع کبیره است
 علی الخصوص در جهاد که اینجا غیر خدا بنفس نفیس خود حاضر بود و در فرار بپلک و مخطور بپلک منظوم و هنوز وقت
 نشود نهایت اسلام که با و بی تقصیر در نصرت و اعانت از اصل بر باد میرود و حق تعالی با وصف این بزرگوار
 ولایتان هر دو فرقه دست بردار نشد و آنها را مومنین فرمود که و علی السلفین و کل المومنون و انی قد محبت
 محض بکست ایمان ضرورت و چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال مرتدین و توبه طهارت و تقوی اخلاق فاضله
 نیز در مومنین یافته شود بالا و لی تخصیص محبوب باشد قوله تعالى ان الله يحب الذين یقاتلون
 فی سبیلہ صفا کانه عر بنیان و موصوفه قوله تعالى یا ایها الذين آمنوا من یروند منکم عر دینه
 فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و قوله تعالى ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و قوله تعالى
 ان الله یحب المتقین و قوله تعالى الله یحب المحسنین اتقی کلامه بلفظه قوله علیه علیه مقدمه چهارم مدار خداوند
 مطلقه دینی بر کفر است هر کافر را دشمن باید است اتم اقول باید دانست که منازعه عامه با خاصه بان باشد که زن با مرد و محاربه
 نماید زیرا که معلوم است که همه دشمنان بیک دشنام و مقاومت نمیتواند کرد و صدق این حرف اینست تطویلات
 بلاطایل که بکار برده یک حرف عدم ثبوت ایمان اصحاب ثلثه و نظر علی بن ابی طالب و عدم اعتراف با امامت ائمه
 اثنا عشر است کافی است و باز هرگز احتیاج گفتگو باقی نماند لیکن چون انعام و تسبیح و تفسیر مومنین و جزیه
 مشوبات جاودانی میتواند شد گفته میشود که کلام را در اثبات و جویب عداوت با کفار که بسط داده شخصی است و تحقیقا
 به حاصل چه اتهام امامیه برین عداوت بیشتر است از مخالفین زیرا که دستی که فرقه ناجیه اثنا عشریه جمیع کفار را که کفرشان
 بنابر انکار یکی از ضروریات دین باشد مثل مودت قرینی مانند ان و همچنین فرق اهل ملایم را که انکار یکی از ضروریات
 مذهب امامیه نماید مثل حلیت تنه و نهامت ائمه اثنا عشریه و عداوت با کفار که بسط داده شخصی است و تحقیقا

و سبعین فرقة كلها في النار الا واحدة انزلنا رسيدنا و وعدت ايشان انظر بايات واحاديث بسيار
 جزاء ايمان ميشمارند و نجات را بنا بر اني تارک فيکم الثقلين مختصر در فرقه اماميه انکارند قوله تعالى لا تجدوا مؤمنين
 بالله و اليوم الا خروا و من حاد الله و رسوله و لو كانوا اباء و هم و اولادهم و اخوانهم و عشيرتهم
 اقول پوشيده نمائند که بنا بر قول مشهور و دشمن داناکه في جان بود و بهتر از ان دوست که نادان بود و انا بود
 اين بوالهوس چچ فضيحت ها که بر سر احزاب نخواهد رسيد نميدانند بچاره سنی که شيعيان علی بن ابیطالب
 باين اسيه ميتوانند که استدلال نمایند بر عدم ايمان خليفه ثالث بيان اين اجمال آنکه حکم بن ابی العاص
 چنانچه در کتب فريفيں مسطور است متطابق بر بعد اوت جناب سيد المرسلين بود تا اين که آن سيد المرسلين
 عيب گيرد پس آنحضرت او را ز مدينه خارج کرد و اقيدي گفته ان الحكم بن العاص لما قدم الى المدينة
 بعد الفتح اخوجه النبي الى الطائف و قال لا تساکني في بلد ابداء و گفته که متطابق بر بعد اوت آنحضرت
 باين مرتبه که عيب ميگرد رفت آنحضرت پس او را آنحضرت اخراج نمود پس خليفه ثالث پيش آنحضرت آمد و
 سفارش او نمود آنحضرت ابا نمود بعد از ان عثمان پيش بکر و عمر در وقت خلافت هر دو آمد و سفارش
 او نمود پس آنها با عثمان در شتي نمودند و قبول حرف نمودند عمر گفت کسی که آنحضرت بيرون کرده باشد
 نمیشود که من او را داخل کنم مردمان چه خواهند گفت و زنهار احوال بار و ديگر چنين گفتگو نخواهي کرد پس
 چون خلافت به عثمان رسيد حکم بن ابی العاص را داخل مدينه گردانيد پس هر گاه حقيقت حال چنين با معلوم است که
 جامع قرآن چه قسم عدول از اين آيه نمودند نعم خدرايشان ميتواند شد که انسان على نفسه بصيرة
 چون خليفه ثالث بعلم و يقين ميدانست که داخل قحط ما يومنون با بدست پس اگر از اومت دشمن خدا و رسول خدا
 بعمل آيد مضائقه ندارد و او را بعد از علم و طرفه تر از اين ذکر قول حق سبحانه تعالی يا ايها الذين امنوا
 لا تتخذوا اليهود و النصارى اولياء بعضهم اولياء بعضهم من يتولهم منكم فانه منهم انزل الله
 لا يهدى القوم الظالمين بيرا که مظنه ايرت که اذکسای اهل تسنن با تمام تشيع او را از زمره خود اخراج
 و اين بچاره ساده لوحان سوارانده و از اين سو مانده شود زيرا که ذکر نمودن آيه که در شان خليفه ثالث
 نازل شده درين مقام با وجود عدم افتقار بان غير از رسانيدن افيت علاوه بر افيت با ديگر نسبت
 مقدس خليفه ثالث وجهي بگير چه ميتواند با جمله سده که يکي از علما دين ايرت است در تفسير اين آيه و است
 نموده که هر گاه ديد جنگ احد حضرت سيد المرسلين مجروح گرديد خليفه ثالث گفت که من البته

البته بشام خواهیم رفت بد رستی که اینجا دوستی داریم یهودی از ومان خواهیم گرفت تا از یهودان دیگر صدقه بپرسیم چون
 طلحه که او را از عشره مبشره میدانند گفت که من هم بشام خواهیم رفت پس بد رستیکه دوستی داریم در اینجا نصرانی از
 ومان خواهیم گرفت تا نصاری من از دیت نرسانند سدی میگوید که خلیفه ثالث خوشت که یهودی شود و طلحه
 خوشت که مذهب نصاری اختیار نماید پس طلحه نزدیک جناب امیر المومنین آمد و التماس نمود که از جناب
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم برای من اجازت رفتن بشام حاصل کن تا مال خود را از اینجا گرفته باز حاضر شوم آنحضرت
 بطرف او متوجه شد و فرمودند که نظر جنگ احد مرا مخدول ساخته میخواهی که اینجابرین روی و مارا و اگذاری پس باز
 طلحه اصرار بر استیذان داشت پس جناب امیر در غضب شده و خدمت جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم
 عرض نمود که این چه مسخره اجازت و ده پس قسم بخدا که یاری او موجب عزت کسی نیست و خذلان او سبب
 احمق می نگردد پس در آن وقت نازل شد و يقول للذین امنوا هؤلا الذین اقصموا بالله جهدايمانهم
 لمعكم حبط اعمالهم فاصبحوا خاسرين حاصل مضمون آنکه بنا بر آنچه در مجمع البیان هست اینکه بعد از آن
 که حق تعالی اهل اسلام را نصرت و فیه و زنی تشدید منافقین نمود و پشیمان گشتند و حال آنکه در روز خیر
 نمود و پشیمان تر خواهند شد و مومنان واقعی از روی تعجب میگویند یا خواهند گفت که آیا عملها اینها که
 دعوی ایمان میکردند و موکد بقسم نمیکردند که اهل اسلام اند تمام حبط شد و زیانکار شدند و الله
 يعلم پوشیده نماند که چون بمقتضای مقام ذکر کلام در بدر و دوستی خلیفه ثالث ایشان طلحه با یهودی و نصرانی
 که نشاء نزول این مسطوره بوجود کرد و بدین خاطر قاصد چنین رسید که چون آنها خلیفه ثالث باین شهر
 و منزلت فائز نبودند بلکه خلیفه ثانی هم ازین خطی و افرو نصیبی کامل داشتند این نیست ترویج روح ایشان
 هم بعضی از آنچه در کتب فریقین مسطور است بقید قلم آوردن خالی از انبیه جزیل و ثواب جمیل نیست بلکه در سیر
 علی بن ابراهیم مذکور است که قول حق سبحانه تعالی الذین نولوا قوما غصب الله حلهم شایع خلیفه
 ثانی نازل شده زیرا که روزی جناب سول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از راهی گشتند دیدند که خلیفه ثانی
 نزدیک یهود نشسته آنچه او میگوید از اخبار رسول خدا صلعم میگوید و در آن وقت جناب حق سبحانه تعالی
 این آیه را نازل کرد که حاصل مضمون آن نیست که ایمانی بینی کسانی را که بدست سید ازند قومی که غصب
 بمانند نازل شده است و حال آنکه اینها از اهل اسلام اند و آنها کفار هیچ ان خلیفه ثانی بخیر است و جناب
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که تو بگفته یهودی خبر یارای نویسی حال آنکه حق سبحانه تعالی

فرموده است خلیفه ثانی گفت که من نمی‌توانم بگویم که آنچه در تورات بود از صفات تو این با گفت و شروع و خواندن
 نمود و جناب خاتم الانبیا در حالت غضب و اندیش شخصی از انصار گفت که وای تو منی بنی که جناب آنحضرت بحکم
 شدت بر تو غضبناک اندیش هم گفت که پناه می‌برم بخدا از غضب و غضب رسول صلی الله علیه و آله و سلم او
 و نبوت تو شدن من بگر آنچه در تورات بود از اخبار تو حضرت فرمود که ای فلان اگر موسی زنده می‌بود و تو بر غیبت
 پیش او میرفتی بر آینه کافر میشدی یا بنی من بآن معوث شده ام و تو هم نشود که این روایت چون از کتب با می
 مسطور است نزدیک اهل تسنن حتم نباشد زیرا که مؤید این است آنچه در مشکوٰۃ ایشان مسطور است عن جابر بن
 حنیس انا ه عمر قال اناسم احادیث من یهود تعجبنا فقلنا ان نکتب بعضها فقال امتی و کون
 انتم کما تهوکت الیه یهود والنصارا یعنی شما یا اضطراب و تحیر دارید در دین ما لقد جثتموها
 بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اهل احمد و البیهقی فی شعب الایمان
 و هم در آن کتاب مندرج است ان عمر بن الخطاب الی رسول الله بنسخة من التوریت فقال
 یا رسول الله هذه نسخة من التوریت فسکت فجعل یقرأ و وجه رسول الله یتغیر فقال
 له یو بکر کلک التوکل اما تری ما بوجه رسول الله فظفر عمر الی وجه رسول الله فقال
 اعوذ بالله من غضب الله و غضب سوله رضینا با الله ربنا و محمد نبینا فقال رسول الله
 و الذی نفس محمد بید لا لو بد الکرم موسی فاتبعتوه باجملة چنانچه این مرد پی خرد موجب تحریک از ایشان شیعان
 شد در روح خلیفه ثانی و ثالث را منادی ساخته حق تعالی بجز این عمل نرود و او را با صاحب ثلثه ملحق سازد تا اصحاب
 بالمشافه و او را موید حجاب ساخته بمضمون قول حق تعالی بنا هو کلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا نذرنا البک
 ما کانوا بانا یعبدون از و تبار نمایند و از اینجا واضح شد که از افراد کامله عدول کنندگان از مدلول قوله تعالی یفند
 المؤمنون الکافرین اولیاء مروجون المؤمنین که ذکر ساخته ایم پیشوایان اویند اما قوله و از ایه اول صریح
 میشود که اگر سلمان با کافر سبب محبت دینوی مثل پدر می‌پسری باشد از نظر اعتبار باید انداختن اقول ب
 امر چنین است بیکر قباحت و درین سخن اگر است همان است که چیزی که تو فهمیدی خلیفه تو که جامع قرآن بود و مفید
 و دیده و بسته از ایه عدول نمود لیکن پیش تو چون امانت مفضل با وجود فاضل جابر است پس اگر امام تو از تو جابر است
 مانی نیست قوله پس جمیع اهل ایمان با خواه طبع باشند و خواه عاصی محبت داشتن بهیثت ایمان واجب است اقول
 اقول معلوم هست که این محبت با وجود سوختن خانه رسول خدا که بضعة النسر و رود گیر اهل بیت پیغمبر خدا و آن با

باشند و خصم فک بظلم و عدوان و خصم حق خلافت امیر مومنان زون حمایه بخوکیه چند نماز از وفوت شده و از اس
 فتوح بهم رسانید و اخراج ابا ذر از مدینه طبعه فرستادن آن مظلوم بر بده و زون عبد الله بن مسعود را و م تبه یک تبه
 بهمت نماز کردنش بر ابا ذر و م تبه دیگر برای ندادن مصحف بر تبه که دو سخوان پہلو اورا شکست و آن مظلوم سه و ز بعد از
 رحلت کرد و متک حرمت جناب ایشان نسبت به جناب حضرات مذکورین در دکان صاحب ثلثه باقیمانده بانه بر تقدیر اول
 محبت کذا فی مثل وضو علی بن ابی تنیر اسد اسکندر محکم ترو استوار تر خواهد بود و به گاه حال محبت چنین باشد پس از کجا
 دہشتی کہ شیعیان علی بن ابی طالب اصحاب ثلثه را با وجود تبر اولی فرستادن بر آنها محبت ندارند و بر تقدیر ثانی
 پس باین موعظه تو بالای قبر امی صاحب ثلثه گذاشته شود کہ با وجود این آیات ص حیح کہ تو بانها بر وجوب محبت مومنین
 استدلال نمودی چرا آنها این محبت را نسبت بامیر المومنین و یسویا الدین و دیگر اہل بیت اطهار و اصحاب کبار مرعی نشنند
 قولہ زیر کہ علت وجوب محبت کہ ایمان است این قول اگر مراد تو ازین گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثه است
 پس برین وقت شیعیان علی بن ابی طالب امیر سد کہ بگویند آنچه قدر مسلم است وجود علت شایع است و بعضی از
 مشایخ ثلثه اما وجود علت وجوب محبت کہ ایمان باشد پس آن ممنوع چنانچه در ماسبق و شرح گشت قولہ پس چون
 حق تعالی مومنان را مطلقا دوست میدارد این قول قطع نظر از آنچه از حیثیت قصور این تفریع و عبارت نامرطوب
 او بحث متوجہ می شود چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست وارد میشود این کہ حق سبحانہ تعالی مومنان را دوست میدارد
 لیکن بمقتضا قولہ تعالی ان الله لا یحب الخائنین خاین و عا د و دوست نمیدارد و خلیفہ ثانی شما با اتفاق خاین
 بودند زیرا کہ در جامع الاصول کہ کتاب معتد ستیان است و جامع صحاح سہ مسطور است کہ خلیفہ ثانی حضرت عباس
 و جناب امیر المومنین خطاب نموده گفت کہ شما ای گمان این است کہ مہر خاین و کاذب عذر دہتم و در بعضی روایات
 وارد شدہ است کہ گفت شما خلیفہ اول یا ہم خاین و عا د میدانستند و مرا ہم بچندین مسلم صحیح خود را مالک بن
 اوس روایت کرده است کہ عمر بعلی عباس گفت کہ ابو بکر گفت کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ آله وسلم گفت یا میراث ابرہ
 آنچه از ما میماند صدقہ است پس شما اورا در و نکو و گنہگار و خاین دانستید و خدا میداند کہ اورا است گونیکو کار و تاج
 حق بود پس ابو بکر در و میراث رسول خدا و ابو بکر ہم پس مادر و نکو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند کہ من و اسگو
 و نیکو کار و تاج حق و صحیح بخاری نیز مثل این روایت کوروا بن ابی احد بدستمان صمون بچندین سہ از کتاب
 روایت کرده است و معلوم است کہ جناب امیر علیہ السلام بنا بر آیہ قطعیہ و آیات واحادث بسیار از تفاسیر
 صادق است پس آنها خاین باشند پس ما دشمنان خداوند است خدا قولہ این قدر محبت محض است ایمان

ضروری است که قول ناری برگاه باوصف ایمان احسان سماوی جمع شود و بدستی چنین کسی این واجب است که بمحمد و آل
 با اتفاق مخالف و موافق این همه کلمات در جناب امیر المومنین و اولاد طیبین ادب جمع بوده اند و شیعیان جناب
 حضرات مرادوست میدارند و دوستی ایشان از جزو ایمان میدانند و درین باب اگر قصور واقع شده و نه اصحاب
 و عافیه و غرض از این باب ایشان واقع شده چنانچه از جنگ حمل خود ب فیک و دیگر امور بسیار ظاهر میشود اما اصحاب
 شمشیر چون بنابر مذکور شیعه بهره از ایمان نداشته و معذرت تصاف داشتند بیکر او صاف میسر نشد که از جنگ
 کفار با وجود حاضر بودن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه از ملاحظه حال جنگ احد و حنین و جنگ خیبر
 واضح میگردد و مثل ظلم و ستم نمودن بر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مثل حضرت اباذر و جناب عمار یا سر و مثل خوردن
 مال مسلمانان بناحق چنانچه از خطبه شتقیه و غیره ظاهر میشود و علی هذا القیاس به حیثی که اگر اراده تفصیل آن متعلق
 شود از روی کتب مخالفین محمد است که کتابی تصنیف میتوان کرد و دوستی آنها واجب نباشد بلکه عداوت آنها واجب
 و لازم و هیچ وجه اخل در ایاتی که ذکر نمودی نباشد و الله الهادی الی الصواب قال الناصب علیه
 مقدمه پنجم محبت و عداوت با مومنین کافر مراتب مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه هر قائل بر ادعای محبت دینوی
 که با قارب خود از پدر و پسر و برادر و عم و خال و مادر و خواهر دارد و حال تفاوت و اختلاف معلوم است و همچنین
 در اعدای دینوی بقدر قوت عداوت و ضعف آن و کثرت آثار آن تفاوت و اختلاف مراتب عداوت
 و جراتی است همچنین محبت دینی که بمحبت ایمان دارد نیز متفاوت و مختلف خواهد بود بحسب باریت و قوت ایمان
 و علو درجه آن بقدر اختلاف تفاوت اشخاص مومنین در محبوبیت خدا تعالی پس یکم محبوبیت او زیاده محبت
 زبانه تر باید داشت و اعلی درجات محبت دینی آن است که بسید مومنین رسول عالمین حبیب الله متعلق است
 بالا جماع بعد از آن جماعه المومنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و آنجماعه منحصر در سه طائفه اند
 فرقه اولاد و اقارب و که اجزاء و اعضاء آیند و در حق ایشان فرمود است احبوا الله لما یغذوکم من نعمه
 و احبونی لعل الله و احبوا اهل بیتی لحمی و من ازواج مطهرات او که حکم اجزاء و اعضاء از او در حق ایشان
 حق تعالی خود میفرماید که الذی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه اما انهم و اجماع جمیع بنی آدم است بر آن
 که ازواج بسبب کمال خلطه و اینکلاف حکم شخص پیدا میکنند و از او شرع صاهت را مثل نسبت محرمیت و میراث
 اعتبار فرموده اند و در مقام امتنان به و در ادب یک سلسله کشیده قوله تعالی و هو الذی خلق من المباء بشریاً
 فجعله نسباً و صهراً سوم اصحاب است که ملازمت و رفاقت او اختیار فرمودند و در راه نصرت او جان خود را

الکبيرة منقطع که استحقاق التواب بايمانه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ولقبحه عند العقلاء
 والمسهيات متاولة ودام العقاب مختص بالكافر والعفو واقع لانه حقه تعاخا زود عذاب
 المجموع كلام خواجه نصير معلوم شد که فاسق را لعن کرد و آنرا و تبرائ نمودن جایز نیست بلکه شان او شان دیگر مومنان است
 که برای او دعا مغفرت و صدقات باید کرد تا از عذاب خلاص شود و امید بخات و شفاعت رسول و رتبه او
 باید داشت تا وقتی که ایمان موجود است محبت او واجب و عداوت او از جهت دین حرام زیرا که تبر او سبب قبی
 درست می شود که هیچ وجه محبت در شخص موجود نماند و آن مختص است بموت علی الکفر که عند الکفر هیچ عمل خیر
 اعتماد نماند و بسبب فسق و ارتکاب کبیره از ذات آن شخص تبر جایز نیست اری از فسق و عصیان او نیز باید
 و مکروه باشد و آن نیز خواجه نصیر در تجرید میگوید و الا حباط باطل الاستلزامه الظلم و لقوله تعالى
 فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره پس تا وقتی که از شخص کفر تحقق نکرد و هیچ عمل او حبط نمی شود و انتی کلامه بلفظه
 قوله في المقدمة الخامسة واصل درجات محبت دینی نیست که بسید مومنین رسول رب العالمین حبیب الله
 باید داشت این قول پوشیده نماند که بر هر عاقل دیندار معلوم است که ذکر و جوب محبت جناب سید المرسلین
 و محبت اهل بیت که ناصب عداوت الهیست در اینجا ذکر نموده محض توفیه و صرف تمهید برای غرض فاسد
 و ترغیب محبت اعدای دین است و الا بر نقاوان و صاحبان بصیرت معلوم و متیقن است که اسلاف و اخلا
 خواص با خطی بهره از محبت جناب خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء و دیگر الهیست حاصل نبوده و نسبت
 این مقال نظیر وایت عقبه نسبت به زبان عدول از حکم واجب الاذعان مصداق و ما ینتطق عن الهوی
 ان هو الا وحی می ایستاد و ایت قوطاس و جهز و اجیش اسامة و نخوان شد و غصب خلافت جناب
 امیر المومنین و غصب کله ابراهیم و هرق بیت اهل بیت و جنگ حمل و غیره امور بسیار که کتب و روایات مخالفین
 مطلق است و ضوح تمام و ظهور مالا کلام دارد و سیما وقتی که بعضی از روایات شیعیان مثل روایت اسقاط
 حضرت محسن رسن بسبت بگلوی مبارک حضرت امیر و نخوان منضم شود بآننها بلکه وایت اسقاط خصیت
 شیعیان نیاز و صاحب کتاب مل و نخل از نظام روایت میکند که ان عمر ضوب بطن حتی القی المحسن
 طها و کان یصیح احق الدار بمن فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین انهم و غیر
 دیگر حکما ایشان تصریح باین نموده اند چنانچه تفصیل آن در کتاب کبیر کرده شد با جمله عداوت اصحاب الله و عدا
 و خصمه بسبت بخنا و سید المرسلین و سید الانبیا و سید الاوصیاء و سید المرسلین و سید المرسلین و سید المرسلین

پیشوایان این اختلاف این باشند پس حال پیروان هم برین منوال خواهد بود قوله در حق ایشان فرموده است احبوا الله
 لما یغذوکم من نعمته واحبوا فی الحب ما لله واحبوا البیت لجمیع الخ اقوال بحیاتی و خیر کی ناصب عداوت اهل بیت
 ملاحظه باید فرموده شود چه دلاوریست در ردی که بکف چراغ دارد تا سیل مام قتل را بخود نموده حیاتی نماید و محمله
 خاموشی نمی نشیند بلکه مراد نه بتقلید بعضی از ازواج که عدول از مدلول آیه و قرآن فی بیوتکن نموده ناموس
 پیشوایان خود را بباد داده خود را رسوائی خاص و عام بسیار و عجت عجت بمقتضای قوله انما لکم نقولون
 ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون مورد مذی غضب الهی میگرد و سبحان الله
 با وجود شدت نصب کذافی اظهار و جوب محبت اهل بیت رسالت پناهی رع بین تفاوت ه از کجا سنجید
 و ید بصیرت او کورست چرا نظر ننماید بآنچه از اسلاف او نسبت بجناب اهل بیت اظهار بظواهر و از تفصیح
 بزرگان خودی اندیشد ملا سعد الدین قفنازی که یکی از شایسته علمای اهل سنت است در او اثر شرح مقاصد گفته اند
 ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و المذاهب
 علی السنة الثقات یدل بظاهرة علی ان بعضهم قد جاوز عن طریق الحق و بلغ حد الظلم
 و العسق و کان الباعث له الحقد العناد و الحسد الداد و طلب الملک و الریاست و الملک
 اللذات و الشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما و کل مر لقی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالخیر موسوما الا ان العلماء
 بحسب ظنهم باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر و انها محامل و تاویلات بها ینفی و یدعی
 الی انهم محفوظون عما یوجب التخلیل و التفسیق صونا لعقائد المسلمین عن التزیغ و الضلاله فی کلمات
 الصحابة سيما المهاجرین و الانصار و المبشرین منهم بالصواب دار الفار و اما ما جرای بعد هم من الظلم
 علی اهل بیت النبی فصر الظهور بحیث لا محال للاخفاء هو من الشناعة بحیث لا اشتباه
 علی الاراء اذ یکاد یشهد به الجاد و الجمعاء و یکی له الارض و السماء و ینهد منه الجنان و یشتق
 منه العصور معنی سوء عملاء علی کرام السهور و مرالد هو ر فلعله الله علی من بائنا و رحی سحی لعدا
 و انحرافه انما ابفی انقی باجملة اصحابه با کسائی که بجهت طلب ملک ریاست و خد و جسد ظلمت از دانه خوا
 سرق از ما محل آمده بر هیچ عامل مخفی پوشیده نبوده و انواع ظلمها و ستمها که بر اهل بیت واقع شده بود کمال نقو
 نه بر ستم با وجود این عجمی است میان جهان طایمان و چنین مظلوم با نسی از کما ان عجمی و لی ترمی ستم
 مردیست که مردی روزی از من شنید و است میگرد که او یگفت چون شب قدر را با یار حق تعالی

عفو و عافیت را طالب نایم بهلول و انانگفت بالبهیحه و سوم قتل علی ابن ابی طالب را حقا که قتل آنحضرت از اہم
 مقاصد عافیت بود و در کتاب مناقب ابن مردویہ الحافظ با سند او از ابن عباس روایت قال خرجت انا
 والنبی علی فمرنا بحدیقة فقال علی ما احسن هذه یا رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال
 حدیقتک فی الجنة احسن منها ثم مرنا بحدیقة فقال علی ما احسن هذه یا رسول الله قال
 حتی مرنا بسبع حدائق فقال رسول الله حدائقک فی الجنة احسن منها ثم ضرب علی راسه
 ولحیتہ و بکی حتی بکینا علی بکاء و قال علی رض ما یمیک یا رسول الله صلی الله علیہ وسلم
 قال ضغائن فی صدور قوم کلاب و نهالک حتی یفقدن فی انتہی و این روایت در دیگر
 کتب معتبرہ اہلسنت و جماعت نیز مذکور است بلکه در اکثر پدر این نام صحیح
 ہم در ازالہ الخفا آنرا آورده و معتمد و مستند حاصل آن کہ فطر با مثال آنچه درین عجاایہ بقید قلم آمد صاحبان
 عقل و فہم ظاہر می شود کہ ذکر حدیث اجواء البیت لبحی کہ درین مقام از ناصبی بصد ہزار کہ ورت و نفاق و غشستہ
 بیان آمدہ مشابہت تمام با قرار اصحاب ثلثہ بکلمہ محمد رسول الله صلی الله علیہ وسلم دارد و قولہ دوم از وراج
 سطرات او کہ حکم اجزاء و ابعاض دارند الخ **اقول** با مثال چنین افسانہ بیہودہ و ترہات و طامات بیجا جناب
 حق سبحانہ را از خود آزرده کردن غیر از قرہ ندامت و پشیمانی و ایرین حاصلی ندارد و معلوم است کہ این جابل غبی
 چنانچہ دست از متابعت ثقل اکبر اہل بیت بشکستیدہ همچنین از فہمیدن لول کتاب اسد ہم محروم بودہ جناب
 حق سبحانہ تعالیٰ در کلام مجید و سورہ تحریم برای ہدایت چنین گم گشتگان بقرب کنایت کہ ابلغ از تصریح است
 میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط کانتا تحت عبدین مرعبان دنا
 صالحین فخانتا هما فلم یغذا عنہما مر الله شیئا و قیل ادخلا الیہما مع الداخلین و در ہمین سورہ
 قبل ازین آیت فصل سیر میفرماید و اذا سر النبی الی بعض از واجہ حدیثا فلما نبأت بہ و اظہر الله علیہ
 عرف بعضہ و اعرض عن بعض فلما نبأہا بہ قالت مر انباک هذا قال نبأ فی العلم الخبیران تتوبا
 الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاہر علیہ فان الله هو مولاه جبریل و صالح المؤمنین
 و الملائکة بعد ذلک ظہیر و بالاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقولہ تعالیٰ فقد صغت قلوبکما عائشہ
 و حفصہ اند کہ بسبب خیانت و افشای از آنحضرت با وجود نہی از ان باب سبب و مرغ و کذب گفتن علی اختلاف الرایا
 و انما انما از حق منحرف گردید و بعد ازین کہ حق تعالیٰ تہنیت بضر ب مثل فرمودہ خیانت زن نوح و زن لوط را ذکر

ذکر نمود و فرمود و قل ادخلا النار مع الداخلين کمان ندارم که بر هیچ یک از او کیای صاحب انصاف پوشیده
 بماند که محمد و ما و حق تعالی ازین بیان حال عائشه و حفصه و انزاله سبعا و نفاق آن بازگو کند عوام عباد با و الله اعلم
 بحقیقه انسان باجمله کسانیکه اقوال مفسرین عامه خاصه در شان نزول این آیه دیده اند میدانند که عائشه و حفصه
 اصلا و طائفا از نافرمانی خدا و رسول دروغ گفتن و فتنه با برپا کردن و الحاح ان الفتنة اشد من القتل
 برپا نمود پس بنا بر ایات کریمه زوج رسول الله بودن آنها خیر از مزید عذاب ضعف نکاح ثمره نداشته باشند ^{صل}
 چگونگی در وصف ام المومنین عائشه که بشعار ام الصبیان برآمده چندین هزار اطفال بیگانه خود را در جنگل
 بمعرض ملاکت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اثاث اند که بالای زمین سوار شدند و این بدعت حسنه در
 آنها شیوع یافت نهی وجه مخدیره که از مدلول صریح قوله تعا و قرن فی بیوتکن عدول نموده بجنک امیر المومنین
 که بانفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین فرمودند یا علی حر یک خمر بیرون آیدند و پاس حرمت
 خدا و رسول خدا ننمودند و در محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شانزده هزار آدم تقریر یا بوده باشند باظهار دعوی بیغ
 طلب سخن عثمانیکه خود اکثر اوقات بزبان در باره میفرمودند اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ابن قتیبه روایت
 میکند که چون خبر جیت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود و نهایت
 مرتبه در طیش آمده فرمود و اسم عثمان بظلم مقبول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عنید در آنوقت گفت
 که ای عائشه تو اول کسی دبی که مردمان با بر قتل او حرص میگردی و میفرمودی اقتلوا نعثلا فقد فخرنا نعثلا
 منك المبداءة و منك الغبر و منك الراح و منك المطر و انت امرت بقتل الامام ^{قلت}
 لانا انه قد فخرنا فقد اطعناك فی قتله و قاتله عندنا من امر و چون کسی جناب عائشه را در آن وقت
 تکلیف دخول مدینه نمود بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المومنین داشت گفت مرا خوش نمی آید داخل شدن
 مدینه در حالی که علی علیه السلام را در آن قسطنطینی بوده باشد باجمله چون آن کو که چشمه بالاسی آب خوب رسیدند
 و کلابان موضع فریاد برآوردند و در آن وقت با وجود اینکه حدیث نبوی کان با جذا کن قد تنهها کلاب
 الخوب فایاله ان لکونی با حمیراء یا دشمن آید اصرار بر مخالفت خدا و رسول نموده زیانکار و خائب و خاسر
 دنیا و آخرت گردیدند و از جمله تشنجاتی که جناب حضرت ام سلمه برین فعل باهجا را کرده این بود که فرمود
 لو انیت الذی انیت ثم قیل لی ادخلی الجنة لا سخییت من رسول الله اینست مجملی از احوال
 بعضی از احوال که انی ناصبی حکم بوجوب محبت آنها کردی و مثل نامه اعمال خود پاره از قوطاس را به کران سپارد

کردی قوله یوم اصحاب که ملاومت و رفاقت او خستیار فرموده اند الخ اقول اگر مراد تو این است که هیچ اعتنا
 پیغمبر را دوست باید داشت زیرا که همه آنها متصف بکمال خوبی و حسن فائز و نصرت انجمنه و فائز الی الله
 بوده اند پس این حرف بخلاف اهل اسلام است و آیات و احادیث کثیره دلالت بر مدعی بعضی اصحاب انجمله
 و اگر مراد تو این است که بعضی از اصحاب را دوست باید داشت پس اگر این بعضی اصحاب ثلثه و اضراب آنها معهود
 پس عاقلان که نزد شیعیان ازینها عملی بوقوع آمده باشد که مقبول درگاه خدا شده باشد بلکه ایشان را بکتب محققین
 مطاعین پیار و رباب اصحاب ثلثه و امثال آنها نقل میکنند که دلالت بر وجوب عداوت با آنها میکند چه جا
 جواز محبت اگر مراد تو از بعضی مثل حضرت سلمان ابو ذر و عمار و نظرائی ایشانست پس ظاهر این است که این را
 مثل اظهار وجوب محبت اهل بیت با اتفاق گفته و الا از کتب اخبار و آثار طرفین معلوم است که ایماه تو عداوت تمام
 نسبت با امثال چنین اصحاب اشتند اما این که گفته که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند
 بر آنچه روایت میکند حمید فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند ^{الله} عبد
 بن عباس قال ان النبی قال لا انه یسجاء برجال مراعتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب
 اصحابی فقال انک لا تدرك ما احبوا بعدک فاقولی كما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً
 ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کشتی شهیدان تعد بهم فانهم
 عبادک قال فیقال لی فانهم لم یزالوا مریدین علی عقابهم منذ فارقتهم و فی الجمع بین ^{الصحیحین}
 ابی هریره فی حدیث السابع والستین بعد المائین من المتفق علیه فی مسند ابی هریره مریداً طریق قال
 قال النبی بینا انا قائم اذا زمره حتی اذا عرفتهم خرج رجل ینی و بینهم فقال هلموا فإنا الی
 این فقال الی النار والله قلت ما شأنهم قال انهم ارادوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا راه
 یخلص منهم الا مثل ما یخلص من جهل النعم و یضمنون این حدیث بتفاوت سیر اکثر صحاح ایشان ^{ست}
 و ایضا فی الجمع بین ^{الصحیحین} الحدیث السادس بعد ثلاث مائة من المتفق علیه مریداً مسند
 ابی هریره عن النبی قال مثلی کمثل رجل استوفد ناراً فلما اضاءت ما حوله جاءته نساء
 الفرائش من الدخان الی النار یقعن فیها و جعل یحسهن و یغلبهن فیقمن فیها قال ذلک علی و عنکم
 انا اتخذنا نحن کما هلموا عن النار یلو عن النار فیخابوننی فیقمن فیها و ایضا کتاب عزیر دلالت
 بر این که از اکثر صحابه وقوع اکبر کبائر که گریختن از جنگ زحف باشد بوقوع آمد چنانچه حق تعالی میفرمود

و یوم حنین اذ عجبتمو کثر ذکوک فلن یغنی عنکم شیاً و ضافت علیکم که اگر خستید از جهات ثله
 و لیتمو مدبرین از ده هزار آدم بیشتر بودند و در آن کارزار بنا بر روایتی بجز بخت کس ثبات قدرتی نورزید
 جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و ربیعہ و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب و اسحاق
 بن یزید و عبیدہ بن ام ایمن اینست حال نصرت و یاری اصحاب آنحضرت که بآن افتخار مینمایند و اینها جناب
 حق تعالی میفرماید و اذ ارا و تجارتاً او لھوان انفضوا الیہا و ترکوک قائما و دست که هرگاه خبر وصول
 تجارت میرسد بچگونگی نموده جناب سید المرسلین را تنہا در حالت نماز گذاشته خود را متفرق می شدند و چون
 هرگاه که مثل دفع زدن استماع مینمودند از خدا و رسول شرم و از رم نکرده نماز را منتقض نموده پیغمبر خدا را
 تنہا در آن حالت گذاشته تبعیت شیطان مینمودند و از آنجمله از شقاوت بعضی اصحاب این بود که جناب سید المرسلین
 شرم ساختند و در باب صدقات چنانچه دلالت میکند بر آن قول حق تعالی و منہم من یلک فی الصدقات
 کہ تو کمالی از انصار چون میدند در روز حنین کہ سید المرسلین از آنچه خدا بآب عطا کرده مخصوص آنحضرت
 بود و قریب شتر به بعضی شتر عطا نمود گفتند خدا بخشد پیغمبر خدا را یعطی قوتیاً و یتزکنا و سیوا
 تقطع مرد ما ثم و حمیدی از انس روایت کرده کہ انصار گفتند اذ اکانت الشدة فخرنا دعی
 و یعطی الغنائم غینا ایضا روایت کرده است حمید ان النبی لما فتح مکة و قتل جماعت من اهلها
 فجاء ابوسفیان بن الحارث بن حاشم فقال یا رسول الله ابدات مصر قوش فلا قوش بعد
 الیوم فقال مرد دخل دار ابی سفیان فھو امر البقی سلاحاً فھو امر من غلق بابہ فھو امر فقالت
 الانصار بعضهم یو بعض ان الرجل لا یرکہ رغبة فی قومہ و رافۃ بعثیوہ یر انصار با یر نمود
 کہ حال کسانی کہ چنین کار در حق پیغمبر خود داشته باشند مستحق دوستی میباشد باین و ایضا روایت حمیدی
 الجمع بین صحیحین فی مسند عائشہ من المتفق علیہ ان النبی قال لھا یا عائشہ انک ان لقوک
 تمیہا حدایت با کجا اهلہ و فی تریہ عھدا حدایت دالکفر و فی تریہ عھدا حدایت یث بالشک
 و اخافن سکرو قلوبہم لا یرب بانیت فیہم فادخلت فیہم ما اخرج منہم و الزقنہ
 بالارض و جعلت لھا باین بابا شریک با ما غریبا قبلت و ما اسیر اھدیر و از پیما و انجیر
 خونی اصحاب ہویدا میگردد و عھا آنحضرت پیغمبر در میان ایشان تقبہ ستر از مردم و در آن روز و ایضا
 فی الجمع بین صحیحین سعید ہذا فی مسند المسیب بن حوین بن ابی سبیر مرثیہ البخاری

حمیدی در مجمع بین الصحیحین در مسند انس بن مالک از آنجا روایت مستحق علی بن ابی طالب

ان سعيد بن المسيب حدث ان جده حزن قدم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما اسمك قال
 حزن فقال بل انت سهل قال ما انا مغير اسم سمانيه ابى پس هرگاه حال بعضی صحابه این باشد که در
 سهل مخالفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم کنند حال آنها باید دید و در امور عظیمه بهم دلالت میکند بر بدی
 بعض اصحاب الجمله قول حق تعالی و اذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراون الناس ولا يذكرون الله
 الا قليلا و قوله تعالى ولا ينفقون الا وهم كارهون و قوله تعالى و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم
 الى بعض هل يرونكم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون و قال الله تعالى
 يحلفون لكم لتؤموا عنهم فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين و قوله تعالى و مرا اهل المدينة مردوا
 على النفاق الا يه و امثال ابن ايات و اخبار بار که مطاعن اصحاب الجمله باشد موجود است و استیجاب
 آن در امثال چنین و چیزها متعذرا اما مطاعن اصحاب ثلثه که مقصود اہم ناصبی از ترغیب و ستی اصحاب و درستی
 آنهاست پس آن ہم جلد کتاب مستغنی میخواید تا اقلی از اکثر آن نوشته شود و لیکن بمقتضا ما لا یدک کله لا یتوک
 بطریق نمودن مجملی از آن بقید قلم می آید و باشد التوفیق از الجمله اینکه جناب سید المرسلین ابو بکر و غیره را همراه
 جیش اسامه کرده فرستاده مکر و درین باب تاکید مینماید و میفرمود و جهنم اجیش اسامة لعن الله من خلف
 عنها چنانچه شہرستانی در کتاب لای نخل انیمین را ذکر ساخته و معلوم است که ایشان تخلف نمودند مستحق لعن
 ابدی شدند پس دوستی کسیکه مستحق لعن از جانب خدا و رسول خدا باشد چگونه واجب باشد دوم اینکه خلیفه ثانے
 بکرات میگفت کانت بیعة ابی بکر قبلته و فی الله شرها فمر جاد الی مثلها فاقتلوه پس یکبار
 از و بعمل آمده باشد که واجب القتل گردد و باز بران تادم مرک اصرار نماید قابل دوستی نباشد سوم آنکه ابو بکر
 گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم چنانچه در کتاب الاموال ابو عبیدہ قاسم بن سلام بمعنی
 و جناب امیر علیه السلام در خطبه تشقیه اشعار با معنی فرموده اند و ظاهرا حاصل مضمون بعضی از اینست
 که خلیفه اول در حال صحت اکثر اوقات اقاله خلافت میکرد و ندو چون وقت مرگ رسید خلیفه ثانے
 منصب خلافت را دادند این معنی محل تعجب است که چیزی را که خود لیاقت نداشتند و بغصب متصرف بودند
 بدیکری بچه و بخشدند بلکه میبایست که کسی که مستحق این امر میگفتند و میفرمودند و علی فیکم با و منقض
 مینمودند چهارم قول او که در وقت مرض میگفت لیتنی کنت توکث بیت فاطمة و لم اکشفها و لیتنی فی
 ظله بنی ساعد کنت خربت یکا علی ید احوالرجلین فکان هو الامیر و کنت الوزیر پس

پس و ای کسیکه دیده و دانسته حق فاطمه حق علی ابن ابیطالب غصب کرده باشد و بر حسب راستی عالم را
 بصدالت تار و زیارت گذاشته باشد و تجم انکه منع نموند فاطمه را از حق او و میراث پدر بزرگواران معصوم بونداد
 و آنحضرت شریک و یارین ابی قحافة اثرث ابانک و لا ارث الی دیده و دانسته بر آنحضرت ظلم نمود و آنحضرت را از
 سائنات و بر خود حق تعالی و رسول او را بخشم آورد و با جمله مطاعن اصحاب ثلثه و اشراف ایشان در کشت شیعه
 بسیارست و مخالفین در دفع این مطاعن تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبح آن در کتاب کبیر
 و برین جزیره مناسب نیست و لهذا از مطاعن خلیفه ثانی و ثالث هم اعراض نموده بر فهم طعن گذاشته شد فصل
 الاطلاع علیه فلیرجع الی المطولات قوله چنانچه حق تعالی در رد اعمال ایشان فرموده در حق
 ایشان فرموده للفقراء اقول تمام این آیه معه ما تقدم چنین است ما افاء الله علی رسول من القیامی ﷺ
 وللرسول ولذی القربی الیتامی و المساکین ابن السبیل کیلا یکون و له ذین الاغنیاء منکم ما انیکم
 الرسول فخذوا و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید لعقاب للفقراء المهاجرین الذین
 اخرجوا من ديارهم و اموالهم یتبتخون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله
 اولئک هم الصادقون و در مخشری در کشاف و رازی در تفسیر کبیر گفته که قوله تعالی للفقراء آیه است از قوله
 لذی القربی و معلوم است که مراد از ذی القربی درین آیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند چنانچه مراد ذی
 و اعلم انهم اجمعوا علی ان المراد من قوله لذی القربی بنو هاشم و بنو عبدالمطلب پس استدل
 ازین آیه بفضیلت هجرت ابی بکر و عمر و اقران ایشان غایت حاققت و بر فوئیل فضیلت هجرت امثال
 آن از اعمال مشروط است بر ایمان با جماع و اتفاق اهل اسلام و درستی نیست چنانچه بخاری و صحیح خود
 از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطاب که بر منبر میگفت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود
 انما الاعمال بالنیات و انما لكل امری ما نوى فمن كانت هجرته الی الله فحجته الی الله و من هجرته
 و من كانت هجرته الی دینا یتبعها او الی امرأة یتبعها فحجته الی ما هاجر الیه و این هر دو فیما
 فیهم در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثبات است اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار ذکر نموده پس
 اگر مراد از این اثبات فضیلت جمیع انصار است فهو ممنوع زیرا که عنقریب بوضوح انجامید که بعضی از
 اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملامت از قبل ملک علام و رسول انام بودند و اگر مراد
 ازین فضیلت بعضی از آنهاست پس انکجا که آنها که بطوع و رغبت بخلافت ابی بکر راضی شده بودند

نفی این دسیه بخرید آورده مخالفه فسقه و مخاربه کفره بمقتضای حدیث حربی و مسلکی
 که واقع است و ظاهر است که حضرت شیخین با امیر المؤمنین علیه السلام حرب نموده اند بلکه پیر حمت قتال تکلیف
 استعمال سیف و فصال بکثرت خیل و رجال حق اولاً ابطال نمودند و غصب فت رسول متعال از و نمودند
 انتی کلامه بلفظه و ملا عبد الله مشهدی صاحب اظهار الحق برین اصل خود بحث نموده جوابش نوشته
 و آن نیست اگر کسی بگوید در باب خلافت مرقضی اگر نص صریح نشده امامیه کا ذیل اند و اگر
 نص متحقق شد میباید که جماعه صحابه که در مسئله خلافت مخالفت نموده اند مرتد شده باشند و
 جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نص موجب کفرست نیست که امر منصوص باطل عقاید
 کنند و حضرت پیغمبر احشاد را بنصیص تکذیب نمایند اما اگر حق واجب دانسته ترک آن بواسطه عارض
 و نهی محسب جاه کنند انبیق و حصیان خواهد بود مثلاً ادای کات با جماع امت و است و منصوص
 و احادیث پس اگر کسی منکر و جواب او شود مرتد و کافر میشود و اگر معتقد و جواب آن بوده از دوستی برود
 او انما بدو بر زنده خود بدار و عاصی خواهد بود و آنها که متفق بر خلافت خلیفه اول شدند نیگفتند که حضرت پیغمبر
 نص کرده اما دروغ گفته بلکه در بعضی اوقات بعض مردم منکر تحقق نص میشوند و بعض دیگر کلام حضرت پیغمبر
 تاویل و دراز کار مینموند انتی کلامه بلفظه و درین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص مدلول
 آن بنا بر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی است از فسق اعتقادی که اگر در عرف اهل سنت خطای اجتهاد
 نامیده شود و آنکه غصب کلمه منع قرطاس و غیر ذلک که از بعض کسان واقع شد بنا بر تسک حدیث سخن
 معاشره انبیا کثرت لا نورث یا بنا بر تسک بایه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست بلکه فسق اعتقاد
 که از اخطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت سقوط کفر گردید تسک حدیث و آن
 در مسئله میراث و نوشتن کتاب هزاران در جلد و در مسئله امامت است و بالا جماع از فروع و تنهی چاره موجب
 سقوط کفر نکرد و خود ایشان نیز باین تصریح کرده اند با جمله بنا بر مذہب شیعه ظاهر شد که اختلاف در مسئله
 خلافت چون تاویل نیست اعتقادی است پس لازم آمد که اعتقاد امامت مرقضی باین فصل داخل در حقیقت
 ایمان نیست زیرا ایشان بخلاف اعتقاد فرضیت نماز و روزه و زکات است که در اینجا بالا جماع کفرست این
 فرق را از دست نباید داد و این فرق گویا اجماعی این فتره است هیچکس درین نزاع ندارد و لهذا اقوال و جواب
 طوسی به اینها بطریق استشهاد می آید که او گفته مخالفه فسقه و مخاربه کفره و چون ایمان جماعه که حضرت مرقضی

مخالفت نمودند با قیام و اعتراف محققین ایشان ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق ظاهر ایشان که دلیل
 بر حسن باطن است باید نمود و ملا عبد الله در بیان آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان
 لم تفعل فما بلغت رسالته آورده است که مجرد اقرار بشهادتین و تصدیق آجما بما جاء به النبی مرتبه از
 اسلام است و بعد از رحلت حضرت رسالت پناه کل امتا جابتان مرتبه اسلام را داشتند و بحفظ وصیای
 انبوی که وعده شده بود ازین مرتبه بدر گرفته اند و این مقدار ازین عقیده اسلام کافی بود از برای انقیاد
 او امر حضرت رسالت پناهی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باب قتال با اهل ارتداد و با مانعین
 رکات و بامدعیان کاذبیت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غیر آن واقع شده بود جمعی که متصد
 خلافت و ریاستند درین امور کد و کوشش نموده تا در نظر خلایق از استحقاق امر خلافت دور نیفتند
 و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاهره بلکه ترک بعضی لایذمها نیز بکثرت دریا
 صحبت شریف نبوی بقای آن برکات در نفوس ایشان از جهت قربانان از اهل وسع و زهد و تقوی بودند
 و مسأله و مداهنه که واقع شد در امر خلافت در حق اهل بیت بود پس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد
 که ایشان نازیده بر اهل ایمان وسع و زهد و تقوی کتبلیت صحبت شریف نبوی معلوم و بقای آن برکات و نفوس
 ایشان حاصل بود و در معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر علی علیه و سلم با خلاص قلبی بودند از راه نفاق
 و ظاهری الا قول فیض و برکت از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل با درینجا غور در کارست که
 برگاه اهل وسع تقوی زهد با عترت اقرار ایشان در حق انجما ثابت شد یقینا پس ادعای آنکه در امر
 خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت بظهور آمده او کما خلاف ثابت بالیقین است پس معلوم شد
 که این رجم از ایشان بنا بر تسک لیل یا فهم این امر از نصی واقع شده باشد بنا بر قصد معصیت نیز اگر
 صحبت پیر و ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت برکت از ایشان دیده و دانسته بنا بر طبع
 و حب جاه و مال صدور باید و الا نه و تقوی اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود نبود و آنچه
 گفته است که این همه برای آن بود که از نظر خلایق دور نیفتند و هم بالغیب ادعای علوم قلوبست یا مردم
 سکلف بنظایر حالیم هرگز بحسب ظاهر نیک بینیم نیک گوئیم و معذرا با عترت اوست حسن احوال و صحبت
 نبوی بود پس البته در بواطن ایشان نیز صحبت گیر او موثر شده باشد با جمله با عترت علمای شیعه یا
 جماعه از اصحاب با وسع و زهد و تقوی اجتناب از کل محرمات بلکه از بعضی مباحات نیز کد و کوشش در

در ترویج اسلام و اخراج شرکین از جزیره عربت مقابلۀ با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص فضایل
ثابت شد و الحمد لله اکنون از بحث علو درجه و سمو مرتبه ایشان چند امته و قبول اعمال با آنکه ایشان در
بارگاه خداوندی کرده می آید بالیقین معلوم است که هیچ مرتبه اعلی و فضل از خوشنودی خداوند تعالی
نی تواند بود و هر چه را او تعالی بسند فرمود و هر چون که باشد مقبول کافه اهل ایمانست قوله تعالی
و السابِقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدين فیها ابدًا ذلک الفوز العظیم
ملاحظه صاحب نظر را بحق گفته است دلالت بر سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین ایه خالی از صور
نیست و در فحش سخنان مشهور روشن بامیه قوت تمامی ندارد و بغیر سخنان مشهور جوابی نمیتوان گفتن
و صوت سخن مخالف اینکه در تفسیر کوفه گفته که قال اهل السنه لا مثل ان ابا بکر سبق الی الهجرة فهو من
السابقین و قد اخبر الله تعالی بانه رضی عنه و لا مثل ان رضی مع ان سبق الی الهجرة فتدوم
بدل امه فدل علی صحه امامته و عدم جواز الطعنه فیه و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن
این سخن بارتکاب آنکه در سبق بجهت و نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
حتی قبل از سنوح ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دورست و گفتن اینکه مراد از سابقین بجهت نصرت
آنها اند که تصدیق امامت بلا فصل برای امیر المومنین کرده باشند و بوضیعت حضرت پیغمبر در امر خلافت عمل
کرده باشند تکلفی است و دراز کار چرا که در لفظ ایه چیزیکه مشربان قید باشند نیست انتی کلامه بلفظه و ازین
کلام هیچ میتوان فهمید که به گاه انکار امامت مرضی مخصوص عموم آیه نتوانست شد تفصیلات دیگر مثل
منع ذلک و غیره که بوقوع آمده بلفظه و نمیتواند شد چرا که در لفظ ایه چیزیکه مشربان قید هم باشد موجود نیست
بعد از آن ملاحظه نمائید گفته است اولی آنست که جواب باین روشن گفته شود که این دلالت نمیکند مگر بر اینکه
حق سبحانه تعالی از سابق مهاجرین و انصار ازین فعل ایشان که سبقت بجهت و نصرت پیغمبر بود و باشد
راضی شد و هرگاه فعلی از افعال ایشان را ندانی شود یقین که جزائی آن خلوه در حبست خواهند بود و فاما دخول جنت
که مترتب بر رضای الهی است یا رضای ظاهر است که موقوف است و مشروط بحسن خاتمه و بقای ایمان تا آخر عمر
و عدم صدور اعمال سلبه بلفظه انتی کلامه بلفظه و اینست حاج دشمنان این فرجه که اصلاً بجای آن کلام
احاطه نمیکند و اصول عقاید خود را بر اندازند و اول دلالت بر نفی بودن آن نموده و اصلاً آن را رد و قوا

اصول درست نیست و زیرا که مدلول آیه تعلق رضا بذوات مهاجرین و انصار است لیکن چون بذوات این صفت
عنوانی سبقت در هجرت و نصرت یافده فرموده اند لازم آید که این صفت علت تعلق رضا باشد نه آن که
متعلق رضا بهین صفت و در فوق و در میان متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بهیست که بر صیاق
هم پوشیده نماند و اگر این قسم تصرف غیر مربوط در کلام امر جاری شود و پیچیده عاصورت استدلال حاصل
نگردد و مثلاً این موالات دلالت نمیکند مگر اینکه دلالت شما باین صفت متعلق است یعنی اقامت صلوة
و این است و زکوة و رحلت و کوع و بقای این صفت مشروط است بحسن خاتمه و کذا و کذا علی هذا القیاس و
آنکه چون بالیقین جزای این عمل خلود در جنت باشد پس مانع از وصول این جزا بایشان بایکفر و ارتداد
یا صدور اعمال سیئه محبطه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفه فسقه و نیز خود رسولی علیه
مشهد فی سوال و جواب مرقوم الصدرا احترام نموده اند که انکار امامت حضرت امیر بتاویل باطل
یا با انکار نص موجب کفر نیست و قاضی نور الله استر در مجالس المؤمنین قایل شده است بعدم ارتداد
شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثانی خلاف عقائد خود ارتکاب میکند قال نصیر الدین الطوسی
فی تحریر العقاید و الاحباط باطل الاستیلازمه الظلم و لقوله تعالی من یعمل مثقال ذرة خیرا
یجره الله فی این است که ملا عبدالعزیز را این عقیده خود مطلقاً فراموش شده و انقدر در سخن پروری خود
منهمک گشته که در اعمال محبطه خلفاً شروع نموده و چهار عمل بر شمرده اول آنکه ایشان در غوه احد
فرار از حقت نموده و دوم آنکه خصیصه خلافت مرتضی نمودند سوم آنکه خصیصه فیک نمودند چهارم آنکه حصر منع
حضار و اوقات و قلم نمود و سابق خود در کلام منقول الصدرا احترام نموده است بآنکه انکار امامت مرتضی
مخصص عموم ای نمیتواند شد و منافات برضوان ندارد و چون او منافات برضوان نداشت محبط او چگونه
شود و حال آنکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراک است بدلیل قرآن لئن اشرکت لیحبط عملک و فرای
روز احد که بنص قرآنی معفو است و از نزول این آیه به پنج شش سال متقدم چگونه محبط این عمل تواند بود که
اول بسبب حق الهی کان لم یکن شد و دوم بعد از وقوع آن این آیه نزول یافت اگر آن عمل حبس شده بود
بعل حبس شده چه معنی داشت و بالا جماع سوره توبه من اشرک ما نزل است و جنگ احد در سال سوم از هجرت
و خصیصه خلافت مرتضی کفر نیست باعتراف فضلا شیعه چنانچه گذشت پس احباط چگونه از وی متصور
شود و خصیصه فیک اول واقع نشده زیرا که ابو بکر فیک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک خود

در ملک خود نبوده بلکه منع میراث یا منع همه ناتمام نموده و این را خصب گفتن کمال بخیرست و معنی این منع بهم بموجب تمسک بحديث مشهور بود سید نشد چه جا آنکه کفر باشد و جبط اعمال تمام عمر نماید و منع حضار و دوات و قلم از شیخین هرگز بظواهر نیامده مخاطب با یثوبی بقراطاس فقط این هر دو نبودند جمیع شیعیان و اهل بیت درین شهر یک اند و معنی اگر مشوره درین باب داده باشند بخطا و مشوره جبط اعمال صحیح است چنانچه بالجمله درین مقام حیرت دست و پا زدن ملا عبد اسد را باید دید که چه قسم چه رسم است متنبه بود او بجای نرسد و از همین جنس در آیات دیگر مثل اجعلنهم سقایة الحاج و هامة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله اولئک هم الفائزون یدبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان فجنات فیها نعیم مقیم خالدين فیها ابدان الله هذا اجر عظیم و ایه ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین اوقوا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض الی آخر سورة ملا عبد اسد و دیگر علماء شیعه دست و پا زده و سعی و تلاش نموده آخرتین عجب بر داده قابل بمراتب عالیه این اشخاص شده اند این است حال مخالفان حضرت امیر و اهل بیت بزرگم شیعه از مهاجرین و انصار که خلفای ثلثه هم از انجمله اند اما حال محاربین ایشان که حضرت امام المومنین و طلحه و زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را و رانج و بسیار است تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند در محارب و محارب همه را تکفیر مینمودند و سب و تبرا جائز می شمردند و چون متاخرین ایشان متنبه شدند بر آن که در نصیحت که بامت را در حکم نبوة گیریم و منکر او را کافر و مرتد شماریم بوجه بسیار خلل در اصول مذهب آید مییابد از انجمله آنکه حضرات ائمه بلا تکلف و بلا ضرورت تلجئه نکاح و انکاح بآنها میکردند مثلاً حضرت سکینه را بمصعب بن الزبیر و دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر حضرت امام محمد باقر نکاح کردند و علی بن القیاس این را در جمیع حضرات ائمه رائج و جاری بود و هرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با منکران نبوة نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است و از انجمله آن که جماعه از اخوان و اقارب ایشان منکر امامت ائمه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود و با وصف منان و محاکمه کسب و حشر اسود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت بر او

دو صیبت امامت بار اول خود کرده رفت و نذر و نیاز و خمس و غیره که از طرف مختار با ایشان میرسید مهر گرام
 زین العابدین را شریکانش نمیکردند و مثل زید شمسید که بلا شبهه مدعی خود بود و منکر امامت امام محمد باقر
 و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت
 باز اولاد او یحیی و متوکل با اولاد امام جعفر صادق و درین باب پر خاشش داشته اند و باز اولاد
 امام جعفر نیز در میان خود با مثل عبد الله افرح و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند
 و اگر اولاد امام حسن را نیز بر شماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیره مدعی امامت خود گشته اند و منکر
 امامت یزید و یزید و قیل و قال بلکه جنگ قتال خیلی مشغول میشود بلکه اتباع اینها جنگ و قتال هم بهمین
 مثل مختار ثقفی عبد الله بن صلی حضرت امیر المومنین را کشته است چنانچه در کتب انساب و تواریخ
 موجود است پس اگر انکار امامت مثل انکار نبوت نبی کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرت امیر که در حق
 زید شمسید و محمد بن حنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و صلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم
 که اولاد علی هر چند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران به انکار امامت امام وقت کافر
 میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر حال آنکه بالا جماع در موجبات کفر تفاوتی نیست
 امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بر زبان براند کافر شود ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر
 نیست و فرق در مخالف و محارب بر آوردند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما
 در اینجا قیاحت دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محارب به لازم انکار است در وقتی
 که امام تصرف خود خواهد داشت کفر لازم خیر کفر شد و این معنی محال است بلکه هر چه حکم لازم است حکم لازم است
 پس انکار نیز کفر باشد و پدید بیست که محارب به خود تبه نیست از مرتب انکار که در وقت ایزاده تصرف
 امام انکار بهین صورت خواهد بود اکثر شیعه جواب این سخن باین روش داده اند که هر چند قاعده همین را
 معاضدا میکنند که هر گاه انکار چیزی کفر نباشد محارب به با صاحبان چیز نیز باید که کفر نباشد زیرا که
 محارب به نوعی است از انکار اما این قاعده را بخلاف محفل در حق محاربان حضرت امیر گذاشته ایم
 رسیدن حدیث متفق علیه که حربی و سلمی درین جواب نیز بچند وجه نموده است
 اول اینکه این کلام مجمل است بحدف حرف تشبیه یعنی حربی که نه حربی نیز که معنی حقیقی
 آن کان ندارد و هر طایفه است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلعم نبود تحقیق بی شک و چون

و چون مجاز بحث بتبیه شد مذکور و قیج بودن اس حدیث معلوم شد که کفر بودن چه مساوات تشبیه و چه
و جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست و این لفظ را جناب سول در حق بسیاری از صحابه و در حق قبایل
منعده از اسلام و غفار و جهنیه و مزینیه نیز فرموده اند و بالاتفاق خارج به آنها کفر نیست و دوم آنکه معنی کلام نیست
که حرب یک تخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتل عثمان که در انجمله حضرت امیر هم باشد حرب سول خود و یا
اعمار بسیار متعارف و رایج است مثلاً شخصی دوست خود را میگوید که هر که ترا بدخواهد بدخواه من است و اگر آن
دوست او در زمره مردم کثیر باشد که آن مردم را بجهت امر عام مشترک کسی بدخواهد البته در عموم کلام آن شخص
داخل نمیشود و لغت و عرفاً و این صحابه کبار و ام المومنین با تخصیص قصد محاربت حضرت امیر نداشته اند بلکه
از قتل عثمان ستیفاء قصاص مقصود داشته اند چون حضرت امیر هم شریک آن لشکر بود و ایشان نیز محاربت
واقع شد معلوم آنکه حرب یک حربی کنایت است از عداوت یک عداوتی و پرتلاطم است که این شخص خاص عداوت حضرت
نداشتند و حرب ایشان بنا بر عداوت نبود محض اعمیغ فساد امت و ستیفاء قصاص مقابله نمودن و ایضا
انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مودید و مدح و مذموم شود مثلاً اگر شخصی
گوید که هر که این آوند را بشکند او را چنین و چنان کنم شخصی از راه خطا در رفتن راه لغزش یافت و پا او نه
رسید و گشت بالا جماع او را شکنده نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین است حال محاربه ایشان پس
از روی تواریخ معتبره پنجم آنکه سلمنا محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است لیکن
محاربه رسول نیز مطلقاً کفر نیست بلکه با انکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بلکه
آیت قرآنی در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر نمی شوند کوفاسق باشند قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون
الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا و یصلبوا و یصلبوا الحق و حق سواد خواران همین وعید است
و سود خور بالا جماع کافر نیست قوله فاذا نزل حرب من الله و رسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول
هر دو در حق فاسق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور تنها حرب رسول است پس چون خدا و رسول
هر دو موجب کفرند بشود حرب رسول تنها چه موجب کفر باشد اری حربی که با رسول از راه انکار دین و آیت
اسلام واقع شود ملائمت کفر است نه سلب حرث کسی چه می تواند گفت در حق حضرت موسی در محاربه جبار و قاصد
تفریق آنکه حضرت موسی بنی اسرائیل بود و فرمود که ما این امر را تا حد بلخی و کلاسی در محاربت غیر
حرکات می بینیم و حال آنکه حضرت امیر نیز بحکم انت منی مملزله هارون من موسی

بهمان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجناب را حامی قتل عثمان و مداین در اجراء قصاص نصیبه با او چه
 پر خاش شد بعینها مثل حضرت موسی هارون را حامی کوساله پرستان و مداین در اجراء حد و تعزیر نصیبه
 این امانت نسبت به برادر کلان پیغمبر جعل آورد پس اگر حرب رسول کفر پیو و حضرت موسی حاشاه من ذلک
 در انصاعت کافر می شد و العیاذ بالله من ذلک و معامله که برادران حضرت یوسف با بنجاب کردند و حضرت
 یعقوب را المی که رسانیدند از محاربت چه کمی دارد و درین مقام راه انصاف باید پیو در رتبه هر کس را ملاحظه نماید
 جانب ثانی نیز ام المومنین است: و چه رسول که حکم نفس قرانی مادر مومنان و مادر حضرت امیه است اگر مادر خود را
 توبیخ و زجر و تهدید نماید نماید کوان پسرفی نفس الامری جنبایت بری الذمه باشد و شمار نمیرسد که مادر او را
 طعن خود بگیریم چنانچه بر حضرت موسی و برادران حضرت یوسف نمیرسد که زبان طعن بر کشایم بلکه
 در اینجا نسبت مادر می پسرت و در اینجا نسبت برادر می مساوات مصرح کر حفظ مراتب نکلی نه نفی
 با جمله معلوم شد که تسک بحديث حربک حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند
 و مخالف اصول بسیار میگردد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی زرفته مانع بغض و عداوت و سب و تبرا
 و فرق در مخالف و محارب بوجهی معقول نیست و در اینجا نیز کلمات بعض علماء شیعه باید شنید قاضی نو راکشده است
 در مجالس المومنین خود آورده که مفهوم تشیع است که خلیفه ملا فصل بعد از حضرت رسول خدا مرتضی صلی است
 و لعن سب و در معتبر نیست میگوید که نام حضرات خلفای نثه بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه علم
 بوجوب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و آنچه خبث و فحش در ماده ام المومنین عائشه نسبت بشیعه میکنند
 حاشا ثم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکافه او میان حرام است چه جا حرم حضرت پیغمبر خدا اما چون
 حضرت عائشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده بیصره آمد و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث
 حربک حربی و سلک سلمی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر
 یقینا مقبول نیست بنا برین مورد طعن بشده بعد از آن متصل بهمین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب
 حدیث از کتب شیعه دیده باین مضنون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب اثر
 و حکایت توبه خبر واحد بنا برین طعن کردن در حق وی جایز نیست انتی کلامه بلفظه و بر تالیخ و آن پوشیده
 که توبه حضرت طلحه بدست لشکر از لشکر بان حضرت امیر نیز منقول است و باریکتن حضرت زبیر خود از معرکه
 جنگ بعد از یاد دہانیدن حضرت امیر ایشان را حدیث پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر میکرد مشهور

مشهور و متواتر است پس بنا برین روایات نزد شیعه طعن درین اشخاص جایز نباشد و بهر حال باید دانست که
 متاخرین شیعه مثل ملا عبد الله شهمی اقران او ازین عقیده خود که محارب حضرت امیر کافرست نیز رجوع
 کرده بهمین قدر قناعت کرده که محارب حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه سب و فسق و کبیره میسرساند زیرا
 اینها کذب و تحریف و غیره است و بنا براین باطل یا انکار نفس محارب به او را حلال دانستند پس فسق اعتقاد باشد
 نه کفر و چون گفته خواهد شد نصیر هم نزد علمای شیعه حکم و حی ناطق دارد و خصوصاً در باب عقائد بعض متاخرین
 ایشان در میان قول خواهد نصیر و ملا عبد الله بن وجه جمع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حدیث
 حربی از محارب به بامر قاضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر نباشد و لزوم کفر کفر نیست نزد شیعه نیز بلکه
 التزام کفر کفرست پس قول خواهد باعتبار التزامست چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مرتد بر ایشان
 نتوان کرد انتهی کلامه و الحق کلام این عزیز ناشی از کمال دقت است که بر اصول شیعه زیاده بر این متصور نیست
 لیکن حدیث مذکور با وجودیکه قابل تأویل است و بالتقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات
 قطعیه را که در حق عموم مهاجر و انصار و باخصوص در حق ازواج ظاهرات و این دو بزرگوار
 وارد شده است و نیز لزوم کفر این اشخاص بر قواعد شیعه درست نمیشود فی غایت محارب به با امام وقت بغی است
 و البغی فسق و کفر و اگر بنا بر شبهه یا تاویل باشد فسق بهم نماند بلکه خطا و اجتهاد میسر و چون منتهای کلام
 شیعه درین بحث معلوم شد ضرورت افتاد که مذنب الهیست نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که محارب
 حضرت امیر بنا بر اجتهاد در مسایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام همه قبل القبض و تقسیم متع
 الحج و غیره از آن باب است اصلاً کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین
 صحابه و مجتهدان یاد در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جاریست و هر مجتهد با جورست و محارب حضرت مر
 اگر از راه عداوت و بغض است نزد علمای اهل سنت کافرست بالا جماع و بهر جهت مذنب ایشان در حق
 خوارج و اهل نهروان و حدیث حربی نزد ایشان بر همین محمول است اما در اینجا لزوم کفرست نه التزام
 آن پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغزو مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث
 متواتره پیغمبرست موجب اعتذار ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهل سنت در احکام اخروی کافرند
 و در عفو مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و علی بن ابی طالب را قیاساً محارب حضرت امیر
 نه از راه عداوت و بغض بلکه شبهه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین پس در خطا

از مردم است موثق ظاهر است و اقران او با عبد الله

اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند فرق اینست که این خطا و جهل و فساد اعتقادی اصحاب
اصلاً مجوز طعن و تحقیق نیست بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره در ح و ثما غوالی ایشان
سوابق اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی صهری ایشان با جناب پیغمبر متین و در حق حضرت موسی
چون نصوص قطعیه قایم بر عصمت و علو درجه مانع است از طعن و تحقیق ایشان در آنچه با برادر خود با و
بعل آورند از راه محبت و بی تاملی و این متوجه و اندر بوده بهوای نفسانی و نزاع و شک و حاشا جنابه من ذلک
و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده و توقف و سکوت از رسم نظر بر عموماً آیات و
احادیث داله بر فضایل صحابه بلکه جمیع مومنین و امید شفاعت و نجات بعد از پیروی و کار را برای اگر از جماعه
شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر و دشمنی بیکه تکفیر از جناب العن و سب از آنگاه
قباب میکرد و او را بالیقین کافر و اهریم نسبت چون این معنی تا حال از روی و بدست معتبره ثابت نشده
ایمان آنها بالیقین ثابت است تسک باصل و اریم باجماع انجمن است بر این تکفیر کننده حضرت امیر
یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقوی
و ورع کافرست و چون این معنی در حق خوارج نه و ان بالقطع به ثبوت پیوسته آنها را کافر میگویند از روی
هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکند این است تنقیح مذهب اهل سنت درین باب موافق اصول
ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافرست و ملو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن
ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور
کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد و فسق عی
یا فسق اعتقادیست نه کفر درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند اقول مقتضی
از تمیز این مقدمه اینست که ناصب عداوت اهل بیت علیهم السلام نخواهد که امید خود را از امور و بدست
نجات دهد پس باید دانست که این خیالیست بغایت محال زیرا که بر تقدیر آنکه مطلب عبارت از تحقیق طوع
علیه الرحمن چیزی باشد که بدین قاصد و رسیده وجه متحقق لعن ایشان منحصر در محاربه حضرت امیر و سب
علیه السلام نیست چه بر تو سابق برین ظاهر گشته و بهم عقرب واضح خواهد شد که هرگز منکر بلی این معنی
و نیز یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذهب باشد ملعون است که محاربه نباشد و متفق طوع علیه الرحمن
کل من کفر محاربا لا یکن ملعوناً کافراً و احواز ان یکن المحمول عم اما فوله ان محاربه فیه معناه

فمعناه انه لا بد من ان يكون مخالفه فاسقا لانه لا يكون الا فاسقا وانه مستحق
 من هبتان بعض انواع مخالفته بجر الى الكفر والكفر مستلزم للفسق علامه عند المفسرين
 اتفق اعظم من الكفر وهم يتواند شدیده او محقق این باشد که مخالف علی بن ابیطالب با دایمی نمک
 یکی از ضروریات دین نباشد مسلم فاسق است چنانچه سائر مخالفین یعنی در دین احکام اسلام
 بر آنها جاری میشود و در آخرت مخلد بنا خواهند بود و چنانچه حال منافقین در وقت نبی
 مثوال بود لهذا ابن ابی جمهور رحمه الله علیه در رساله خود این مطلب را با این عبارت مؤید
 اما المخالف لعلی اذا لم يبلغ حد المحاربة او المقدم علیه غيرة والمعتقدان خلافه
 كانت بالبيعة لا بالنصر فهو فاسق عندنا وليس بكافر لانه خوله في الاسلام المطلق
 الذي هو الاقرار بالشهادتين هذا حكمه في الدنيا واما في الآخرة فيحكم عليه بالعقاب
 لتركه اعتقاد امامته الواجب عليه انتهى اری کثراوقات استعمال فسق در خصوص معنی خروج
 عن طاعة الله مع الايمان می شود و ازین لازم نمی آید که هر جا که لفظ فاسق استعمال شود بهین معنی
 مراد باشد کیف و جناب حق سبحانه تعالی میفرماید ولقد انزلنا اليك ايات بينات وما يكفر
 بها الا الفاسقون ونیز میفرماید واذ اخذ الله ميثاق النبيين لهما انتم مرسلين وحيثما
 ترحلوا فاعلموا اني قد انزلت اليك الكتاب والحيثما ترحلوا فاعلموا اني قد انزلت اليك الكتاب
 على ذلكم اصرى قالوا اقرنا قال فاشهدوا وانا معكم بالشاهدين فمرقوب بعد ذلك
 فاولئك هم الفاسقون ظاهرست که او سبحانه تقدس و تعالی در اینجا لفظ فاسق بر مرید اطلاق
 کرده و نیز میفرماید كنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
 و تومنون بالله ولوا من اهل الكتاب لكان خیرا لهم منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون
 و درین مقام لفظ فاسق در مقابل مومن واقع شده و درین مورد و ای پیچ وجه ممکن نیست که فاسق را
 مومن توان گفت و نیز میفرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر
 و ينهون عن المعروف و یقبضون ایدیتهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون
 و امثال این آیات در کلام مجید بسیارست و از اینجا مبهرین میشود که این مجادل متعصب کلام
 محقق علیه الرحمه را درین مقام محض بسبیل تدلیس و مغالطه ذکر نموده و بر کلام سفاهت نظام

بخودان را دلیل شمرده و حال آنکه کلام محقق علیه الرحمه در غایت جودت و متانت است و توهم نشود که این معنی
 که در باب مخالفین جناب میر علیه السلام و مخلص بودن آنها در نار و در تفرقه میان ایمان و اسلام گفته می شود
 در تصرفات و سخنان متاخرین اصحاب است زیرا که تقدیم اصحاب باین تصریح نموده اند چنانچه ابن ابی
 علیه الرحمه و الرضوان و اعتقادات خود میفرمایند و اعتقادنا ان حجج الله تعالى على خلقه بعد نبيه
 محمد صلى الله عليه وآله الامامة الاثنا عشر اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
 ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم
 علي بن موسى الرضا ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم محمد بن الحسن القائم
 بامر الله صاحب الزمان وخليفة الحضر في ايامه في الاصل الغائب عن الابصار
 صلوات الله عليهم اجمعين واعتقادنا انهم اولوا الامر الذين امر الله بطاعته و امرهم بالمعصية
 عن الخطاء الزل وانهم الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وان لهم المعجزات
 والبراهين الدلائل ونعتقد ان جبهتهم ايمان وبغضهم كفر وان امرهم امر الله ونهيهم نهي الله
 وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله ووليهم ولي الله وعدوهم عدو الله وولي
 طالين فرموده اعتقادنا فيهم انهم ملعونون والبراءة منهم واجبة والايمه في كتاب الله
 عز وجل اما مان امام هدى و امام ضلالة قال الله تعالى جل ثناءه وجعلناهم ائمة يهدون
 بامرنا وقال عز وجل وجعلناهم ائمة يدعون الى النار وبوم القيمة لا ينصرون وابعدناهم في
 الدنيا لعنة ويوم القيمة هم المبسوحين وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من ظلم عليا في مقعد
 هذا بعد فاني فكا نما محمد نبوت و نبوة الانبياء قبلي ومرتولى ظالما فهو ظالم قال الله عز وجل
 لا تذكروا الى الذين ظلموا فتمسكم النار والظلم هو وضع الشئ في غير موضعه فمراد على الامامة
 وليس بما مر فهو الظالم والملعون موضع الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون قال النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم من جحد عليا اماما من بعدك فقد جحد نبوتى ومرتولى فقد جحد الله نبوتى
 وقال تعالى يا علي انت المظلوم بعدك من ظلمك هذا ظلمي ومرتولى فقد انصفني ومرتولى
 فقد جحد لي ومرتولى لا فقد لا اني ومرتولى فقد عاداني ومرتولى طاعتك فقد طاعتني
 ومرتولى فقد عصا واعتقادنا فيهم جحد امامة الايمه من بعد صلوات الله عليهم

علیهم انه بمنزلة من مجدا بنوة الانبیاء واعتقادنا فیهم اقربا مبرالمو منیر علیہ السلام
 وانکرو احدا من بعدنا من الایمة انه بمنزلة مراقب جمیع الانبیاء ثم انکر محمد صلی الله علیه و آله
 وقال الصادق ع مشک فی کفر عداثنا والظالمین لنا فهو کافر واعتقادنا فیهم قاتل
 علیا قول النبی صلی الله علیه و آله ولم یقاتل علیا فقد قاتلنی وقوله من حارب علیا فقد حاربنی
 ومن حارب بنی فقد حارب الله وقوله لعلی فاطمة والحسن والحسین انا حارب لم حاربکم
 وسلم لم یسلمکم انتهى کلامه و شہید ثانی قدس سره فرموده که معارفی کہ بآن بیان حاصل میشود
 پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بان اعتقاد جازم ثابت است بآنکه خداوند عالم
 موجود است و ازلی و ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او ذات قدیم است بی آنکه
 محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه بنوئیه او و منزله داند او را از آنچه لایق نیست
 نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات اصل دوم تصدیق بعدل حکمت خدا و عدل آنست کہ ظلم نمیکند
 و امری کہ عقلا قبیح است از و صادر نمیشود اصل سوم تصدیق بربوبت محمد است و جمیع آنچه آنحضرت
 آورده است تفصیلا در آنچه معلوم است با تفصیلا و اجمالاً در آنچه معلوم با اجمالاً اصل چهارم تصدیق
 بامامت دوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و این اصل مخصوص فرقه امامیه است
 و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا کہ مخالفین اباست را از فروع مذهب بدانند نه از اصول و شرط است
 کہ تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند کہ ہدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان را و امر و نواہی برہم
 خلق واجب است انتہی کلامہ اعلی اسد مقامہ محقق طوسی علیہ الرحمہ در رسالہ قواعد العقاید گفته اصول ایمان
 نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا و ذات او و در افعال او و تصدیق بپیغمبری پیغمبران
 تصدیق بامامت امام بعد از پیغمبر انتہی کلام المحقق رحمہ الله و این کلام برہان قاطع است بر فساد و بطلان
 طبع این معاند مجادل کہ از عبارت تخریر محقق سخن او کہ کفر را مخصوص بحاربین گردانیدہ خلفائی ثلاثہ
 خود را از ان نجات دهد و نجات متصور نیست بلکہ علاوہ بر کفر در سلک فساق داخل و متسلک
 گردیدند و در القائل کہ حسب حال این متعصب میگوید ذہب الحمار لا یستفید لنفسه بہ قونا فانا
 و مالہ اذنان + و صاحب نواقض الامر و افض الغش العجب ان الوفضۃ احد نواقض الامر
 و یقولون ان الاسلام عین التصدیق امدا کور فی تعریف الاسلام مع التلفظ بال...

والایمان اخضر من الاسلام لانهم يعتبرون في تحقيقه التصديق بامامة الائمة الاثني عشرية ^{عليه السلام}
 المعين من غير فصل بين النبي واول الائمة عليه السلام وجميع معتقدا تهم مثل حیات محمد بن
 العسكري عصمة الائمة و غیرها فعندهم يوجد من كان مسلما غیر مؤمن و غالب اصحابهم
 يقولون غیر المؤمن مخلد فی النار علی انه يلزم خلود اغلب المسلمين فی النار انتهى کلامه و ازین دریا
 می شود که بودن ایمانست ایمه از اصول ایمان نزد امامیه و بودن انکار اینست لزوم خلود فی النار بر مرتبه شایسته است
 احدی اجماع انکار نیست حتی که صاحب فواقص در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین
 قوله علیه علیه قاضی نور الله شری رحی مجالس المؤمنین آورده اند **اقول** پوشیده نماند که این کلام
 بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل مذکور قاضی مقصود ما و مفید مطلوب او نمی شود زیرا که سابق گفته
 که فاسق در مقابل مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر و فسق همین است که کافر نجس است در دنیا و مخلد است
 فی النار و عقی فی فاسق که بسبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود و کور در دنیا
 احکام مسلمین بسبب اقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق تفصیل و توضیح معلوم گردید
 چون ایمان جماعه که حضرت مرتضی مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد
اقول اعتراف شیعه بایمان جماعت مذکوره از عقاید ابن بابویه علیه الرحمه و عبارت شهید ثانی رحمه الله
 و عبارت محقق در رساله قواعد العقائد بوجه حسن ظاهر میشود چنانچه عنقریب مذکور شد قوله بلا عجب است
 در میان آیه یا ایها الرسول بلغ الخ **اقول** باید دانست که ملا عبد الله مشهدی اصلا از مشاهیر علمای
 چه مشاهیر علمای کسان می باید توان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول
 و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوب کلینی
 و ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفه رضوان الله علیهم از قدما و محقق طوسی
 و علامه حلی و نظرای ایشان از متاخرین و ملا عبد الله مشهدی شخصی مجهول الحال است که با وجودیکه
 بعون منت الهی درین بلاد اکثر کتب مشهوره تقدیم و متاخرین بغایت متعارف و متداول و احوال
 علمای کرام از تقدیم و متاخرین و تصانیف ایشان عوام طلبه این دیار را محفوظ و ملحوظ است اصلا
 و مطلقا نام او و نام تصنیف او که کتاب اظهار الحق است کوشش و بیج کسی از خواص و عوام این دیار نیست
 چه جا آنکه در کتب متداوله مذکور باشد و هرگاه که اصل بودن ایمانست در تحقیق ایمان بکلام تقدیم و

لا نورث ولا نورث یا بنا بر تسک بایه الیوم اکملت لکم دینکم و کفر نیست بلکه فسق اعتقاد و پیوست که آنرا
 خطای اجتنابی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نقل است موجب سقوط کفر و بدین تسک حدیث و آیه
 در مسئله میراث و نوشتن کتاب که هزاران درج دارد از مسئله اما متسلسله و لا جماع از فروع فقهیه جزو
 سقوط کفر نباشد اقول بر صاحبان بصیرت و ادراک که استقامت ذهن و سلامت عقل ایشان با دیانت
 و انصاف و ترک تعصب اعساف مجتمع شده مخفی نیست که متشاور این کلام شقاوت انجام مستوجب ناعف و
 دو امر است اول عدم اطلاع او بر مراد علما امامیه در مواقع استعمال لفظ کفر و فسق و ارتداد و چنانچه با تفصیل این
 یافته و غایت انما که تورط او در تعصب و عداوت اشیاع و اتباع اهل بیت رسالت که خصم فیک از مسائل
 جزئیة فقیهه شمرده سهل انگاشته و حال آنکه بحث خصم فیک و منع قرطاس از نه حضرات ملت باطله منافقین است
 و عجز ایشان درین مباحث نزو خواص و عوام بمرتبه ظهور میرسد که اکثری از ایشان که ترک عقائد باطله خود کرده
 و از شیخین تبرائمه نظر بهمین خصم فیک منع قرطاس با ایمان جمع نمیتواند شد حاصل کلام اینکه امامیه که در
 فیک تکفیر شیخین مینمایند نه از برای نیست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه جهت آنکه جناب فاطمه علیها السلام
 نموده و گواهی جناب امیر المومنین و امام حسن و امام حسین را که با جماع علما نص افشایردید الله لبذنب عنکم
 الرجس اهل البیت بطهرکم تطهیر و مخصوص با ایشانست و مستلزم تخریب ایشان از کذب معصیت کرده اند
 و محبت واجب فی القربی را که بمقتضای آیه کریمه قل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجبر
 ترک کرده اند و ایضا جهت آنست که با عترت فاطمه و ولدتکم حق مانت آن
 مظلومه را آورده اند و این معصیه فاطمة بضعة منی من اذاه فقد اذانی و من اذانی فقد
 اذی الله و من اذی الله فقد کفر و آیه وافی بایده ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
 فی الدنیا و الاخرة مستلزم نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر را بهنجاشیده و برنجانیدن آنحضرت خداوند
 جبار را بهنجانیده بر خود و غصب آورده و بدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس هر کسی که بایده
 انصاف داشته باشد با دینی مامل جزم میکند که تکذیب فاطمه را و در شهادت حضرت امیر المومنین و جعفر
 با تسبیق آیه تطهیر و آیه قرنی و حدیث فاطمة بضعة منی صلاح جمع نمیتواند شد مگر با دوری از
 اعتقاد حق را بر دین پیرو دشمن و همچنین حال منع قرطاس است بلکه بر تعصب ازین اقیح و فحش تر
 کلام صدق انظام جناب سول خدا ایتونی بقرطاس کتب لکم کتابا بان فضلو انکما که بحکم کلام

علام و ما بطن عن الهوى ان هو الا وحى يوحى ان شانه خطا و از وصمت هو امخوف و وصون است پس كسى
 بهيذا نسبت كرده بنامى اين اسنهم ساخته است و بنده و بشريت محمدى انداخته و خاندان سالت بر باد
 داده قوله و اين قى گوياجامعى اينفته است الخ قول خدا شاهد است و كفى باهمه شهيدا كه اگر ضرورت شر
 نبو و مستعدان شرف و خصوص دشمنان را عار بود كه با مثال چنين جلف كافى نماند ليكن بمقتضا الضرر
 بى المخطوات چار تا چار از علونمايل قرب ابكار افكار بخصيص مخاطبه مجوز شود با خود را فرد بايد آورد
 با جمله اگر چشم بصيرت دارى چرا بدیده انصاف نظر نيكى يا نچه بدرجه تو اتر رسیده كه جناب خاتم النبیین
 مرآت و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية و يا نچه از امام زاده تو عبد الله بن عمر
 روز يافته پس پرسنيكه در شرح نهج الهدى كه از تصانيف ابن ابى الحديد المغزلى است سطور است كه راو
 ان عبد الله بن عمر طرق على الحجاج بابا ليليا يع بعدا لملك كى لا بيت تلك الليل
 امام لانه روى عن النبى انه قال من مات ولا امام له مات ميتة جاهلية و ايضا اخبر
 انه اما خلعوا يذبحوا على ابن مطيع اقا ابن عمر فقال له عبد الله بن مطيع اطرحوا
 عبد الرحمن و ساحة فقال له عبد الله بن عمر انى لم اقل لا جلس اقبل لاحدنا حديثا
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم من خلع يذبح طاعنه لقي الله يوم القيمة ولا حجة له و
 مات و ليس فى حق بيعته مات ميتة جاهلية و شايق مقاصد شرح غنايد اعتراف
 كه معنى حديث ماثور هينست كه از ان مقابو است و در شرح مقاصد هم از كلام او است تمام رايحه رضامى شود
 هرگاه حقيقت حال چنين باشد پس بطور كافه اهل اسلام واجبست كه امامت از اصول دين باشد فضلا عن
 الامامية تا حال بيع از عوام و خواص اماميه بفروع بودن سلك امامت قائل نشده چه جاى انكه اجماع اماميه
 منعقد شده باشد ليكن اذ القيت حجاب الحيا فقل ما شئت فان مو لا حياء له لا ايمان له بعد
 نقل كلام ملا عبد الله مجهول الحال قوله و انين كلام صحيح معلوم ميشود كه ايشان را زياده بر اصل ايمان
 و بيع و زهد و تقوى بركت و رياقت صحبت شريف نبوى الخ قول تدلين و تلبيس است كه از و بر و زيافته
 والا ملا عبد الله ذكر ايمان و رايين كلام كه از و نقل نمود و نموده ايمى و گفته كه متغلبه اسلام داشته و دانسته
 كه انين لازم نمى آيد حكم بايمان آنها و از ابقاى كات صحبت بد بشن و جوه لازم نمى آيد تحقق از سرف
 بجمع و جوه كيف والا بايد بعضى از اعمام حضرت نبوى كه مرند بر شريعت صحبت قرابت قريبه داشته

بطریق ولی سید و ارین میشدند با جمله غرض ملاحظه اینست که هر چه بسبب رف صحبت آنحضرت بعضی از
احدات حمیده و شتند لیکن بسبب خبث طینت که داشتند بسبب انکار بعضی از اصول و مینیه از ایمان بهر کرده
و مقدر من قال به هر کار روی به بهبودند و دیدن وی نمی سودند شت قولہ الا قبول فیض برکت
از ان صحبت چه قسم حاصل میکردند و عاقل را در اینجا غور در کار است انما قول اخبار بسیار بطرق کثیره
سطور است که بسبب خلط طینت کام است از کفار و مسلمانان که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از افعال
حمیده و صفات پسندیده بروزی یا بدلیکن طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها را بدلیکن
میرساند با جمله بسبب و جو و پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفار و مشرکین از عذاب جلی و مینوی نجات یافته اند
چنانچه قول حق تعالی و ما کان الله ليعذبهم و انما فیهما برین دلالت دارد پس حال نظریاتی درین
برین قیاس باید نمود و قوله که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت بجای
زایشان انما قول عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحاح سته که متضمن این تعداد بسیار از صحاح و جعیت
فقیری نمودن و داخل شدن در جهنم معلوم و یقین است پس اینهمه است یا لا طائل مثل تافه عشتار
که میزنی اگر مرضی تو این است که علی غم ملا عبد الله سلب بکت صحبت آنحضرت بالکلیه از پیران خود
چنانچه از شرطیه مسطوره تو متبادر است با هم باین معامله راضی شدیم سخن را کوتاه باید نمود و قوله رجم بالغیب
و ادعای علوم قلبیست مردم مکلف بظاهر عالم انما قول رجم بالغیب نیست رجمیست بر شهادت قوله یا
لا یغضک الا منافق و علی مع الحق و فاطمه بضعة منی الخ و ضغائن فی صدور قوم المؤمن
مات و لم یعرف امام زمانه و امثال ذلک من الاحادیث الکثیره قوله باعتراف علما شیعه ایمان
از اصحاب باو روح و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات انما قول باطن علمای شیعیان که در کافران بشکند
در یحیات او و زندلیات و تلخیصات ملاحظه بایا خود او اول سبجا اسلام ایمان استعمال نموده بطرف
استاد نموده بعد از ان فیضی سیر بطرف علما شیعه این نسبت داده البته معلوم است صاحبان عقل و قوا
که ناصبیان امانت و دیانت مثل اسلاف خود بی بهره بی نصیب و معذرا از ناظرین کتاب چنانچه دارد اما آنچه
بعد از ان در باب علوم و رجه بعضی از صحابه متنازع فیهم تمسک می شود بقول حق تعالی و السابقون الاولون
من الیها جریب و الا نضار و الذین انبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدا فیها ابدا پس بیا بدو هست که باتفاق اهل اسلام در صحبت

در صحت هجرت و ترتب ثوابان ایمان شرط است و از اینجا است دلیل چنانچه خدا که درین هجرت شریک بود بگوید
 شرک بود چنانچه در کتاب طبقات و اقدسی تصریح بان واقع شده مقبول الیه هجرت نخواهد بود و نیز اگر با اتفاق این
 صحت عبادت و همچنین با اتفاق فریقین شرط ترتب ثواب بر هجرت صحت نیست چنانچه دلالت میکند
 بر آن حدیث متواتر انما الاعمال بالنیات و لکل امری ما نوى و من كانت هجرته الى الله و رسوله
 و همه اینها در او اهل صحیح بخاری غیره مسطور است پس ما و احمی ما را علم بصحت نیست ابلی بکبریه ثبوت نرسد
 و خول او در مدلول این آیه یقین نمی شود و تا یقین نشود احتجاج باین آیه بر علو مرتبه او نمی تواند شد و ایضا قوا
 بعضی از علماء دلالت میکند که مراد از سبقت فی الهجرة مهاجرت بنی هاشم است از آنکه شعبه و یا هجرت بطرف
 حبشه که براتب پیشتر از هجرت مدینه بوده پس درین صورت ابلی بکبریا شرف سبقت هجرت صوری بهم نخواهد
 و ایضا احتجاج باین آیه موقوف است که ثبوت رسد که هجرت ابو بکر با جازت حضرت نبوی واقع شد
 و شیعه این را قبول ندارند و ایضا که انسان علی نفسه بصیوة احوال هجرت خود را ابلی بکبریا خود را
 در مدلول این آیه بهتر می رسد است حال این که کتب مخالفین دلالت میکند بر اینکه در وقت وفات می گفت و یا
 له اکشف بیت فاطمة و نحو ذلک و ایضا محل کلام است اینکه مراد از سابقین یقین فی الهجرة است یا سابقین فی
 الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر از می غیره مسطور است و تفصیل این احوال از کتاب کبیر که درین یک منصفه ظهور جلوه
 گردیده طلب باید نمود و ایضا آنچه بعد تا مل و نظر دقیق ظاهر میگردد و این است که این آیه در شان کسانی نازل
 شده که در حال نزول آیه سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین و انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده
 بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میدهد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم است
 که اگر اینها زنده بودند مناسب این بود که حق تعالی بجهنم مضارع که رضون باشد این مطلب را و انما بصیغه
 ماضی و ایضا متبادر ازین رضا این است که چون در آخرت علو مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند و الا بتر
 از و محاسن سولگی از خدای خود در دنیا راضی بوده چه ظاهراً است که با عدم رضا از حق تعالی ایمان متصور
 مانند و این خلاف نیست که نواصب باب صحابه کمان ازند با جمله عقل سلیم حاکم است با آنچه در معرض بیان آید
 دلائل ازین معنی احتمال دارد و قد تقر فی موضعه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنا برین
 تفسیر کبیر کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از قیامت مومنین اهل بهشت نمی شوند تا معنی اعدا و
 درست و هذا ظاهر لا ستوفیه و ابو جعفر شیخ ابی محمد در باب آتقی که بحسب عمومات دلالت بخود

صحابه میگویند عموماً کلامی بسیار شریف و دلایل و براین گفته و چون آن کلام در کمال بسط و زبان عربی است
 ترجمه بعضی از فقرات آن اکتفا می نمایم پس او گفته که اما آنچه وارد شده است در قرآن مجید از قول خشتعالی
 لقد رضى الله عن بعض من بن قول خشتعالی محمد رسول الله و الذين مع الخ و قول النبی ان الله ظلم
 علی اهل البیت پس باین جو تسلیم خبر تمام اینها شده و بسطی عاقبت است و چهارمین است که حکیم علی الاطلاق
 خبری در باب تکلف غیر معصوم باینکه بر او عذاب نیست هر چه خواسته باشد بکند و کسی که اقصاف دارد و احوال
 صحابه را مایل نموده میداند که احوال آنها مثل احوال ما بوده است و آنچه بر ما جایز است بر ایشان نیز جایز بوده
 و غیر از شرف صحبت ما به الاتیاز و رسیان و اویشاں چیزی نبود و معلوم است که صحبت رسول خدا واجب
 نمیشود که صد و خطا و گناه از اصحاب منع باشد و چگونه چنین باشد و حال این که اگر چنین بود عایشه محتاج
 نمیشد باین که در باب برادر او از محو آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از
 اول روز میگفت که اهل انکاذ باند چه عایشه شرف صحبت از دیگران براتش داده حال نموده و کسی که
 شرف صحبت پیمبر او را حاصل باشد گناه از او جایز نبود و صفوان بن معطی هم از اصحاب و پس میبایست که
 پیغمبر مخزون و غمگین نمیشد و میگفت که چون صفوان از صحابه است صد و عصیت از او جائز نبود و گفته
 که جسارت داشته باشد بر این که بگوید که برات از هیچ یک اصحاب محمد جائز نیست هر چند از ایشان بدیها و معا
 فظهور رسد بعد از نیک جناب خشتعالی و حق جنابیکه شرف صحابه بر او حاصل کرده باشند بگوید لئن اشرکت
 لیحطبطن عملک لکن من انکما من و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت فی عذاب عظیم
 عظیم و بعد قوله تعالی فاحکم بیننا لثانی الحق ولا تتبعکم فیضاک عن سبیل الله ان الذین یصلون
 عن سبیل الله لهم عذاب شدید مگر اینکه آن شخص فهم نداشته باشد و مثال این کلمات بسیار گفته بجهت خوف
 تطویل باینقدر اکتفا نموده شد و اما اینکه از ملا عبد الله نقل نموده که او گفت آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
 پس معلوم است که یا ملا عبد الله از اسیه نبوده و یا اینکه جامع کلمات این مخرقات را از پیش خود داخل نموده
 و با برادر او از ایمان در بنی تمام اسلام است و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت با اتفاق
 من علی و الا ماسیه **قوله اول** دلالت آیه بر نیمضمون که تقرر کرده اصلاً از روی قواعد اصول درست نمی شود
اقول و اوردی شود بر این اول این که آنچه در بیان اهل منطق تقرر یافته است این است که مفهوم موضوع
 تعبیر بر سبب معنوی می نمایند معلوم است که مفهوم موضوع درین مجاز باقیه اولیه است و هنوز با ثبات

اثبات نرسیده که مراد از سبقت در اینجا سبقت فی المجره است پس غایت ثانی الباب علت رضا سبقت الی
 السلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرت لا علی الیقین خواهد بود و این علت بهمه برکت و هیچ وجه
 مفید نمیتواند شد و ثانیاً این که علت رضای مهاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نیست و انما
 بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی تسلیم و امر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این قوه
 دیگر است بر اینکه مراد از سابقین سابقین الی الموت اند چه موت بالجهنت و مشاهد و درجات را بدخلیه تمام و در
 رضای آنها از حق تعالی است و ثالثاً این که غایت ثانی الباب آنکه از آن علت بودن هجرت و نصرت
 در باب رضای حق تعالی از آنها و رضای آنها از حق تعالی شأن میتواند شد و علت اعم است از این که ثانیاً باشد
 یا ناقص و استعمال علت ناقص در کلام مختد الی و احادیث نبوی شیاع تمام دارد و اگر بسبب غیبت و
 فتن که داری و این باب تا آنجا شده باشد پس این مجید را از اول ضربت بعیرت تلاوة کرد و در آیات
 وعد و وعید مامل تا صدق این مقال واضح گردد و اما آنچه در این مقام در باب آن ولایت بر آن پیوه مترجم گردیده است
 قبیل قبایسی است مع الفارق چه اشغال جبین تعذبات و دراز کار و آیه ولایت خلاف اجماع اهل اسلام
 است پس از معنی اعتبار ساقط باشد قوی که دوم آنکه چون بالیقین برای این عمل خلود جنت است و الخ
 اقول مردود است اولاً بجهت اینکه از بنا قبیل فاسد علی الفاسد است و ثانیاً بجهت اینکه برای است که
 با اختیار شق اول بگوئیم که دانستی خروج از ایمان اسباب عدیده و دو مجرد مخالفت جناب امیر کبیر
 موجب خروج از ایمان نشود و ثالثاً بجهت اینکه دانستی که عدم ایمان هم از فاسق میتواند باشد و تفصیل
 و آنکه مردود سابق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین بمعنی عدم خروج از اسلام میباشد و نه خروج
 شان از ایمان پس در کلام سید نور الله تستی غیر این مطلب ایشان را نرسیده هیچ وجهی بدین معنی ندارد و
 است اختیار شق ثانی و آنچه او گفته که چه باطرت و یکتا میوه باطل است است گفته لیکن معنی آن نفی هجرت
 مختار اما این است که شرط قبول اعمال زائمه بخیر است پس بیرون رفتن از خانه بخیر شود و در شرط
 تحقق نشده برای اعمال مثبت نمی باشد و بجهت آنکه در این باب هیچ وجهی ندارد پس جمل بر اینست که ثانیاً
 لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد و بنا بر این سبب و آیه سور زمر و هر گاه در این باب
 دانستی پس قول بعدیم جمل هیچ وجهی با بر اختیار شق ثانی ضرری ندارد و از چنانچه در این باب گفته شد
 ثالثاً سلفاً از حیا بهره نداشتند و از این جهت که در این باب هیچ وجهی ندارد پس جمل بر اینست که ثانیاً

مذهب امامیه چنین حرف بیجا در قید قلم نمی گویند و ندانند که سابق خود در کلام منقول الصدر اعتراف نموده اند
اقول این کلام کلامی است که از عباوت بلکه از شقاوت قائل خود خبر میدهد چه بر تقدیر تسلیم محبت نقل
و معتمد بودن سند الیه مراد او اینست که رضا را مقید بعدم انکار امامیه نمی توان نمود تا لازم آید که وجود
مقید بدون قید تحقق نباشد پس رضا از کتم عدم بعرضه وجود نیاید و اینطور او اینست که کوضا
تحقق گشته لیکن انکار امامت محبط عمل نه و ارفع وجود رضا گردیده و بر هر عاقل معلومست که این هر دو کلام
بهمچو وجه منافات ندارد **قول** حال آنکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراکست **اقول** دلالت
دارد بر این که قائل آن را بخط شده زیرا که کار عاقل نیست که تفصیل کلمات عدیده بحکم تناقض جزم نماید
چه قبل ازین گفته که نزدیک امامیه احباط باطلست و اینها از کمال بیجائی میگوید احباط نزد جمیع شیعه خاصه
کفر و اشراکست و ایضا استدلال نمودن بر انعقاد اجماع فرقه بایه کتاب بیار عجیب و طریقت و ایضا بایه
زیاده برین که شرک محبط اعمال نیست دلالت ندارد و دلالت مفهوم محل نزاعست **قول** و فرار روز احد
مفسوست **اقول** فرار صحابه در روز احد متیقن و دخول فارتین در حکم آیه یا ایها الذین امنوا اذا القیتم الذین
کفروا من خلفهم فلا تولوهم الا دبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا للقتال او متحیزا الی فئة فقد
بأعد بغضب من الله ما واهجهن و بشن المصیر اجماع معلومست و عفو ایشان بحیثیتی که مطلق با و
ایشان در جهنم نباشد مشکوک و الیقین لا یزول لایقین مثله و ایضا قول حق سبحانه تعالی و یوم حنین
اذا عجبتم کثرکم کثرکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مده
صریحست و اینکه عمر را ایشان واقع شده مستحق عذاب نکال شده اند بحکم آیه اولی و آیه عفو بعد از آن باری
نشده و پس قول ملا عبداللہ که متضمن جبط اعمال ایشانست مطابق واقع باشد و شاید جنگ حدرا
بر سبب نخیل گفته باشد **قول** علیه علیه بالا جماع سوره توبه من اخرا نزلت **اقول** لعن الله
الکاذب الغادر الناصب گویا کذب غدر را از امامین کاذبین غادرین خود اکتساب نموده و الشاهد
علی کذبه عبارة الاتقان لجلال الدین السیوطی فانه قال اخرج مسلم عن ابن عباس
قال اخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله والفتح و اخرج الترمذی و الحاکم عن عائشة قالت
اخر سورة نزلت المائدة فما وجدتم فیها من جلال فاستحلوه الحديث و اخرج ايضا عن
عبد الله بن عمر قال اخر سورة نزلت سورة المائدة و الفتح فلت یعنی اذا جاء نصر الله و

وفي حديث عثمان المشهور براءة مراجع القرآن نزولا وقال القاضي ابو بكر في الامصار هذه
 الاقوال ليس فيها شيء رفوع الى النبي وكل قاله بضرب من الاجتهاد وغلبة الظن انتهى مسلمة اخرها
 سورة براءة باشد ليكن ازين لازم مبی آید که هر یک از آیات آن سوره آخر ما نزل باشد چنانچه در مجموع کتب
 ائقان ظاهر میشود و ایضا معلوم است که جامع قرآن عثمان بن عفان در باب تألیف آیات بهر قسم که خواسته
 تصرفات نموده پس اخل نمودن آیه السابغین در سوره براءة دلیل بر خزنزل آن نمیتواند شد و این همه گفتار
 نزل است از آنچه در دلالت آیه بر مطلوب ایشان گفتار نموده شد قوله وخصب خلانت مرضی کفر نیست این
 اقوال انستی که او را اشتباه شده والا از ضروریات مذهب شیعه است که خاصیت خلانت حضرت امیر
 مومنین است قوله زیر که ابو بکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود در ملک خود پیاورده این اقوال منع
 فدک از فاطمه و تکذیب آن نمودن و او را آورده ساختن به حیثیتی که جناب آنحضرت آورده خاطر از آنها از پنجا
 رفت چنانچه صحیح بخاری و مسلم بر آن مطلق است نظر الی آیه التطهیر قول النبی صلی الله علیه و آله فاطمة بضعة
 منی مراد ازها فقدانی محبط اعمال او میتواند شد و قول حق تعالی و ان فی القرآن حفته و احادیث معانی
 مطلق است باینکه فدک در دست جناب فاطمه بوده و تفصیل این امر و بیان این حدیث در کتاب کبیر بوجه حسن مرقوم
 خوفا للتطویل این محل اکتفا نموده شد و در سیر ملا معین که از معتدین علمای اهل سنت است و در مقصد قصی این
 عبارت مذکور است که بعضی گویند که حضرت رسول بسوی خیر جناب امیر المؤمنین علی را فرستاد و مصاحف
 بردست امیر واقع شد بدان پنج که حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خاصه از آن رسول باند
 جبریل فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان به رسول گفت خویش من کیستند و حق ایشان
 چیست جبریل گفت فاطمه است حوائط فدک را باورده و آنچه از خدا و رسول اوست در فدک هم بدین پیغمبر فاطمه
 بخواند و از برای می جعتی نوشت و آن وثیقه بوده که بعد از وفات رسول جناب فاطمه پیش ابو بکر آورد و گفت
 این کتاب رسول خداست برای من حسن حسین و ایضا و گفته العمال شیخ علی تقی و حاکم در تاریخ خود سید الخفا
 ابن مردویه که اینها معتدین اهل تشن بودند روایت کرده اند که جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم فدک حضرت
 فاطمه علیها السلام عطا کرده و آن دلیل ظاهر است بر آنکه فدک در تحت تصرف حضرت فاطمه بود و در حین حیات
 و سوخته و بعد از رحلت فرمودن جناب خاتم الانبیا از دست جناب فاطمه بدر رفت و اینها باقر شاریع بود
 و غیره پیشهاد الی بکر از جناب معصومه و شهادت امیر کبیر و امیراتین من این محنة و سدی است بر این محنة

ثابت است و معلوم است که اگر همه بدون قبض میبود احتیاج استشهاد و روشهاوت من شهاد الله بطلها رقص
 نبود هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان ابی بکر از اول امر این امر ناشائسته باعث حبط
 ایمان و اعمال او شد قوله و مع هذا این منع هم بوجوب تسکین حدیث مشهور بود این قول حکم بشارت
 کبر و اگر شهرت آن میان متأخرین اعدای اهل بیت مراد است برای او مفید نمیتواند شد و اگر مراد این است که
 در وقت ابی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابو بکر بان منقرض بوده چنانچه ابن ابی الحدید که سنی
 اعتراف نموده ارمی روقت عمر بعضی از صحابه که بوجوب حدیث نبوی جعت قهقری نموده مرتد شده بودند
 رنجته الیه و رهنه عنه بشهادت نور روح نجس واضح حدیث را بنزد عذاب نکال معذب ساخته خود را مستحق
 ناکر و انیدم قوله منع احضار دوات و قلم هرگز از شیخین بظهور نیامده آن قول پس معلوم نیست که بزرگان
 و اسلاف شمارا چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شتابسته اند و اگر آنها راست گفته اند پس معلوم نیست
 که شمارا خود را مورد لعنة الله علی الکاذبین میسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که آن رسول الله
 دعا عند موته بصحيفة یکتب فیها کتابا لا یضلون بعدا قال فخالفه فیها عمر و راءه عن سعید
 بن جبیر و عکرمه و عرسفیان بن عیینة و عمر بن دینار و عمر الجهم بن ابان و عمر جماعة
 ثور و ابی احمد بن حنبل و سعید بن جبیر و عکرمه عن ابن عباس ذکر فیہ ان عمر بن الخطاب
 قال عسی النبی انه یجوز و من ذلک ما ذکره الحمید فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع
 من المتفق علی صحته مرسلنا عبد الله بن عباس قال لما حضر النبی و فی بدته رجال و منهم
 عمر بن الخطاب فقال النبی هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدا فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب
 علیه الوجع و عندکم القرآن جسکم کتاب بکم و فی وایة ابن عمر مر غیر کتاب الحمید قال عمر
 الرجل لیجوز فی کتاب الحمید قال ما شأنه یجوز قال الحمید فاختلف الحاضرون عند النبی فبعضهم
 یقول القول ما قاله النبی فقرأوا الیه کتابا یکتب لکم و بعضهم یقول القول ما قاله عمر فلما اکثروا
 اللفظ و الاخلاط قال النبی قوموا عنی و لا ینبغی عندنا التنازع و امثال این و آیات در صحاح سته و غیر
 بسامیت بر که نوشته باشد مکتب بسوطة رجوع نماید اینک گفت مخاطب خطاب استونی بقسط فقط این و بنویسند
 جمیع بنی هاشم و اهل بیت و بن شریک این جوابان نیست بلی بودند لیکن در آنها بودند که با عمر و احزاب
 اختلاف نمودند و خود مستند که انتقال فرمان جناب نبوی نمایند اما متروکین نه گذاشتند که بعضی از عمل نمایند

پس جناب ایشان را ازین آیه بهره نخواهد بود بلکه ایشان از مصداق قول تسبیحانه تعالی و مزبور و میباشند
 خدا و افرارنداری اهل نسن را میرسد که احتیاض کنند که مخاطب آیه فارغ از الخف مومنان اند که آیه
 مذکوره صحت بقوله یا ایها الذین آمنوا جناب خلفا از اول امر ازین صفت عنوانی خارج اند
 تنزلنا عنک لیس یکویم این آیات معارضت آیات دیگر مانند قوله تعالی و یوم حنین از
 احببتکم کترتکم فلم نغن عنکم شبا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولینکم مدین
 مع ضیمیمه تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا القیت الذین کفروا من خلفا فلا تولوهم الا دبار و من
 دبره الا حفره فالعمال و من خیر الی فیه مقتدا با بغضب من الله و ما واه جهنم و بشر
 و قوله تعا و اعلموا ان فیکم رسول الله لو بط بکم فی کثیر من الامر لعنتم و قوله تعا لو یقولون
 ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون و قوله تعالی و اذا راوا تجارة او
 انفضوا الیهما و ترکوا قائما قل ما عند الله خبر من الله و من التجارة و الله خیر الوارثین
 و قوله تعا ما کان للنبی ان یتکلم له اسر حتى یخبر فی الارض یتدبون عرض الدنیا و الله
 برید الاخرة و الله عزیز حکیم و قوله تعا لو کتاب من الله سبقکم لمسکم فیما اخذت عنده
 عظیم و قوله تعا و من اهل المدینة مرد و اعلی النفاق لا تعلمهم فخر بعلمهم سنعناهم من
 شرید و الله عذاب عظیم و قوله تعا و اذا نزلت سورة حکمة و ذکر فیها القتال لایت الذین فی
 قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من الموت و قوله تعالی و انزلت سورة بعضهم
 بعض هل یرتکم من احد ثم انصر فواصر ف الله قلوبهم باهم قوم لا یفقهون و قوله تعا یحلفون
 للرب و اعنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعا و یحلفون بالله
 انهم لم ینکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفترقون و قوله تعا و اذا رایتم تعجبک واجسامهم و ان یقولوا
 نسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم البعد فاحد هم فالتهم الله ان
 یفکون و قوله تعا و لا ینفقون الا و هم کارهون و قوله تعا و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسا
 بواون الناس و لا یدنکون الله الا قلیلا و امثال این دیگر آیات است پس بدست که در جمع این آیات
 گفته شود که مورد آیات مناقب خیر مرد و آیات ذم است پس بعضی صحابه آنحضرت عموما ممدوح باشند
 بعضی مذموم از عین مطلوب شیعان است قوله ملا عبد الله مدد دیگر علمای شیعه دست و پا در این اقول میل

ازین در بعضی کتب مخالفین یافته شده که فرقه کرامیه از اهل تسنن وضع احادیث را تجویز نموده اند لیکن تا چنان
 نگوش نرسیده که علانیه حکم تجویز کذب در هر باب علی ایشان نموده باشند پس ناصب عداوت اهل بیت یا ازین
 چنین دروغ بیفروغ باید زبان بجام خاموشی کشد و یا اینکه نشان دهد که کجا ائمه او تصریح بجواز کذب نموده اند
 آری نظریاتیکه در خاندان تصوف بسیاری از نعمت‌ها بر عزم ایشان بسینه بسینه میرسد اگر این تجویز هم بسینه
 رسیده باشد محل تعجب نمیتواند بود و قوله تفصیلش آنکه او اهل ایشان فریق نیکو دند اخ اقول بنای این سخنان
 پیورده همانست که قبل ازین معلوم گردیده که ناصبی کلام علمای ائمه را نفهمیده و بخاطر شس سیده که ایشان
 مثل سنیان فریق نمیکند میان اسلام و ایمان با جمله شیعیان از قدیم الایام حکم بعدم ایمان اصحاب ثلثه و غیرهم
 از اعدای اهل بیت الی الان کرده اند و میکنند اری احکام اسلام ظاهر بر ایشان جاری مینماید چنانچه جناب
 سید المرسلین با منافقین صحابه سلوک میدشت و بنای مناکحت بر اظهار کلمه شهادتینست خواه منظر مومن باشد
 و خواه منافق و چون اطلاق کافر گاهی مقابل مومن میشود و گاهی مقابل مسلم ناصب عداوت اهل بیت میان هر دو
 امر اعتبار نموده پاره ازین مخرقات بقید قلم آورده قرطاس چون نامه عمالی خود سیاه نموده قوله و هرگز معامله
 ایشان با منکران امامت مثل معامله ایشان با منکران نبوت نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است
 اقول استست زیرا که منکر نبوت را مسلم نمیدانند و منکر امامت را حکم بخروج او از ایمان میکنند چنانچه دینی
 اما آنچه بعضی جا پاره از فساد اعتقادات بعضی از امام زاده ها نقل کرده پس قول فیصل در این مقام اینست
 که مشهور مذاهب منصوص بر آیات و احادیث کثیره اینست که منکر امامت ائمه اثنا عشر مومن نیست خواه
 علوی باشد خواه غیر آن اری بعضی از علمای ایشان نظر باین که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید ثروثنا
 الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم ساجد
 بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر الخ و بنابر بعضی احادیث قائل شده اند که امام
 و سادات صحیح النسب خاتمہ نخب میشوند و با اعتقاد کامل ازین جهان انتقال مینمایند لیکن این مذاهب صحیح
 و دینیست که عدم ایمان با قاسی اسلام منافات ندارد و هرگاه که این دسته شریکین بدانکه محمد بن حنفیه
 و زید بن علی و یک شیعه بنابر احادیث بسیار از جمله ممدوحین بودند چنانچه خود ناصبیان
 اعتراف مینماید و قال الصادق مامات محمد بن حنفیه حتی اقول علی ابن الحسین و در مدح
 زید بن علی بن الحسین احادیث بسیار وارد شده و ایشان ادعا امامت نکرده اند چنانچه واضح میگردد

و اگر چیزی بر خلاف آن دلالت داشته باشد تاؤن خواهد بود آری شاید میان امامیه و ربی عبدالمطلب
 اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال اصحاب شده و پسر نوح و زن نوح و لوط و عاقله و حفصه و غیر آن
 مان باشند چه بحال شیعیان ضرر میرساند قوله مثل زید شهید که بلا شبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت
 امام محمد باقر و درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و ازین دعوی مستبردار نشد **اقول** شیخ
 مفید درارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقر افضل برادران صاحب بیع و عبادت و وفات
 بوده و بسخاوت و شجاعت موصوف و خروج بشمشیر نموده امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و طلب خون
 جناب سید الشهدا می نمود و بسیاری از شیعیان اعتقاد با امامت او داشتند و نشان این اعتقاد آنها
 این بود که چون دیدند که او خروج بشمشیر نمود و دعوت میکرد بطرف الرضا من آل محمد گمان کردند که مراد او
 ازین حرف نفی حق و چنین نبود چه او عارف بود باین منصب امامت حق برادر بزرگوار او جناب
 امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادق و سبب خروج او این بود
 که روزی پیش هشام بن عبد الملک که خلیفه وقت بود رفت خلیفه امر نمود بایل شام که در مجلس حاضر بود
 که چنان در مجلس تنگی نمایند که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک از بندگان خدا فوق این نیست که وصیت
 بتقوی نماید و من ترا وصیت میکنم به پرہیزگاری هشام گفت تو خود را از این خلا می پنداری حال آنکه
 تو از ام ولد می زید گفت مادر جناب حضرت اسمعیل ام ولد بود و حال این که مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق تر از مرتبه
 خلافت است و چون هشام زید را از لشکر خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بسیار با او
 کردند و آخر نقض بیعت نمودند و او شهید شد و چون خبر شهادت او بجناب امام جعفر صادق رسید
 بسیار فکین و ملول گردید و کسانی که بازید شهید شده بودند یک لک و دینار بپوشانید آنها حضرت صادق
 از مال خود تقسیم نمود استقامت چون عبد الکاذب بالغادر در میان هشام بن الحکم و هشام بن عبد الملک اقیانیم
 این مناظره را بر مناظره امامت رجاء بالغیب حمل نموده قوله مختار ثقفی عبد الله پسر صلیبی حضرت امیر المومنین
 شد **اقول** پس باید که نام کتابت به نامیه را بنویسد تا صدق و کذب معلوم گردد و بنظر احقر حال آنکه
 ایشان بر گزاین حرف نرسیده آری و ایات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فی قوله چار
 شدند و گفتند که منکر امامت کافریت این **اقول** این عم بطل تست که مثل شیطان بر بطل است اند
 والا از اول امر مسلک امامیه بهمین است که منکر امامت کافریت چنانچه مذہب ایشان است که او منکر است

نیست قوله اما در اینجا قیاس است و بیکر لازم آمد چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازم آنکار است درستی
 که امام تصرف خود خواهد داشت لابد کفر لازم نمیگردد کفر نباشد و این معنی محال است اتم اقول مردود است باینکه قیاس
 میان محاربه و میان انکار امامت چه محاربه بدون انکار فحش است که حرمت آن از ضروریات دین است
 نباشد اعنی تا وقتی که ایشان بعضی علی بن ابیطالب ندانند باشند هرگز با حضرت محاربه نمیکند و آن جامع
 و مقتضای آنست که تعالی قل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی حرام است بخلاف انکار امامت
 آنحضرت چنان از ضروریات مذمت نه از ضروریات اسلام حرمت آن پیش امامیه ثابت است نه سائر اهل
 و آنچه گفته که محاربه لازم آنکار است سخنی است واهی بمعنی چه معلوم است که ابو بکر و عمر و خیر و مسکرا امامت
 آنحضرت بودند و محارب بودند و همچنین سائر مخالفین الی یومنا هذا مسکرا امامت آنحضرت اندکی آنکه محارب
 باشند و اگر مراد تو این است که میان قتل بعد مخرج از اسلام بسبب انکار و قتل بعد مخرج از این سبب
 محارب ملازم است پس باید که اول این ملازم را بدلیل ثابت نمائی و این گفتی که از جمله افراد انکار
 محارب به هم است پس ای محارب بدون انکار تصور نمی شود زیرا که انکار مع زیادتی است و بسیار از خوا
 افراد است که در ماهیت یافته نمیشود پس چه استبعاد است که بعضی از افراد انکار که مقارن صفت محارب باشد
 مستلزم خروج مکلف از اسلام شود و کوا انکار بجز مستلزم آن نباشد قوله اکثر شیعه جواب این سخن باین روش
 داده اند که هر چند قاعده همین با تقاضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محارب با صاحب آن
 چیز نیز میباشد که کفر نباشد زیرا که محارب به نوعی است از انکار اتم اقول نه صحت اوست اهل بیت و ائمه او را
 لازم است که بمکافات سومی بی که در خدمت جنابی که ماینطق عن الهوی لکن هو وحی یوحی
 در شان اوست نموده اند و باین بهیوه گویند بگو کدام عالم امامیه چنین سخن گفته و در کدام کتاب نوشته
 اگر صاف آنچه بطرف ایشان بنام وینمائی چه اسم کنی که از آن شیعه نمینویسی چگونه عاقل التزام این خواهد نمود
 هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محارب با صاحب آن چیز نیز میباشد کفر نباشد و کدام دلیل قطعی ساین قائم شده اگر
 این حرف تو درست باشد پس باید حال تو که مسکرا امامت حسین مستی مثل حال شمر و یحیی و جوشن و عمر بن سعد و عقیله
 بن یزید بن معاویه و لعنه الله الذین كانوا من محاربیه باشند و لیکن کلام این باب العالمین قوله
 اول آنکه این کلام محمول بر محارب است بخلاف حدیث یعنی حرکات نه حدیثی بلکه معنی حقیقی مکان و اتم اقول
 شک نیست که هرگاه معنی حقیقی حرکات مراد نباشد اقرار محارب بطرف آن مراد خواهد بود کما تقدیر فی محله و

مجاز یعنی حقیقی نیست مگر اینکه جمیع احکام کی در دومی موجود باشد الا ما اخرج بالدلیل و شکست
 که از جمله احکام حرب با پیغمبر خروج از اسلام است پس باید آن حکم در باب حرب با امیر المومنین موجود باشد
 لایما نظر الی اقواله الاخر علیه السلام مثل قوله انت منی و انا منک و طینتک من طینتی انت کفیتی
 فان مقتضی ذلك ان يكون في الاحكام شرایکا الا ما اخرج الدلیل اما آنچه گفته که
 امثال چنین کلمات در حق دیگر قبائل هم گفته پس در کتب شیعیان نیست تا بر شیعیان محبت باشد و مع هذا
 چیزی که با جماع خلافت آن معلوم باشد در آن گفتگو بحث است قوله دوم آنکه معنی کلام این است که حرب
 بالتخصیص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قتل عثمان که در آن جمله حضرت امیر هم باشد حرب سول نباشد
 اقول هر که ادنی و قوفی داشته باشد میداند که جناب سید المرسلین از کمال رافت و شفقت کلامه یا علی
 حربک حربی و سملک سملی افزوده اند پس یکم تا دلیل قول آنحضرت باین وجه کند که یا علی سیکم با تو تنها جنگ
 کند با من جنگ کرده و اگر با تو در حاجتی که محتاجی رفیق تو باشد جنگ کند پس چنین نیست که با من جنگ
 کرده است یقین است که او مرده و در گاه خدا و رسول است انشاء الله تعالی و شفاعت جناب سید المرسلین
 هرگز شامل حال او نخواهد گردید و قبل ازین خودش اعتراف نموده که ارتکاب تاویل و دراز کار مستلزم
 این است که هیچ یک از ادله سمعیه تمام نشود و الحال چون عصبيت و حمیت جاهلیت گلو گیر او شده مطلق
 پاس خدا و رسول او نمیکند خدا له الله تعالی قوله سوم آنکه حرب یک شخص کنایت است از عداوت و قتل
 عداوتی و پرتا هرست که این اشخاص عدوت حضرت امیر نداشته و حرب با ایشان بنا بر عداوت نبوده
 اقول لعنت خدا بر درو و غلو سبحان الله انکار عداوت میان عائشه و طلحه و زبیر و میان جناب امیر المومنین
 با وجود حلال دانستن هر یک از دیگری از نظر من الشمس است و تا حال هیچیک عالم مخالف این قسم حرفی
 نزده قوله محض برای رفع فساد امت و هتفاء قصاص مقابل نموده و بمقتضای انجا مید اقول از اینجا
 هر که می شنود تلف بدینش میکند و چون گاه هست که مریدین با صفت عداوت اهل بیت نظر حسن ظنیکه
 با و دارند مقتضیات عقل و دست بردار شده حرف پرضل خود را مطابق واقع دانند لهذا محلی از عداوت
 که میان جانبین بوده از کتب سنیها تبرعاً بیان کرده میشود و این محبت این است تا ظاهر شود که ناصب
 اهل بیت هر چند نکث عهد تاسی با سلف خود که نکث بیعت نموده اند کرد و او را ممکن نشد که آنچه در او
 امر التزام نموده بان و فائده یعنی آنچه گوید از کتب شیعه و از اقوال امامیه گوید لیکن خلاصان علی با وجود

با وجود عدم التزام میتوانند که بر هر مطلب که بآن بر نواصب احتیاج نمایند از کتب ایشان میتوانند نمود پس
 میگویم در سند احمد بن حنبل در مسایند عائشه مسطور است گفت که پیغمبر خدا بیمار بود در خانه میمونه پس
 آنحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند
 خراج رسول الله در حالتی که تکیه کرده بود بر عباس مروی یکر و یا پاسبی مبارک بر زمین کشید بشیر
 راوی از عبد الله بن عباس روایت میکند که گفت سیدانی که این مرد که نام او را عائشه گرفت که بود
 گفتم نه ابن عباس گفت علی ابن ابیطالب بود لیکن عائشه را خوش نمی آمد که نام علی بر زبان ببرد و همچنین
 در تاریخ طبری مسطور است قال عبد الله فحدثت عن عبد الله بن عباس فقال هل تدلی من
 الرجل قلت لا قال علی ابن ابی طالب لکنها کانت تعد علی ان تذکره بخیر و هذا فی عمدة
 القاری شرح صحیح البخاری حیث قال وزاد الا سمعنا من رواية عبد الرزاق عن معمر بن
 عائشة لا تطيب نفسا له خیر و ابن اسحاق فی المغازی عن الزبیری و لکنها لا تقدر علی
 ان تذکره بخیر و قال بعضهم فی هذا رد علی من زعم انها ابهت النانی لکونه لم یقعین
 جمیع المسافة و لا معظمه قبل هذا رد علی النووی لکنه ماصرح باسمه لا عبائه به شیء
 نماند که این امر دلالت میکند که عائشه با جناب امیر کبیر کمال عداوت داشته و موید این است که آنچه جناب
 امیر در بعضی خطبها فرموده و اما عائشه فادمرکها ضعف رای النساء و ضعن غلافی صدها
 که محل القین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که مفضی گردید بطرف حرب قتال معلوم است
 که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته چنان سید المرسلین میفرماید اللهم و ال مرداکاه
 و عادم عاداته و ازینجا است که ناصب عداوت اهل بیت مثل ثعلب این طرف انطرفه بخیر و چون
 که نیز نمی باید انکار عداوت آنها که از بدیهات و متواترات گردیده از کتاب مینماید و حاکم کذب ناراض
 را بر خود گو ارا میسازد و از جمله عداوت عائشه یکی این است که نگذاشت که امام حسن با دو جوارب
 سید المرسلین دفن نمایند چنانچه این معنی در کتاب مختصر اخبار البشر که از مصنفات علامه اسماعیل بن محبوب
 بن محمد بن عمر بن شامه شاه است و هم در کتاب فی المناظر فی علم الاول و الا و اخر لقاضی الحاجات
 محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شحنة الحنفی الجلی است و از جمله عداوت عائشه و طلحه و زبیر است
 این است که در فصول مصدق لعلی بن محمد المالکی المعروف بابن الصباغ مسطور است فی قصة وقعة

و بسیاری شایع است که
 قال معبد الله بن عباس
 المذکور ذکره و لکن
 ما قالت عائشة و لکن
 و لکن تدلی من الرجل
 عائشة قلت قال ابو جابر
 رضی الله عنه و انا
 من و انی عبد الرزاق
 عائشة و لکن
 اسحق بن الکفاز عن
 و لکنها لا تقدر ان
 فاصح و تدلی

الجمل نادى منادان عائشة ام المومنین طلحة والزید متوجهون الى البصرة فصار ارا
 اعزاز الدين و قتال الملحدين والاطلاق لثار عثمان فليخرج پس به گاه نوبت بنامه تفسیق سید معلوم
 که به اهل متعصب که از معنی از عداوت خواسته که از انفی بینمایند و از جماعه عداوت اندوخته این بود که این اهل
 یهودیان فاطمة لما ماتت جاءت نساء رسول الله كلهن الى بنی هاشم فی العراء الا عائشة
 انهن الفوات اظهرت مرضا ونقل الى علی عنها كلام يدل علی السرور و از انجمله اینکه چون عائشة
 بماتت حضرت امیر شریف گفت کاش آسمان بر زمین افتاد تا این امر بوقوع نمی آمد و از انجمله این را و
 الطبا انی علی قال لقد علمت عائشة بنت ابی بکر ان جلیش المرات و اهل النهران و اهل
 علی لسان خجل و از جمله کلام حضرت امیر کبیر که شارح معتزلی در شرح نهج البلاغه ذکر نموده این است که
 ایها الناس ان طلحة والزید با یعانی تفرکتا بیعتی الباعلی الناس للصوف فاحل ما عقدوا و
 ما احکما فی انفسهما و ارحما المساءة فیما قد عملا باید دانست که امثال چنین روایات بسیار است
 اگر ستم حجاب منظور باشد جلد کتابی میتواند شد با جمله عداوت میان عائشه و عثمان بطور تمام در دو تارین
 لعن و طعن میان آمده و اکثر اوقات بکلمه لعن الله نعتلا و قتل الله نعتلا عائشة ام المومنین بر ط
 اللسان و اندر چه جا آن که عداوت ایشان با علی این ابطال زیرا که عداوت میان ایشان بیار وینه
 بود که هرگز بزرگواران بکتاب انکار از صفحہ روزگار نمی توان نمود و احقر العباد و از بعض حکما اهل تسنن که
 در بیان سبب عداوت ایشان کلام حکیمانه گفته نقل مینماید و چون کلام او در زبان علی است بترجمه
 می برد و از پس بداند که شیخ ابن الحکم پدر و دشمن نهج البلاغه از شیخ خود که ابو یعقوب یوسف بن اسمعیل المعانی بود
 نقل مینماید که او گفت اول عداوتی که میان عائشه و جناب سیده النساء بمریدان بود که چون الد با ج
 جناب سیده النساء از بنان انتقال نمود عائشه در شرف و اندوای انحضرت فائز گردید و عداوت جاریست
 که میان صبیبه که مادرش فاطمة یافته باشد و پدر او زنی گیر خواسته باشد با هم کدورت میباشد چه خ
 ضة حکم نموده دارد و علامه بر این افزوده که جناب سید المرسلین در اکرام و تظیم جناب سیده هیچ دقیقه از
 وقایع شفقت و رافت فرو نگذاشت و محبت آن حضرت نسبت بجناب سیده دو جهان براتب بسیار یافت
 نمود از محبتی که پدر را با فرزندان میباشد تا این که انحضرت در مجمع خاص عام علی الدوام میفرمود انما سیده
 نساء العالمین و انما عذیلة مریم بنت عمران و انها اذا مرت بالموقف نادى مناد من جهة العرش

العرش یا اهل الموقف غصوا ابصارکم لتعبروا حلة بنت محمد و اینها از جمله احادیث صحیحہ اندہ اخبار
 مستغفہ و ہم آنحضرت فرمودہ کہ عقد نکاح میان جناب سیدۃ النساء و جناب امیر المومنین در دنیا واقع
 شدہ مگر بعد ازین کہ جناب حق سبحانہ تعالیٰ آسمان بگواہی ملائکہ نکاح آنحضرتین واقع ساختہ بہر
 حدیدہ دفعات کثیرہ جناب خاتم الانبیاء فرمودہ یو ذینی ما یوذیہا ویبغضنی ما یبغضہا و انہا بضعة
 منی یو یعنی ما یو یہی ما پس این چیز ہا و مانند اینہا موجب یادتی عداوت عاٹشہ با آنحضرت گردید چہ
 مجاری عادات زوجہ خوش منی آید کہ زوج دختر ضرہ را باین مراتب تعظیم و تحجیل نماید بلکہ کمتر از ان
 راضی نمیشود چہ جا آن کہ این تکریم از حد متعارف متجاوز کرد و پس ہر گاہ خارج چین عداوت ہا و سب
 بہر سیدہ باشد و زن ہا ی مدینہ کہ از زبان جناب سیدہ شکوہ عاٹشہ می شنیدند بعائشہ میرسانیدند و
 حرف ہا می عاٹشہ را کہ کدورت امیر میکفت با آنحضرت کہ یہ نقل میکردند و جناب سیدہ شکوہ عاٹشہ را
 پیش جناب امیر اظہار مینمود و عاٹشہ پیش پدر خود ابو بکر چہ میداشت کہ زوج او جناب سید العالین
 غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس این معنی ابو بکر را برین داشت کہ در سینه او کینہ حضرت امیر
 ناشی گردید و علاوہ برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیر المومنین را بشرف قرب علو منزلت
 بنواخت بفضائل و کمالات او را اختصاص داد و مزید بر آن جسد و خطبہ بر ابو بکر مستولی گردید و همچنین تخم
 عداوت و کینہ در سینه طلحہ کہ عمہ زادہ عاٹشہ بود و گاہ و گاہ پیش امیر حکایات سرگزشت خود را
 اظہار مینمود و با ظہار شکوہ و شکایت جناب البیت رسالت دل خود را خالی میکرد و کاشتہ شد چون
 معلوم است کہ ہر گاہ شخصی مخوف و شخصی گروید از اہل او مخوف میکرد و همچنین بر عکس بعد ازین ہر چہ از
 قذوف عاٹشہ بوقوع آمد بر ہنگام معلوم است و حضرت امیر ہر چند از قاذفین نبود لیکن جناب
 سید المرسلین را مشورہ بطلاق او میداد تا آنکہ امن عزت و حرمت آنحضرت بگردید کہ یہا منافقین
 تشبیح آنہا الودہ نکرد و جناب سید المرسلین ہر گاہ ہتبارہ نمود جناب امیر فرمود کہ عاٹشہ نیست مگر منزہ
 تعلین از خادمہ کہ ہمراہ او بود و ستمسار باید فرمود و تہدید و عید بر این معنی بیاید نمود بلکہ از وضو و یاب
 استکشاف این معنی فرمایند و این ہمہ گفتگو ہا بعائشہ میرسد بلکہ زیادہ برین ہم می شنید چنانچہ متعارف
 کہ سخن چینیان برایشی غافل نازہ عداوت از طرف خود زیادتی با ملحق میسازند و ہم غمازان سخن چینیان
 اظہار نمودند کہ جناب علی و فاطمہ ازین سانچہ شہادت کردند و خوش نمود گردیدند پس ہیجان عداوت ہا

بر آنچه بود بنصه ظهور آمد و چون بعد ازین پیغمبر خدا با عائشه مصالحه نمود و ایه بر اوست و از آنچه متهم ساخته
بودند نازل گردید حال او مثل حال شخصی گردید که غالب کرد و بعد ازینکه مغلوب شده باشد و او را بر
حال شود بعد ازینکه متهم شده باشد پس درینوقت زبان دراز بها از و بظهور آمد و آنچه او میگفت بجای
می رسید و این موجب مزید عداوت میگردد و ازین قبل همیشه در وقت جناب پیغمبر خدا از احوال او
که موجب دید معادات با بطلان میوست تا اینکه روزی جناب امیر را پیغمبر خدا نزد یک خود خوانده در حالتی
که عائشه متلاصق بحکم شریف پیغمبر خدا نشسته بود و جناب امیر اثناللامر الاقدیس شریف او را در میان
انحضرت و عائشه نشسته عائشه بنا بر ناخوشی که داشت گفت که خیر از فی ذمن مگر جای نشستن نیافتم
و تا اینکه روایت شده که روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر در خلوت راز میگفت چون مشغول
انحضرت بطول کشید عائشه آمده خود را داخل نموده گفت کدام امر نهائی دارید که اینقدر طول کشیده است
پیغمبر خدا ازین ادبی که از و بظهور آمد در غضب و بعد از آن از جمله اسباب عداوت این بود که از جناب عائشه
اولاده کور و اثاث بهم رسیدند و از عائشه هیچ فرزندی متولد نگردید و جناب سول خدا فرزندان فاطمه
بمنزله فرزندان اولاد صلبی میدانست و میگفت بعضی از فرزندان او را که بخوانید پسر مرا چه کار میکنند
پسر من از رده نکنید پسر مرا و هرگاه حقیقت حال چنین باشد چه گمان میکنی در باب وجه که محروم شده
از ولادت فرزندان و معذایه بیند که شوهر او اولاد دختر را که از خویر بطن او متولد شده بفرزندى خود گرفته
غمواری آنها می نماید و هیچ دقیقه از عطف و پدیری از آنها دریغ ندارد و آیا میتواند شد که چنین نباشد
فرزندان دختر زوج را دوست داشته باشد حاشا که چنین باشد بلکه البته بیاید که عداوت داشته باشد
و بعد ازین چیزها که در معرض بیان آمد از جمله اسباب عداوت یکی این بود که جناب سید المرسلین امر نمود
که در و از نامی جمیع صحابه چه ابو بکر چه خیران که در اندرون مسجد بودند بنزد کردند مکرر و از ه علی بن
ابیطالب که بشرف اخوت و امامان و کلمان تفویق داشت که انحضرت امر بسپاردان فرمود و باز از جمله اسباب عداوت
یکی این گردید که جناب سید المرسلین پدر عائشه را فرمود که سوره برات را بکمره رفته بر شتر کین بخواند و هنوز
نارسیده او را معزول ساخت و بشرف این منصب علی بن ابیطالب و اما خود را فائز ساخت پس این
غلام منصب داده بر چیزها دیگر دل دختر و پدر را مجروح گردانید و باز از جمله اسباب عداوت این شد که جناب
سید المرسلین با فرزندی از ماریه بهم رسید پس جناب علی بن ابیطالب بسیار سرور و خوشحال گردید

گردید و همیشه طرفداری و وانجاح حاجات او از جناب سول الله صلی الله علیه و آله و از اتفاقات اش که
 بخوکیه عائشه متهم گردیده بود بهاریه نیز همان رخ نمود پس جناب امیر اطهار براءت او قسمی فرمود و بطلب
 آن تحت رتبه فضل الهی برنجی اظهار نمود که بر همه محسوس و مشاهد گردید و در باب و منافقین بهیچ
 مجال گفتگو نماند بخلاف آنچه در باب است عائشه گفتگو میکردند و این امر زیاده موجب غلیان صداوت عائشه
 گردید و بعد از آن چون ابراهیم پسر پیمبر خدا وفات یافت عائشه مخفی اظهار ثنات و سررمی نمود و بجا
 میر و فاطمه محزون گردیدند و مال برین منوال ماند تا این که پیمبر خدا بموت مریض گردید و این
 مرتبه طبع کشید گاهی قبل ازین مثل این مرض آنحضرت را عارض نشده بود و جناب امیر را گمان این بود
 بهیچکس را در باب خلافت مجال این نیست که با آنحضرت بعد وفات پیغمبر خدا منازعت نماید و ازین جهت
 که وقتی که عم بزرگوار او عباس بعد از این که قبض روح پیغمبر خدا شده بود گفت که دست خود را در آن
 کن که با تو مبايعت کنم تا بهیچکس بر تو اختلاف نکند حضرت امیر در جواب گفت که آیا کسی میتواند که با
 خلافت طمع داشته باشد حضرت پیمبر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز در تنزید گردید و انفا
 جیش اسبامه نموده ابو بکر و خیر و بکر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس
 هنگام جناب امیر را و ثوق تمام بهم رسید باین که اگر حادثه وفات پیمبر خدا رود و بدلا منازعت خیری
 انظام امور خلافت او بظهور رسد و بعد ازین که امر خلافت استحکام یابد کسی امثال این نیست که
 تواند نمود و بعد از آن آنچه از خلفایی بکر و باز آمدن او مدینه بظهور آمده احتیاج بیان نیست همچنین
 پیشانی ابی بکر جناب امیر المومنین با یقین حاصل بود باین که تعبیر ابی بکر از جانب عائشه بود و هرگز
 پیغمبر خدا امر بقتل او نداد ابو بکر فرموده تا آنکه جناب سید المرسلین را چون خبر پیشانی ابی بکر رسید
 با آن همدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکبیر نموده خود را به شققت تمام مسجد
 رسانیده نماز را مودی ساخت این نماز ابی بکر را ختم مسک خج و ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر
 با او کسبعت نمود و منصب خلافت را با او اختصاص داد و جناب امیر منشا این مصیبت کبری را قبل
 عائشه میداشت چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این معنی اظهار مفرود و آنحضرت میفرمود که
 جناب سید المرسلین روقت وفات میفرمود که اگر کن لصویحات یوسف و نگفته بود مگر آنکه
 آمده الحال نظر باین که عائشه و حصه هر یکی میخواست که پدر خود را برای خلافت تعیین نماید

خلافت امیر المومنین با یقین حاصل بود باین که تعبیر ابی بکر از جانب عائشه بود و هرگز
 پیغمبر خدا امر بقتل او نداد ابو بکر فرموده تا آنکه جناب سید المرسلین را چون خبر پیشانی ابی بکر رسید
 با آن همدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکبیر نموده خود را به شققت تمام مسجد
 رسانیده نماز را مودی ساخت این نماز ابی بکر را ختم مسک خج و ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر
 با او کسبعت نمود و منصب خلافت را با او اختصاص داد و جناب امیر منشا این مصیبت کبری را قبل

پس چون تقدیرات الهی باند پیران حضرت رسالت پناهی موافق نکرید و این مصیبت عظمی و اهیبه کبری
 از قبل عائشه بآن حضرت رسید پس اکثر آنحضرت در خلوت دعای بدبر عائشه میفرمود و اکثر تظلم و
 بطرف حق تعالی مینمود و بعد از آن آنچه بر جناب امیر از ره بکدر تخلف نمودن آواز بیعت گشت مشهور
 و احتیاج به بیان نیست و آنچه فاطمه و حضرت امیر از قبیل مکروهات بسبب صداوت عائشه و پدر آورده
 زیاده ازین است که بعضی بیان آید چه عائشه را درین وقت بسبب سلطنت و خلافت پدر استیلا
 و عظمت شان بمرتبه کمال رسیده و درین وقت جناب امیر و فاطمه با کمال مغلوبیت و ضعف بودند و خلافت
 از ایشان گرفته بودند و فدک و غیره را از تصرف آنجناب بیرون آورده و هر چند حضرت فاطمه بطلب
 طلب حق خود بمرات عدیده از خانه خود بیرون آمد و دستهای آن نموده لیکن اصلاً بحق خود نرسید
 و در جمیع این حالات زناهی مدینه آنچه عائشه از آنها استیلا مینمود بجناب فاطمه و حضرت امیر
 میرسانیدند و آنچه ایشان از راه تظلم شکوه عائشه مینمودند پیش عائشه آمده اظهار میکردند لیکن حالتها
 ایشان بسیار تفاوت یافته بود چه عائشه در کمال غلبه و سطوت و جناب معصومه در کمال ضعف و
 مغلوبیت و او بر تخت فرمانروائی نشسته و جناب معصومه از جمله رعایا و مأمورین او گردیده و علاقه
 برین ثنات اصدان زیاده از همه چیز دل آنحضرت را مجروح میساخت این ابلی الحیدر میگوید که درین وقت
 من بخدمت شیخ خود عرض کردم که تو قائل باین میشوی که عائشه از پیش خود پدر خود را برای نماز بفرستد
 باشد شیخ در جواب گفت که اما من پس قائل باین نیستم لیکن حضرت امیر قائل باین بود و تکلیف من غیر تکلیف ایشان
 است ایشان حاضر بودند و من غائب بآخبار چنین رسیده که عائشه بموجب حکم پیغمبر خدا ابو بکر را
 معین نموده و جناب امیر چون در آنوقت و در آن مجلس حاضر بود او بمقتضای علم خود میفرمود و بعد از آن
 چون حضرت فاطمه وفات یافت همه از واج طاهره جناب سید المرسلین در خانه جناب فاطمه برای عزیمت
 سعادت اندوخته گردیدند مگر عائشه که او نیامد و تمارض نمود و بجناب امیر از قبیل عائشه کلامی رسانیدند
 که دلالت بر سرور و خوشحالی عائشه میکرد و بعد ازین چون از حضرت امیر برای پدر او بیعت ابلی بکر گرفتند
 نظر باین که خلافت پدر او مستقر گردید و منازعت خصم باطل عائشه بسیار مسرور و مستبشر گردید و حال
 برینوال ماند تا وقت انقضای خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و حال آنکه درین حالتها و لها پرا از صداوت
 بودند و خقد و حسد و بغض بمرتبه در غلیان بود که سنگ را میگذاخت و هر قدر زمان غصب خلافت

خلافت بطول میکشید هموم و غموم آنحضرت متضا عفو میکردید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل ازین
 عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که فرمان بر قتل او تحریر میسکرد و هرگاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی
 او را از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت بر طلحه که عمه زاده او بود قرار گیرد و چون
 این اتفاق نشد و مردمان از عدول نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و بطیب خاطر خلافت بهر کسی را
 آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی کوشش عائشه رسید اختیار نوره کرد و فریاد زد که و اعثماناه
 قتل عثمان مظلوما و آنچه بعد ازین در جنگ جمل از او بظهور آمد حیانت که احتیاج به بیان ندارد و قوله
 چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مورد مدح و ذم شود انما اقول اگر مراد
 ازین مخرجات این است که چون فاعل ذمه و شر جناب حق سبحانه تعالی است بندگان او بهیچوجه فاعل مختار
 پس عائشه و احزاب او در جنگ جمل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس هر چند این بنا بر مسلک شوم و دور
 میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل جمل در مقابل
 معذور باشند کفار هم البته معذور خواهند بود و ایضا در مبدأ مقدمه ناصب عداوت اهل بیت عمده بود
 که آنچه گوید و بان احتجاج بشیعه نماید از کتب ایشان گوید پس وجه نکست این عهد غیر ازین انقباس ناکشیدن بیعت
 جناب علی بن ابیطالب که بالفعل در صدد نصرت آنهاست چیزی نگیر نمیتواند شد و ایضا برین تقدیر چون
 آوند شکم نامبارک خلیفه ثانی برز و قوت بازوی ابولو شکست چون فعل او حین فعل حق سبحانه تعالی است
 باید معذور بلکه مشابیه ما جور باشد قوله سلما که محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است
 لیکن محاربه رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه بانکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال
 کفر نیست بدلیل آیه قرآنی و در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر میشوند کوفاسق باشند انما اقول
 باید دانست که مقتضای قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لغنهم الله فی الدنیا و الاخره
 واعد لهم عذابا مهینا مجرد ایدارسانیدن با آنحضرت کفر است پس محاربه با آنحضرت بطریق اولی کفر
 خواهد کرد و اتفاق امامیه برین منعقد است پس بنا بر مسلک پیچ خود که انکار کفر محاربه جناب سید المرسلین
 ینما فی تا در باب عدم کفر محاربه بن حضرت امیر چاره جویابی تو بهیچوجه مفید نباشد اما قوله تعالی
 انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا ویصلبوا و انهم کافران
 اسد لای بعدم کفر نمودمی و حجاب ضلالت و گمراهی در پیش چشم انداختی پس انمقدوح است باین وجه

اجماع اهل امام منعقد نموده بر اینکه محاربه مسلانان حکم محاربه آنها با جناب سیدالاسلامین ندارد و معلوم است
 باتفاق مفسرین خاصه عامه که مراد از محاربه خدا و رسول در این مسطوره محاربه مسلانان است پس از آنکه
 خارج باشد و این معنی که در آیه اراده کرده شده است ممکن است که در روایت حواله شده اراده باشد و الا
 وجه تخصیص جناب علی بن ابیطالب نمی ماند و کلام را از افاده علو منزلت جناب امیر می اندازد و قوله کسی چه
 میتواند گفت در حق حضرت موسی که در محاربه هارون تصور می نمود تا آنکه حضرت هارون بنی امیه
 انداخته اقول تعجب است از این ناصب ادوات که تا حال مواضع استعمال لفظ را در یافت نموده یابا بر هیچ طفلی
 که ادنی تمیز داشته باشد غیر از این پیر نابالغ مخفی میتواند شد که هرگاه مدعی مطاع قومی یا ملی است تا بعضی خود
 بنا بر تادیب جبر و قویج نماید آن محاربه نمیتوان گفت و الا لازم می آید که بنا بر روایت صحیح بخاری عن
 عائشة سقطت قلابی باللبداء و لحی اخلون المدينه فاناخ الذی احلته و نزل فثی
 رأسه فحرقی قلابا قبل ابوبکر و لکن لکنه شدیدة و قال حبست الناس فی قلابه فبی
 انخل بی الموت بمکان رسول الله و قلابا و جعلی میان ابوبکر و عائشة محاربه واقع شده با لکن
 برای اظهار شجاعت ابوبکر چون غلبه بطرف ایشان بوده التزام صحت استعمال محاربه در اینجا نمایند نیست
 چون معلوم است که در پیچ و خوارات غیر از این خنوعه که پدر ابا دخر واقع شده آثار شجاعت بروز یافته
 علاوه برین قول حق تعالی حکایه عن هارون لا تاخذ بلحیتی و لا هو اسی اصلا و دلالت
 نمی کند بر این که اخذ موسی محاسن هارون بتقریب محاربه بوده باشد چه اخذ محاسن چنانچه در حالت غضب
 متعارف است همچنین در حالت رافت و ستفسا را حوال هم متداولست ایضا بسا اوقات برای
 اظهار عظمت گناه یا برای اظهار نصفت و عدالت و عدم مراعات جانب داری خویشان و اقربا
 که بمنزله اعضا و جوارح باشند ادم عتاب مینماید که در حقیقت از دل آزرده خاطر نشده باشد و الا معلوم
 که از هارون چیزی قصور بظهور نرسیده بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود که بدون سابقه جرم
 شخصی را که بر تبه نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی او را عیب عیب و در معرض عتاب قرار
 ولئن نزلنا عذابا لعل المقام پس کلام ما درین بجه که محاربه با جناب سید المرسلین کفر است و نسبت
 که احکام جمیع انبیایکسان باشد و ایضا کلام درین بوده که هرگاه رعایا و امت با جناب انبیاء و اصحاب
 محاربه نمایند کافر می شوند و جناب موسی از جمله رعایا نبود بلکه مرتبه او فوق مرتبه هارون بود و برادر

باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصد حرب متواتر است و حکایت به خبر و
 اقوال اگر بحسب اتفاق روایتی باین مضمون بنظر ایشان رسیده باشد هر گاه در مذہب اهل اسلام و ایت
 مشتمن جسم بودن خدا و مکانی بودن او تعالی شان مروی شده باشد و چون مخالف ضروری نیست
 محل اعتماد نباشد بهیچ وجه مذہب اسلام ضرر نمیرساند پس چنین روایت هم شیعیان ضرر نخواهد رسانید
 زیرا که اگر روایت توبه او صحیح میبود جناب امیر از و تبرائی نمودند و معلوم است که جناب صادق بعد از
 عبادت و از و از غیر او که احدائی بنسبتین بودند تبرائی فرمودند و در ین مقام لابد است که جمعی از
 کیفیت مذہب امامیه که در باب توبه عائشه و طلحه و زبیر دارند با دلایل و برهان که بر اختلاف احتجاج میتوان نمود
 ذکر کرده شود تا آنچه ماصداوت در توبه هر سه ناکشین حکم بشهرت نموده ظاهر شود که بر تقدیر تسلیم
 صحیح و از قبیل رب مشهور کلاصل که پس میگویم که کافی است در باب و قول بتوبه عائشه و طلحه
 و زبیر آنچه مشهور است که شیخ مفید بدر سراسر میگوید که در باب خراسان با قاده اشتغال داشت رجوع نمود و با
 چون از عجمه بحث او بیرون نتوانست آمد با و گفت که چه پیش علی بن عیسی بمانی که از اعاظم علمای کلام
 چیزی بنخوانی و از و استفادہ نمیکنی گفت من اورا نمی شناسم و کسی ندارم که وسیله آشنائی او شود پیش از
 یکی از اصحاب خود را با او همراه نمود و خدمت رساند و چون مجلس از اهل فضل مملو بود و در صفات
 و تدبیر که مردم از مجلس بر میخواستند شیخ مفید نزدیکتر میرفت و میخواست که استفادہ بعضی از مسائل نماید
 که در آن آشنائی از اهل بصره در آمد و از و پرسید که چه میگوئی در حدیث غدیر و قصه خار و مانی گفت
 خبر خار و مانی است و خبر غدیر روایت و از روایت حاصل نمیشود آنچه از روایت حاصل میشود چون
 آمد و بصری نتوانست که سخن بمانی را جواب گوید برقا و بیرون رفت شیخ مفید گوید که در ین اثناء مرا طاعت
 سکوت نماند و لاجرم پیش رفتم و گفتم ای شیخ سوالی دارم گفت بگو گفتم چه میگوئی در شان یکم ابامعالم
 خدیج نموده با او حرب قتال کرده باشد گفت انکس کا قریب است انگاه استدر اک آن نموده گفت فاسیت
 گفتم چه میگوئی در باب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب گفت او امام است گفتم چه میگوئی در باب
 طلحه و زبیر و فتنه حرب جمل که از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبه کردند گفتم خبر حرب راایت است
 و حدیث توبه روایت گفت مگر حاضر بودی و وقتی که آن مرد بصری از من سوال نمود گفتم ای شیخ روایت
 بود ایة یعنی روایتی بر اوایتی برابر شد و سوال تو دار دست انتی کلام الشیخ و هم مستسک اهل تسنن و با

در باب توبه عائشه روایت که حمیدی از او جمع بین الصبیحین ذکر نموده یعنی آن ابن الزبیر داخل علی
 عائشه فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل برجل قاتلته وقاتلت
 لودوت انی کنت نسیا منسیا واین حدیث دلالت بر توبه او نمیکند زیرا که معلوم نیست که این توبه
 بر کدام چیز بوده چنانکه اگر چه چون بکام دل خود رسید خائب خاطر از آنجا برگردید و علاوه برین
 شامیت احد اسینه او را مجروح ساخت تاسف میکرده باشد و قرینه برین این که نام جناب علی ابن ابیطالب
 درین کلام مذکور نیست بلکه ذات شریف آنحضرت را بر جل که مشعر بر تحقیرست تعبیر نموده و قد تقر
 فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال ایضا معلومست هرگاه که صدور گناه متضمن
 حقوق ناس باشد تا وقتی که از عهده آن بیرون ناید توبه از آن بر وجهی نمیرسد و پرتلاطمست که خطا عائشه
 و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مهاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین بتاراج و غارت مجروح
 تلف درآمد و ایضا این محب در صواعق محرقه از بهیمنی روایت نموده که حق سبحانه و تعالی توبه صاحب عتبت
 قبول نمیکند چنانچه گفته ایضا عن البیهقی لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة وکلاما
 وکلاما لا ینجی من الاسلام کما ینجی الشعرة من البجین پس چون عائشه و طلحه و زبیر بالاتفاق
 در باب حبس امام حق از اهل بدعت بودند توبه آنها مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید که از علمای معتزله
 و از انصار اهل اذنب نقل میکنند که هرگاه اهل بصره بریت نمودند جناب امیر کبیر برانتر شهابی جناب
 رسالت سوار شده جای قتل گاه بود تشریف بردند پس گذر نمود جایی که جسد نجس کعب بن سور قاضی
 بصره افتاده بود پس فرمود که جسد او را نشانید بعد از آن فرمود که وای تو ای کعب بن سور کاش علم توبه
 نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراه کرد پس ترا بزودی داخل نار گردانید بعد از آن جسد پرتلاطم گردید
 نمود و فرمود که جسد او را نیز نشانید و آن حضرت فرمود که وای بر تو کاش هدایت اسلام بتوفیق میرسانید
 لیکن شیطان ترا گمراه گردانید و تحجیل داخل نار حجیم نمود و ایضا روایت توبه طلحه را ابن حجر تضعیف نموده
 در اطراف میگوید سندا ضعیف جدا و در روضه الاحباب به طور است که مروان چون طلحه را دید غلام خود را
 گفت جامه بر سر من بکش چنانچه مرا شناسد تا کار او را یک تیر تدبیر کنم و توان مال من از او باشی غلام
 بموجب فرموده خواجه عمل نمود و مروان یک تیر زهرالود بخواب او بکشد و تیر مروان بر طلحه آمد چنانچه
 پامی او را بر پهلوی پیش بدوخت طلحه بجلد نمود و بی توقف از ساق خویش بیرون کشید خون از او

روان گشت و و اجتناب آن که تیر بسینه او رسید آخر سخت مست شد غلام را گفت تا او را بخوابانید تا بآن
 خرابی روحش از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صوح است که توبه از و تا دم مرگ واقع نشده و از
 کلام جناب امیر است که خطاب بمحضرین نموده در حق طلحه و زبیر فرمودند آگاه باشید قسم بخدا که من میدانم
 که دوست که نظیر زبیر شامت اعمال خود به ترین فعل خود را بقتل دهند و این عبد ربّه در کتاب عقد
 روایت کرده که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بر طلحه لعنت نموده و بهم در شرح این ابی الحدید بر روی
 طبعی سطوح است که جناب امیر در حق طلحه و زبیر فرمودند اللهم ان طلحة والزبیر قطعانی و طلقانی ابا
 به انکما بعدتی فاحمل ما جفنا فانک ما ابر ما ولا تغفرهما ابدا و این کلام و لایست میکند
 که انبیه و حق به نبوده و اگر با نظر صریح شده باشد چنین ابی اهل بدعت بودند توبه آنها مقبول نباشد
 و تا سید بر قضی عالم نمی بایست که توبه زبیر و طلحه کلام بسیار متین و علی ابن ابیطالب در این فرموده اند
 خود را اهل انبیاء و بقی قلم می آید و هذا القدر کانت اثبات المطلب بالاسناد و صاحب اوست
 اهل بیت از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقررہ نقل نموده پس غالب است که اصل نباشد
 باشد و اگر مطابق واقع میبود و میبایست که نام کتاب که در اینجا این رجوع و کیفیت جمیع این تعلیم
 نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر تسلیم چون امامیه اتفاق نموده اند بر این که مخالف حضرت امیر خواه محارب
 و خواه نه محله النار و تحق لعن طعن است و حال اینها مثل حال خوارج است نزدیک تو بلکه بدتر از آن
 پس اگر اینها در باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب
 که عدم استحقاق لعن باین وجه حاصل نمیشود قول لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل است و
 بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات قطعیہ را از قول کفر محاربین جناب امیر
 نرازیں حدیث تنها مستثفا میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره از کتب عامه دلالت میکند فضل عن
 احادیث الامامیه و هر گاه بنا بر احادیث کثیره که در کتب اهل تسنن مسطور است تنها صداوت و بغض آنحضرت
 منجر کفر و نفاق باشد پس وقتی که مقارن با حربه قبال باشد یقینا مستوجب کفر خواهد بود و لکن مقام گنجائش است
 اخبار یکدیگر انان کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین معاندین ایشان با ثبات میسر و کرده می شده شاید احادیث
 که قبل ازین تقریرها در فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشد اما آنچه از مسلک رجوع خود ذکر نموده پس غیر این
 که توضیح حال بزرگان اسلام و کرده باشد هیچ از آن حاصل نمیتواند شد اما اولاً پس بحسب آن کلام و فرجام

نافرجام اصرار است درین که مذهب حضرت امیر این بوده که امام بحق اوست و میراث پیغمبر با حضرت بجانب
 فاطمه میسر شد حضرت فاطمه مالک فدک بنابر بیبه بودند و سهم ذی القربی از آن حضرت است و متعلق به مشروع
 بلکه واجب هرگاه بزبان خودت ای اعتراف باین امور نمودی پس شبهه نیست که انجساب
 فاضل حق خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تطلم از آن می نمود معلوم است که اگر خطائی اجتناب نمی
 مسائل جائز می بود و بیاب مدینه علم که بالاتفاق اهل صحابه بود مخفی نیماند پس بیاید که هر سه کسی که
 از خلافت فدک و غیره گرفته معذور رسید اشت و شکوه و شکایت و تطلم و تخطیه دیگران چیست می
 بلکه موجب اثم و گناه و لا یقول به المومنین و اما ثانیاً پس بجهت آن که هرگاه خود را احتراق نمودی که
 محارب حضرت امیر کافر است پس ای لی خرد میتوان شد که کسی باشد شخصی محارب نماید و خون را حلال
 داند و مال او را نهب و غارت نماید و میزند خود را اثم نداند بلکه با جور و مشاب حسا کند و با وجود آنهم
 آن کس با او عداوت داشته باشد و اگر با وجود اینها اطلاق عداوت نشود پس معلوم نیست که با شیعیان
 که نسبت به محاربین و با ابی بکر هرگز بدسلوکی نکرده اند چنانچه عداوت می ریزی مگر این که بگوید که این
 تعصب عناد با شیعیان عداوت نمیکند پس از طرف ما همچنین باشد که با وجود لعن و طعن از امیه تو عداوت
 نمیکند بلکه بنا بر اجتهاد و یک میگویم مستحق لعن انسته انهار لعن میکنم پس باید پیش تو معذور بلکه مشاب باشیم
 و اگر خال عداوت این است پس میتوان گفت که پیغمبر خدا با مشرکین که هرگز عداوت نداشته که جهاد کردند
 با آنها و قتل نمودن آنها را از اہم واجبات میدانستند و ایضا تعجب است از تو که قبل ازین باندک فاضل علم
 نمودی که محارب با جناب سید المرسلین هم موجب عتاب و احوال در باب کفر محاربین حضرت امیر کبری علی
 باشد حکم نمودی اما آنچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس اصلاً مقبول نزد من
 نمیتواند شد زیرا که کسی اصحاب حمل ضعیف را بنا بر شبهه با وجود مخالفت آیات و احادیث بسیار که در فضل و مدح
 و وجوب تسک با ایشان و رکوب سفینه ایشان واقع شده معذور خواهد داشت پیش از بنا بر شبهه خوارج هم معذور
 میتوانند کرد و بدین خصوصاً آنها که با حضرت امیر محارب نموده با و چنانچه عموم آیات و دلالت بر حق و جهاد
 و انصار میکنند همچنین آیات و دلالت بر فضیلت مومنین و نماز گذاران و قاری قرآن که اکثر خوانند و گفت
 عفت با بوده عموماً میکنند پس چنانچه ناشایسته است یعنی مهاجرین و انصار را ماول سازد و معمول
 اجتهاد می میکند با افعال ناشایسته خوارج را هم عیب است و اجتهاد نمی مید و افعال را خدای تعالی

ملاحظه باید نمود که گاهی خطای ناکشیدن بیعت علی ابن ابی طالب را خطای اجتهادی نامند و مقتضای این
 اینست که ناکشیدن بر اجتهاد خود کو خطا کرده باشند ثاب شوند و گاهی میگویند که ناکشیدن بیعت از خطا
 خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون محبت شرعی ارتکاب امر حرام نموده و اینست حال کسی که
 دست ائمه سک غروة الوثقی ابدیت کشیده تابع عمر و بکر شده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان قضا
 این میکند که حال امام حسین نزد یکا ایشان بعینه حال خوارج باشد زیرا که بان اجماعی که ابو بکر امام و خلیفه
 بوده و یزید هم خلیفه بوده و شبهه نیست که امام حسین با یزید عداوت داشته با او جنگ نموده و ازینجا
 که از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست که ان الحسیر قتل بسیف جلا و از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست
 که آنحضرت را حکم بخارجی و بن کرده و چون جاهل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بناء علیه تکذیب این حرف
 خواهد نمود لهذا تفصیل از کتب باینها نوشته میشود پس میگویم شیخ ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه گفته که
 که ابو بکر بن العزبی که از اجله علمای مالکیه است گفته که امام حسین شمشیر خود و مصطفی گفته شد زیرا که مصطفی
 منع کرده از خروج بر امامی که با جماع مسلمانان امام شده باشد و ابن شهر آشوب از ندرانی در مقدمه کتاب مناقب
 گفته قال القیتی اول خارجی الا سلام للحسین از جمله آنچه که بر اخترف ناصب اوت اینست از جاده نصاف
 دلالت میکند اینست که هنوز به فصل مسیری حرکتی را چه بتکلفات نامربوط تاویل نموده حکم نموده که
 دلالت بر کفر محاربین نمیکند و شبهه نیست که اگر تا ویلات رکیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر محارب
 که از جمله مهاجرین و انصار باشند دلالت نخواهد کرد همچنین بر کفر خوارج پس بعد ازین که حدیث را بنا ویلات
 رکیکه از افاده امام انداخته باشد اعلان بستمسک دیدن کم از گم خوردن نیست قول پس خطا اجتهد
 و بطلان اعتقاد حجتی و مشترک افتراق نیست که این خطا اجتهد و فسق اعتقادی اصحاب حمل صلا محزون
 طعن و تحقیر نیست از اقول اینکلام دلالت بر کمال غباوت بلکه تفاوت قائل خود میکند زیرا که در باب
 غباوت بمنزله نیست که گفته شود که در کفر ابو جهل و یزید مثلاً هر دو برابر بودند لیکن چون ابو جهل با پیغمبر افتراق
 دارد کفر او مجوز و مشروع است و برای یزید حرام با جمله هرگاه با جماع ما و نواصب ثابت گردید که این اجتهاد
 که ایشان کردند اجتهاد نامشروع بود و حرام پس فعل باین که برای بعضی مجوز باشد کو مخالف دلایل قطعی باشد
 و برای دیگران حرام هیچ عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی است چنانکه از علمای سنیان نگفته مگر ناصب
 عداوت اهل بیت که بمصدق قول حق سبحانه مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار حمل

محل اسفار و عمومات آیات مناقب معارض است بمهمات آیات ذم که در باب صحابه و اهل بکرمه و مدینه
 وارد شده و این چنین اخبار و احادیث که بنی امیه و بنی مردان بر روایات آن متفرد باشند هیچ
 برای عاقل متبع که در دین داشته باشد و طالب یقین بود مفید نمیتواند شد اما آنچه از احوال جناب
 حضرت موسی گفت و عجلت بی تاملی را بطرف ایشان رساند نموده پس حاشا که چنین باشد و اصلاً
 و احادیث دلالت بر آن ندارد و ایضاً کدام دلیل قطعی خوبی هر یک از مهاجر و انصار ثابت شده
 و از عمومات که معارض باشد بمهمات دیگر چه قطع حاصل میشود و قوله چون بمعنی تا حال از روی است
 معتبره ثابت نشده و اصل ایمان آنها بالیقین ثابت است تسک باصل داریم آنرا قول مشروح است
 باین که اگر نزدیکتر و خول هر یک از صحابه در عموم آیات و احادیث فضائل صحابه قطعی است پس
 باید بنا بر مسلک کویکی ازین حضرت علی بن ابیطالب لعن بکنند باید ناچسبند و اگر این قسم شمول
 یقینی نیست و عموم آیات و حقیقت و نفس الامر مقید است بعدم صدور سبب کفر و ضلالت
 از آنها پس بنا برین خواه مهاجر باشند و خواه انصار هرگاه صدور سبب کفر بثبوت رسد حکم کفر
 آنها باید کرد چه درین صورت مفروض نیست که عموم آیات و احادیث متضمنه مناقب مقید است
 بعدم صدور سبب کفر و ضلالت پس تفاوت میان اصحاب قبل و اصحاب معویه هیچ نباشد
 و معلوم نیست که کدام دلیل فرق میکند در میان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر آنحضرت لعن
 نرسد کوسفک دمای آنحضرت و الهیت آنحضرت حلال داند و میان عداوتی که بحد تکفیر آنحضرت
 و لعن رسد پس بیبایست که در امثال چنین مقامات و دعواهای خود را مقرون بدلائل و برهان
 نقل نماید و الا از معرض اعتبار ساقط باشد و ایضا چون ساحت تاویل و وسیع است هرگاه پیش
 پیرو مرشد سنیان محی الدین عربی استحقاق ندارد در باب فرعون بثبوت نزید و گفت ما طاهر
 و مطهر پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر بریدین او به ثبوت خواهد رسید الا معلوم است
 که معویه در هر نماز از جناب امیر و حسنین و عبداللہ بن عباس تبراتی نمود و روایات اهل تسنن
 نااطبق است و مع هذا افعال شنیعه و اقوال قبیح بسیار بظهور رسیده که دلالت میکند که
 یعنی معویه اصلاً از ایمان بهره نداشت و انکنت فریب مرد الفاسق مع منافقان
 الاجمال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابو القاسم بلخی نقل میکند که ما زال عمر بن العاص

محکمات ترددت قط فی الحادثة ورنذا قیته وکان معویة فمثله وایضا گفته که معویة یک
 اصحاب یار دین خود مطعون است و او را با کجا نسبت میدهند و روایت نموده احمد بن ابی طاهر کتاب
 اخبار الملوک که معویة شنید که موزن اشهدان لا اله الا الله میگوید فقالها پس موزن گفت اشهدان
 محمد رسول الله فقال الله ابول یا ابن عبد الله لقد كنت عالی الهمة ما رضیت لنفسی
 الا ان نقترن اسمک باسم رب العالمین و در کتاب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که در وقت
 معتضد امر نموده بود که بر معویة بالامی منبر را لعن کنند و کتابی که نوشته بود بخوانند و در آن کتاب از جمله
 چیزها که مسطور است یکی اینست که خلافتیست که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و روایات
 الامة قول رسول الله و قذای اباسفیان مقبلا علی حمار و معاویة یقوده و یرید یسوقه
 لعن الله المراكب الفائد السائق و هم در کتاب ابن ابی الحدید مسطور است که از حبیب بن ثابت مروی
 که در حالتی که جناب حسین حاضر بودند معویة یاحون در کوفه داخل شد و بالامی منبر برآمد و جناب امیر را ناسزا
 پس جناب امام حسین استند که برود نمایند امام حسن است نام حسین اگر فتنه نشاندند و خود بر خاستند و فرمودند
 ای سیکه نام علی را اگر فتنی منم حسن بدینست علی تو معویة هستی و پدر تو صحر است و مادر من فاطمه و مادر تو هند و
 مرد رسول الله و جد تو عتبه بن ربیع و جد بزرگوار من خدیجه و جد تو قبیلہ پس حق تعالی لعنت بر سیکه
 ز فو کم نام ترا باشد از راه حسب شرافت ملوم و مذموم و قدم راسخ در کفر و نفاق داشته باشد پس سیکه در حد
 بودند گفتند امین فضل میگوید که عیسی بن معین میگوید من هم امین میگویم و ابو عبید میگوید که فضل میگوید که
 من هم امین میگویم ابو اصرح میگوید که ابو عبید میگوید که من هم امین میگویم علی ابن الحسین اصغر میگوید که من هم
 امین میگویم ابن ابی الحدید میگوید که من هم امین میگویم و احمد بن حسن بهیقی که از اهل سنت و کتاب فضائل صحابه
 ایراد کرده است از تعمیر ابن عامر که او گفت که من روزی در مدینه بمسجد حضرت رفتم شنیدم که حاضران همه
 مابکد یکد و در حرف اند و میگویند بخود با الله مر غضب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا می برند از
 غضب الله و خطرات پستی رسیدم اسی یار این چه واقع شده گفتند علی سو خدا بر منبر خطبه میفرمودند
 که و ان اثنا معویة برت دست چرخش ابو غنایان را گرفته بدر رفتن پس سو خدا را چشم بر ایشان افتاد
 فرمود که لعن الله العائذ الملقود و ویل لامتی من معویة ذی الاستعاذة و در کامل گفته است
 که این لفظ را بر امی شخصی گویند که حق مردمان را بنیه حق تصرف کند و بصاحبش رو کند و در تاریخ گزیده

کرده در بیان ماجرایین حکمین مسطور است که چون خبر غدر حکمین بحضرت امیر المومنین رسید بعد از نماز صبح
 پنجگس معویه و عمر و عاص و ابواجر سلطی عبد الرحمن خالد و ضحاک قیس نامی را گفتی چون معویه شنید او نیز بعد
 از نماز صبح پنجگس را تا امیر المومنین علی کرم الله وجهه و امیر المومنین حسن و امیر المومنین حسین و مالک
 و عده مدینه بن عباس نامی را گفتی و آن شصت و سه سال نامی را گفتند تا عمر عبد العزیز و فروع و بلید را
 که امثال چنین و ایات و کتب بنی امییر را یارست جلد کتابی میباشد که محلی از آن نوشته شود و مرا یک
 الیسیر و یکفیه الکثیر لمدایین قد اکتفا نموده میشود و قول و اصل ایمان اینها با یقین ثابت است
 اصل در این قول آنچه معلوم است و یقین اینست که کلمه که بودند اما اینکه تصدیق قلبی با جابر بن عبد الله
 پس حاشا که احدی از مومنین و مسلمین صنفین را بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکنند بر این
 معویه و غیره از ایمان بهره نداشتند بلکه منافق و موافق قلوب بودند قول و جمله اجماع اهل سنت است
 قول این جنس سانی است تا ایشان را خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال اهل
 نمون با اینکه آنها تکفیر نمیکردند و منکر امانت ایشان نبودند صریح است در اینکه این اجماع صحت
 و بهم میتوان گفت که با وجود اینکه آدم امام و پیمبر خود را دانسته بر او لعن کند و خون او را بر خود التزم
 آتش است از اینکه تصدیق با امانت و نبوت او ننموده با وجوب کند و سفاکی مای او را حلال داند و الا
 میباشد که کسی با وجود اینکه داند که واجب الوجود و موجود است و رسول فرستاده اوست جمعی را میگوید
 و با اهل حق قتال نماید کافر شود و احوال قول و تعالی و احادیثها و استیقامتها انفسهم و دلالت بر خلاف
 آن را و قول چون این معنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته آنها را کافر میگویند و قول
 مسلم نیست که بکدام دلیل قطعی میان اصحاب جمیع و صنفین و میان خوارج تفرقه نموده به حیثیتی که بوشرب
 را این احدها کافر باشند و دیگران و من و مسلمان حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند
 لیکن بعد از آن تحکیم را از جمله گناه کبیره دانسته قائل شدند که او را استحقاق امانت بدر رفت و این تحکیم
 محبط اعمال او گردید و اصحاب صنفین گفتند که او بسبب سپاه دادن قتل عثمان که امام بحق بود یا شرک
 خون او شدن امام واجب الایمان نیست و همچنین اصحاب جبل باین حلیه خون او را واجب دانستند و قتال
 کردن با او لازم شمرند و او را ظالم و از حکام جائز شمار کردند و بسبب این لعن کردن برو جائز دانستند
 پس بعد نظر دقیق فرقی میان مکر این که بگویند که اصحاب صنفین و جمیع حضرت و اصحاب و انجس

بنحیدر انستند و مناکه را با ایشان علال میفرمودند که حکم باطل نارد بودن میکردند بخلاف خوارج که آنها حکم بجاست
 و حرمت مناکت هم میکردند و این فرق در حقیقت افتراقی نیست و هر دو فرق شریک اند درین که بخلاف
 ندلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالب وارد شده قائل شده اند و تاویل
 و دراز کار بینمایند و در حقیقت منشأ تفرقه میان خوارج و اصحاب جمل و صفین پیش سنیان اینست
 که چون دیدند که بعضی آیات بعمومها دلالت بر مدح مهاجرین و انصار و سائر صحابه میکند و بسیار از احادیث
 که در وقت بنی امیه وضع شده دلالت بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکند و بسیاری از آنها
 در جنگ جمل و صفین با جناب امیر جنگ کردند و قتال کردن با ایشان واجب انستند گفتند که بهر حال که باشد
 افعال ایشان را ماول باید ساخت و ازینجا است که انهارا که شمشیر مقتدر خود را بخوبی نمیدانستند
 مجتهد قرار دادند و گفتند که آنها در اجتهاد خود خطا کردند و چون مجتهد محظی معذور است بلکه شایسته
 این قبال لعن و طعن هیچ وجه ضرر نرساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن توبه نمودند
 و این بخردان بنی فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دلالت میکند همچنین بسیاری از آنها بر ذم آنها
 نیز دلالت دارد و بجزرت و نصرت مدوح امری است که تعلق به صحت نیست دارد و آن امری است باطنی
 و ایضا آیات بسیار دلالت میکند که کسیکه از وسباب کفر و حبط اعمال بظهور رسد سختی نارد میشود و ماول
 این کسی را حق تعالی از انستنا نموده باشد و همچنین کسی که خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند معلوم است
 که در حق الهیبت جناب حق تعالی و رسالت ماب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تسک بانها امر فرموده اند
 و تخلف از ایشان استوجب هلاکت و خلود نارد و انسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین و انصار را
 از انستنا نموده باشند و ایضا وضع احادیث کثیره برای صحابه علی رغم الهیبت نبوی معلوم است و در کتب
 ایشان مسطور و احادیث ذم صحابه خبر از ارتداد ایشان و اظهار عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب و سبب
 ان محکمه بودن بنار از جمله احادیث مجمع علیها بدون هیچ دران شباهت شبهه باشد پس عاقل چگونه با وجود
 این و بن ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که با اقیس معلوم است که از ایشان بظهور پیوسته تاویل
 و دراز کار نموده دست از متابعت الهیبت بردارد و بهر چه چنین تکلفات مینماید چرا بنا بر آیات مدح
 مومنین و نماز گزاران قرآن از وسط امت بودن خوارج را مجتهدین دانسته اقوال و افعال ایشان را
 حل بر خطا اجتهادی نمیکند قال الناصب علیه علیه مقدمه بهفتم مرد با ایمان که مرکب کثیره

شود یا بسبب غلط فہمی و شبہ فاسد صدر امری شفیع گردد و اور العن سبب عاجز نیست بچند دلیل اول قوله تعالی
 فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر الذنوب للمؤمنين والمومنات وقاصده اصولیه تفاتیہ است
 کہ الامر بالشی نھی عن ضدہ پس حق مؤمنین فاسقین کہ محتاج باستغفار ایشان اندستغفار مامور بہ است
 و لعن سبب عامی بدور حق انہا ضد استغفار پس منعی عند باشد و لہذا در آخر نماز بعد از تشهد در دعا یا ثوب
 استغفار برای مؤمنین و مومنات در پنج وقت شروع شدہ و دعا بدو لعن کہ دور افکندن از رحمت اللہ
 مقابلہ با امر شریعت کردن پس اہم باشد دوم الذین یجلمون العرش ومن حولہ بسجود جملہ
 ویؤمنون بہ ویستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کلشی رحمة و علما معلوم کہ ملائکہ ملائکہ
 عرش باستغفار مؤمنین مشغول اند و بدیہی است کہ مخالف مقربان حضو در جناب پادشایان عرض کردن
 موجب خضیض پادشاه و ناخوشی مقربان ان میکرد و العیاذ باللہ سبب انکہ شفاعت انبیا برای اہل کبارہ
 تابست پس صورت لعن دعا بد مقابلہ و معاندہ با پیغمبر خود و جمیع پیغمبران لازم می آید و العیاذ باللہ
 چہارم اہیہ و الذین جاؤا من بعد ہم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
 بالايمان لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک وف رحیم معلوم شد کہ شان متاخرین است
 ہمین است کہ عامی مغفرت سابقین نمایند و از کینہ و بغض انہا احتراز کنند و ہر کہ خلاف این کند گویا حق
 و دین تلف کردہ باشد و العیاذ باللہ پنجم انکہ موجب محبت دوستی ایمان است کہ در فاسق موجود است
 و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پسین علاج آن آفت زودہ ہمین است کہ از الہ اثر فسق از و نمودہ آید و از الہ
 اثر فسق را دور طریق است در حالت حیات امر معروف و نھی عن المنکر و عطا و نصیحت و اقامت حدود و تعویذ
 و بعد از موت دعا مغفرت و صدقات و فاتحہ و درود و بدیہی است کہ چون شخصی از برادران شخصی صبر
 بتلاش علاج او باز الہ اثر مرض میکند نہ بقتل و از باق روح چنانچہ در حدیث صحیح وارد است لعن المؤمن
 کقتلہ یا کہ معنی لعن ابعاد از رحمت و تا وقتی کہ در و ایمان موجود است بعید از رحمت نتواند شد پس
 لعن حقیقت سلب ایمان او خستن است و سلب ایمان موجب ہلاک ابدی است بھزاران وجہ شدید تر از قتل
 انکہ وجو علت مستلزم وجو حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم پس مؤمن فاسق ایمان کہ صفت روح است
 و موجب قتی و محبت دائم است بدوام روح پس وجوب محبت او دایم باشد بدوام روح و فسق کہ عمل بدیہ
 است اہل است بزوال تعلق روح با بدن پس جہات فسق کہ بغض و عداوت و سب و تحقیر و اہانت

نیز بعد الموت زان کرد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و امرشست متعین باشد لا غیر و لهذا در حدیث
 صحیح واردست که لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قد موات و در حق مومن فاسق حکم توبه
 دارد و درین باب که عمل بدر امتقطع میکند فرق نیست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو میکند
 و چون عمل بدر منقطع شد محض ایمان مذکور مقتضی جواب محبت هفتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت
 فرموده است قوله تعالی و وعد الله المومنین المومنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين
 فیها الا که در سوره توبه واقعست پس لعن من تعذیب و خواستن از خدا حکم کردن بر خدا بانکه وعده خود را خدا
 کند و خلاف وعده در حق او تعالی محالست قوله تعالی و الله لا یخلف المیعاد پس طلب محال هم شده شود
 هم بنهایت انجامید قوله مقدمه هفتم مرد با ایمان اگر مرتکب کبیره شود یا بسبب غلط فہمی شبهه فاسد
 امری شنیع کرد و او را لعن است بچند دلیل آخر اقول مخفی نماند که ناصب صد اوت بیغم غلام و زعم
 باطل خود اثبات ایمان پیران خود کرده میخواهد اعتذار نماید از آنچه از ایشان بوقوع آمده از افعال قبیح
 و اعمال شنیعه و از آنچه بیان کردیم معلوم شد که ایشان از اول ایمان شده اند بر فتنه تسلیم عملی که از
 ایشان صادر شده باعث خلود فی النار و خروج از ایمان گردید و کما مر غیر مره قوله اول قوله تعالی فاعلم
 انه لا اله الا الله و استغفر لذنوبك و المومنین و المومنات اقول استدلال باینکه آیه وقتی
 درست میشود که ایمان ایشان بثبوت رسد و الا فلا و مع ذلک که از دو امر لازم میاید یا فقر شیخین یا
 لعن بودن آنها با وجود ایمان بیان آن نیست که از حدیث فاطمة بضعة منی مراد آنها فقدان ذانی و
 اذانی فقدان الله ثابت میشود که هر که فاطمة را اذیت رساند خدا و رسول او را اذیت رسانیده و
 هر که خدا و رسول او را اذیت و از او رسانیده مستحق لعنست کما قال الله ان الذین یؤذون رب الله
 و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا و شبهه است که ابو بکر و حضرت
 فاطمة را اذیت رسانیدند حتی حضرت فاطمة با او شان هم کلام نشدند تا وفات یافتند پس با اقرار این
 بخروج بکبرین از ایمان بودن ایشان در زمره ملعونین یا احتراف نمایان مومن نیز مورد لعن میباشد و بعد
 ازین و چیز کمی را اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن با لعن فوج که دوم الذین یحملون العرش
 و من حوله تسبحون حمدا بحم الخ اقول در نزول آیه سابقه و ما بعد آن که ناصبی گردنموده در حق
 مومنین ربیبی نیست لیکن کسانی که خدا و رسول را اذیت رسانیده مورد لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة

و الاخرة و اعد لهم عذابا مهينا كشته و از ايمان خارج شده اند از مورد ايات مسطور و بيرون كشته اند
 قوله سوم آنكه شفاعت انبيا براسي اهل كباثر نباشد آنكه اقول شفاعت براي اهل كباثر و صوتي متست
 كه ايمان داشته باشند اما اگر از ايمان خارج باشند فلا و ايضا كبره كه تركيبان از ايمان بسبب تكاب خارج
 نیز ازین قبیلست كه شفاعت دران نباشد قوله چهارم آیه و الذین جاءوا من بعدهم يقولون
 ربنا اغفر لنا الخ اقول همچنان كه شان متاخرینست كه دعای مغفرت برای مومنین سابقین
 نمائند همچنینست شان ایشان كه لعن كند و نیز اسی جویند از كسانيكه خدا ایشان را لعن كرده و برات
 قال الله تعالى لئن لم ينته المنافقون الذين في قلوبهم مرض والمرجفون في المدينة
 لنغرينا بهم ثم كلا يجاؤونك فيما الا قليلا ملعونين اينها ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلا
 و ظاهرست كه مراد حق سبحانه تعالی از الذين في قلوبهم مرض و المرجفون في المدينة دو طایفه
 بودند كه احكام مسلمين برایشان جاری بود في تفسير الكشاف الذين في قلوبهم مرض قسم كذا في
 ضعف ايمان و قلة ثبات عليه و قيل هم الزناة و اهل الفجور و المرجفون فاسر كذا في
 باخبار السوء عن جهل یا رسول الله فيقولون هم مواتلوا و جرى عليهم سر كيت كيت
 فيكسرون بذلك قلوب المومنين انتهى پس كسانيكه با وجود ضعف ايمان و صدور فجور و كبر
 و عذابا متناهی شدند آنكه از اهل ايمان نداشته باشند یا بعد از ان بسبب مری براتب اشنع از قلوب
 ايمان خارج شدند بطریق اولی از زمره ملعونین و جمله ملعونین خواهند بود و نیز آیه لعان كبر و جاحیه
 ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين مجوز لعنست بر كاذب كوايمان داشته باشند و ايضا قوله
 ان الذين يكفون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك
 يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون اگر چه مورد این آیه دیگران اند لیکن معلوم میشود كه كتمان با ازال
 موجب لعنست و اگر چه اولئك يلعنهم الخ در صورت خبرست لیکن در معنی امرست مثل قوله تعالی
 و المطلقات يدوجن بانفسهن ثلثة قروء كه در صورت خبرست و در معنی امرست و ايضا
 صد الاية عند الخالف موفق بن احمد المكي ثم الخوارزمي اخطب خطباء خوارزم فيها
 مر المناقب في حديث طويل الذيل مرقون رسول الله لعن ابن ابي طالب اتوا الضعفاء التي
 في صدر رمز لا يظنها لك الا بعدك اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون هر كس

که بعد از پیغمبر خدا چه سلوک بحضرت امیر المومنین کردند و از زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مومنین
 شده اند که بر اینها لعن کنند **قول پنجم** آنکه موجب محبت **الخ اقول** بلی بعضی از اقسام فسق که بد تشبیه
 کرده چنانست که قابل علاج است و باز آنکه اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسق
 بمشابه ضریت که اگر در شخصی عارض شود و پیدا کرد و علاج پذیر نمیشود بلکه اگر با اصحاب معاشرت نماید
 سرایت بمناید پس در چنین حالت که از بر ریاس و خوف سرایت بد دیگران باشد نزد عقلای اخراج او از ملبه
 و تبعید او از اصحاب مستحسن بلکه واجبست همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخی از قبیل فسق لشوخته بود
 و ناصب عداوت چون دلیل عقلی نیافت باشد و تشبیه اکتفا نمود لهذا ما هم به تشبیل اکتفا کردیم و الا حکم
 امثال این چیزها از واجب محصلین نیست **قول ششم** آنکه وجود علت مستلزم وجود حکمست و زوال
 مستلزم زوال حکم **الخ اقول** این کلام نیز مثل سایر مخرجات و حملات است و وارد میشود بر حکمای
 اینکه بمقتضای ثبت العرش ثمة انقش اول ایمان اصحاب ثلثه باثبات باید رسانید بعد از این باین
 افسانه پیروده ترغم باید نمود زیرا که دینستی که مسلک امامیه درین باب نیست که اصحاب ثلثه از اول امر
 ایمان بهره نداشتند و یا داشتند لیکن بسبب تفویت بعضی از شرائط ایمان بهره گردیدند پس این کلام
 قووقتی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل برهان برایشان ایمان ثلثه باثبات
 رسد و دینستی که این از جمله ممتنعات است و نیز در تکلیف نیست و آخره مطلقا در تکلیف نیست پس
 کسی درین در احوال حسنه بجای آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی که اعمال ستمیه
 و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس مراد تو از زوال فسق بزوال تعلیق روح
 باین بدن یا زوال نیست باز و ال اثر و بال آن یا مجرور زوال فسق ثانی مسلم لیکن برای مخالفت نمیشود
 و بر تقدیر اول مع عدم مطابقته لنفس الامر ناقض لقوله الا فی ایضا **قول پنجم** پس وجوب است
 که بعضی عدلوت است و سبب تحقیر و امانت است بعد از موت زائل کرد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت
 امریش است متعین باشد **الخ اقول** پس این کلامست که هیچ معنی ندارد و موی این قول خود ناصبست
 که در بابی ق میان ق به و موت نوشته که توبه عمل سابق را نیز می کند و موت عمل سابق را می کشند پس معلوم
 که بعد از موت پالی عمل ستمیه برگردن حامل آن خواهد ماند **قول ششم** آنکه حق تعالی محض ایمان و عده جنت
 فرموده است **الخ اقول** این نیز مثل کلام سابق شده و طست به ثبوت ایمان قد ثبت بطلان

و ایضا از دو حال بیرون نیست یا اینکه در ایمان تنها اظهار کلمه توحید کافیست یا اینکه مشروط است بشرايط
بر تقدیر اول پس معلوم نیست که ابوهریره در وقتی که امثالاً لا اله الا الله قال النبوی نوید بند آمدن قال
لا اله الا الله دخل الجنة میان معین و رداوه خلیفه ثانی چیرا او را زنده و پاس دست خدا سو
او نموند و بر تقدیر ثانی تا وقتی که ثابت نشود که متنازع فیهم با وجود اظهار شهادتین عمل بشرايط انتم
پس حجت تو از معرض اعتبار ساقط باشد قال الناصب علیه السلام مقدمه ششم از رد کی اعتبار
امور دنیا در میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده و بهر دو جانب سبب آن از رد کی هرگز از درجه
نیفتادند و مستحق تحقیر و اهانت نکشند مثل آنچه میان حضرت یوسف و برادرانش جاری شد و ما را غیبه این
همه کس را تعظیم یا کونیم چیزی دیگر جائز نیست و ازین بابست نزد شیعه آنچه در میان امام زاد یا بنابر امامت
اختلاف واقع شد که ایشان نیز تعظیم هر یک را ندارند هر چند بعضی از برادران ائمه مطلق انکار امامت و زین
پس و چنانکه شیعه برای تعظیم همه امام زادها که در میان انصار زیاد از یک معصوم نخواهد بود و با وجود این طرف
مقابلش را معذور دانند و بکنند او بلکه او بلکه بفسق او نیز اعتقاد ندارند همان وجهی است که تعظیم همه متعلق
رسول از صحابه و از واجد الهیت بکار میسرند و بهر دو جانب را معذور میدانند و ملاعبه ائمه صاحب اطهار
بنا بر وقت نظری که فی الجمله دارد برین وجه متنبه شده و منع مطلق را برای کافی ندیده اخلاص نتوانست نمود و بطریق
الایراد نموده و در دفع او کوشیده با این طریق که گفت و اینجا شبیه است که بر اینصفت لازمست صورت
شبیه باقی که دارد ذکر کردن اشاره بدفع آن نمودن اگر کسی بگوید که میتواند بودن که و شخص از برادر با او
جماعه مقبول درگاه الهی باشند و در میان ایشان بسبب شبیه و شک و خطای که در امری واقع شده باشد نزاع و بخشی
بهم درین صورت ما را نمیرسد که هیچ یک از طرفین با طعن کنیم و تعرض بد گفتن نمایم و جوابش گفته که این صورت
مفروضه اگر در سائر الناس از صلحای امت که جائز انخطا اند واقعست محتملست اما درین مقام که سخن در این
که یک طرف مقابل معصوم با دیگری جائز انخطا جائز نیست پس اینصورت را بر صورت مذکوره قیاس نخواهد کرد و
طرف محاصره با یکدیگر را بر نیستند که یکی معصومست و دیگری جائز انخطا و چون معصوم احتمال خطا ندارد و بطریق
دیگر که از برابر باشد ناحق آزرده نخواهد شد و چون طرف دیگر که جائز انخطا است اگر بنا بر شبیه و لیالی نسبت معصوم
آزرده شده عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد شد که محبت در حایت تعظیم معصوم منحصص شده
پس شبیه او اعتبار ندارد و همچو شبیه ابلیس در عداوت آدم و اولادش که بسبب آن شبیه معذور نیست

کلامه در بنجواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم در میان هر دو معصومین که ما هم از ردی که
 پیدا کنند و چون هر دو طرف معصوم اند کجا ابله پس و کجا آدم و در صورتی که از هر دو طرف معصوم
 ما هم نتوانیم نشانی نماند و اطلاق حق یکدیگر کنند از کتاب اما سید اشکبار بسیار بر آریم اول مناقشه
 حضرت آدم بابت رفع منزلت حضرات ائمه برتر است خود و مخالفت و حسد آنها نمودن و
 بیافای ملائمت آنها ندانیدن یا وجود نفس الهی چنانچه در مبحث نبوت بتفصیل گذشت دوم
 از ردی که حضرت موسی و مارون و تخفیر و امانت بگرفتند ریش مبارک ایشان و کشیدن ریش
 سر ایشان که مخصوص حق است به چکس را جامی انکار آن نیست سوم در سحر المناقب که کتاب
 معتبر شیعه است از مناقب اخلاص خوارزم در سبب تشبیه و تمثیل حضرت مرتضی با یونان
 نقل کرده که حضرت رسالت سجاد حضرت زهرا را آمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمودند
 که این عم من کجا است حضرت فاطمه گفت میان من و او مغایرتی واقع شده از جهت
 بیرون رفتن و اینجا قبوله نگرفته اندگاه و حضرت در مسجد شریف برودید که جناب مرتضی
 بر پرده خفته و سر روی آنجناب خاک آلوده شده فرمود که قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب
 و این صحیح بخاری نیز آمده است کلامه چهل و یکم آنکه ابو مخنف لوطی بن یحیی از و
 که از عمده اخبارین امامیه است از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان بیدی الکرامه
 لما فعله اخوه الحسن صلح معاویه و يقول لو جاز الفی کان احب الی ما فعلنا فی
 و این صورتهای اگر از ردی که هر دو جانب بر حق باشد اجتماع نقیضین لازم آید و اگر یکی بر حق باشد
 و دیگری بر باطل عصمت آن و یکبر بر هم نشود و هو خلاف المفروض پس معلوم شد که از ردی که
 معصوم نیز دو قسم میباشد یکی آنکه از راه تعصب و عداوت بود چنانچه بر یزید حبش را با ابلهیت
 اظهار بود دوم آنکه بمقتضای بشریت باشد یا بنا بر دلیل که با و ظاهر شده باشد چنانچه حضرت
 سیده الهی را با حضرت مرتضی بود یا حضرت موسی را با حضرت مارون بود یا حضرت امام حسن
 با حضرت امام حسین بود و این قسم از ردی که معصوم که بنا بر مقتضای بشریت یا ظهور و دلیل باشد هرگز موجب
 فسق طعن نمیشود و تا در عصمت خلل افتد و چون این قسم از ردی که عصمت معصوم خلل نکند در عدالت و تقوی
 خلل نخواهد بود و بطریق اول آورده بچوب این مشغول شده اما تقریر رسول نبوی را کرده که جویش چیزی تواند داد و در حق

که گفته اگر کسی گوید که شاید حاکم را بر ابرار مرصی ریا اصرار بحال مسلمین را خواسته باشد که قمر رد بهند آن امر
چون نسبت به جماعه اهل البیت بی صرفه بود ایشان مقتضای انسانیت و آنکه آدمی مجبوس است که فقر و غلبه
خود را خواهد از آن جمله ابرار از رده باشند و اظهار از روی کرده باشند و در کلام اهل بیت سخنان مشعر
بعدم رضا از بخت واقع شده باشد و از آن طرف مطلقاً بخش و عداوت نبوده باشد و جواب این سوال را
در کلام طویل داده که صاف نیست که چون حضرت امیر مقتضای آیه تطهیر معصوم است و اصل تحقیق
تشریح نشاید تا بر خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با سجد و بی‌پروا حال صلحی است باشد و خود را
در این جواب نیز بچند وجه خلل است اول آنکه حضرت زهرا نیز مقتضای آیه تطهیر معصوم است و علی بن ابی طالب
حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم پس شاید که این اشخاص بر خلاف حق مخالفت معصومین
نمایند پس باید دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احدی را بنابین معصوم نباشد
دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب پیدا شود و گاهی در صواب خطا که نظیر
در حق مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق و در هیچ جانب نیست اشتی کلام المخالف قوله مقدم
از روی با اعتبار امور دنیا میان بزرگان با هم بسیار وقوع آمده الی آخره اقول اعتقاد
علمای شیعه از متقدمین تا آخرین در امثال این امور نیست که اگر کسی از امام زادگان یا امام در مقام انکار
امامت باشد و تا دم آخر بر همین عقیده فاسده باشد و توبه نکرده باشد و ملماً فخلد فی النار است همچنین
در امور دنیا اگر امام را از رده کرده باشد امام عفو جبریم او فرموده باشد یقیناً محل لعن طعن است ما بر او
حضرت یوسف پس قریب آن طعن است باینکه حضرت یوسف عفو فرموده قال الله نعالی حکایه عز یوسف
لا تنوب علیکم الیوم یغفر لکم و هو ارحم الراحمین و اما امام زادگان پس اخبار و امام و بیت
انها مضطرب و متعارض است و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نیست لهذا از نامه انفتاح ایشان بازمانده ایم
خلاف ثلثه که بتواتر از احادیث صحیح متواتر از اذیت رسانیدن ایشان در جات طلمه و حسرت امیرالمؤمنین
و عفو فرمودن ایشان را ثابت و بیاری هر یک از ائمه و احد بعد از احد از ایشان متحقق است و از
ضروریات مذهب شیعه است که هر که منکر امامت یکی از ائمه باشد فخلد فی النار است اگر چه طبعی و باطنی باشد و لکن
حدیث مانند کلینی و من لا یحضره الزین احادیث مملو از من سنا و فلیوجع انیمها و ابضا و جهی که نواصب بر
تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیمبر مطلقاً ولایت نداشته و امانت و تحقیق و سب و لعن

بود و چون با وجود این که عم رسول خدا بود مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بری بر سر فرق از شش هفت
 صد و نود و اندر پستیده نماند که از جمله مسلمات میان اهل اسلام است که آنچه از امور صحابه با اولی قطعیه
 است باید شد اگر قطعی الصدوق باشد تاویل آن نموده موافق قطعیات می سازند و اگر قطعی نباشد گاه است
 که نیز بنمایند و گاه بعد تسلیم و اول می سازند و از بن بیل باید انکاشت اینک سرکار بدلیل قطعی عقلی ثبوت
 رسید که حق سبحانه و تعالی جویم مکانی نیست آنچه از سمعیات مثل قول حق تعالی لا اله الا الله فوق ایدیم و جاء به
 و الملک صفا و سخن اقرب الیه من جبل الوردی می باشد تاویل مینماید و همچنین است
 حال تاویل ایت جبر و اختیار که یک از مجرّه قائلین بالا اختیار و اول می سازند و علی هذا القیاس و تاویل
 اهل اسلام است خصوص ایتی را که دلالت بر صدور گناه مطلقا از انبیای قبل بعثت و بعد از آن میکنند
 اگر سمعیات معارض قطعیات نباشد و چیست حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب و سنت از معارض
 نیست ساقط میشود و ارسال سل و نصب امام عا که از فائده میگردد و هر گاه این دانسته شد پس طریق فقه
 مرضیه اثنا عشریه را و هم استدلال و مکرر در باب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواهد
 اصناف انبیاء باشند و خواه اوصیا اگر بر تبه قطعیه صدور رسیده باشد تاویل نیست بطرف یکی از
 وجوه رسیده من الزام الله من قبیل قوله الاولی و التنبیه للغیر چنانچه با اتفاق اهل اسلام
 محمول است بر آن منازعت ملکین نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم و غیر معصوم باشد
 پس تا و خطا حلا علی الظاهر که اعرفت جز با طرف غیر معصوم خواهند نمود بعد از اینکه وایت نزاع
 بر تبه صحت رسیده با و معتمد اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی امامت وصی باشد و یا از قبیل جرح
 و قتل ایشان و یکی از احفاد ایشان باشد و یا از قبیل غصب حقوق ایشان باشد و ایشان همیشه
 بطاعت و بطاع جبرتا بعد می از دست او قتل نموده باشند و او برین عداوت مرده با و این همه
 امور بطریق قوایر پیش ایشان به ثبوت رسیده باشد شبه نیست که درینصوت تبرهنمودن از و و لعن کردن
 بر او از جمله عبادات می انکارند از او مکمل ایمان خود می شمارند و درین باب باز ایشان به حوجه صریحی تا
 گویند احکام خاتم النبیین باشد مثل ابی لب و غیره چه جا آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از نبی نیم و نبی
 که قول قبائل عرب بوده باشد چنانچه ابی بکر و عمر چون بنای گفتگوی ناصب بر اصول و تفسیر و احکام
 است و مجعلی از اصول ایشان بیان کرده شد تا با الکلمه تشکیکات ناصب عداوت اهل بیت که از لعین

معین و امام المشککین عن اب عن جد بوراثت باورسیده از محل اعتبار ساقط گردد و قوله اول مناقشه
 بابت رفع منزلت حضرت ائمه بر منزلت خود و مخالفت حسد آنها نمون الخ اقول اگر چه بعد از کتب قیامه
 کلیه افتامید یافت احتیاج این نیست که انسان باز در توضیح جواب چنین شبهات خود را مشغول سازد
 لیکن نظر باینکه مباد بعضی از جهالی اجمال را حاصل بر عجز نمایند گفته می شود که این حرف تو برای تعوی
 مفید می افتد و که اول باثبات میرسانیدی که اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون
 این بالاتفاق باطل است پس هیچ وجه برای تو غیر از ندامت نمره ندارد زیرا که دانستی که قاعده محمد
 مقتضی اینست که افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاهر خود باشند و همچنین آیات و احادیث
 و قول صحابه که در مذمت آنها وارد شده بحالها بدون تصرف و تاویل واجب العمل بخلاف آنچه از اخبار
 احادیث و آیات ظنییه الدلالة که برخلاف مقتضای عصمت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد که
 آن بالضرورت ماول و یا مطروح خواهد بود چنانچه بالاتفاق علمای اهل اسلام قاعده مقرر است که
 آنچه از آیات و احادیث که برخلاف قطعیات و دلالت داشته باشد یا می اندازند اگر قابلیت آن داشته باشد
 و الا ماول میسازند و هرگاه این موضوع پیوست پس روایت حسد حضرت آدم یا حوا چون از قبیل اخبار
 احادیث میتواند شد که اصلاً اعتنا بان نکنند یا اینکه بگویند که حسد ماول که آدم بمقتضا آن عمل نماید از
 قبیل ترک اولی است عموماً یا برای انبیا خصوصاً و یا اینکه بگویند که چون این حسد در بهشت و یا در عالم
 ارواح بوده و آن در تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها دران عالم از انبیا ممتنع نباشد و یا
 اینکه بگویند که آنها را عبطه شده و استعمال حسد بران مجاز گردیده و الله یعلم قوله دوم از روگی
 حضرت موسی حضرت هارون و تحقیق و امانت بر گرفتن ریش مبارک الخ اقول اول این که اصلاً این
 ندارد و بخصوص غضب و آن روگی ایشان و بر تقدیر تسلیم چرا نمیتواند شد که از هارون ترک اولی صادر شد
 و موسی چون مطاع لازم الاتباع هارون بود میرسد او را که بران ترک اولی مواخذه نماید آیا
 که او را میرسد که بمقتضای حدیث نبوی و اذ ابلاغوا عشر الاطفال اضرب تاویب نمایند بر سر
 نماز که بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد که این تاویب که از موسی در باب نماز
 بعمل آمد که هارون ترک اولی نشده باشد از قبیل ترک اولی باشد هر چند از دیگران در حق نبی حرام
 نمی آید که اگر کسی بکشد المومنین و وجه رسول خدا بران ترکها که ابو بکر گاهی طباچه و گاهی لکڑ

سواد بی مثل ابی بکر بن خود لا اقل حکم بفسق نموده می شد و از بزرگی ابوبکر چیزی نکاست و قس الامور را خ
 علی لک قوله سوم آنکه در بحر المناقب که کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزمی در سبب تسمیه و تگنیه
 حضرت مرتضی که باب و تراست الحاق قول ظاهر ناصب بن عم باطل خود اخطب خوارزمی را از علما و روا
 شیعه می انکار و داین بن عم و ظاهر البطلان است چنانچه علما باین تصریح نموده اند پس صلاحیت ندارد
 که با آنچه از کتاب او مسطور باشد بر شیعیان احتجاج نماید و شیعه که از کتابهای اهل تسنن نقل مینمایند بنا بر
 الزام است با جمله قطع نظر از آنچه گفته شد و آیات مکتبی بودن آنحضرت بابی تر از کتاب صحاح و غیر صحاح
 ایشان و همچنین در کتب امامیه مختلف وارد شده پس آنچه از بحر المناقب نقل نموده متیقن الوقوع نباشد و
 تقدیر کمی باشد پس جوابان قبل ازین تفصیل گذشت و هم چو لای که در باب موسی یار و ن گفته شد همان جواب
 اینجا هم میتواند شد کما لا یخفی قوله چهارم آنکه ابو مخنف لوط بن یحیی از موسی که از عمده اخبارین امامیه است
 از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان یبک الکواحه لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة
 و بقول الحاق قول ابن ابی نعید معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیز که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند
 این عبارت گفته ذخرها ابو مخنف لوط ابن یحیی فی کتاب قعة الجمل و ابو مخنف من المحدثین
 و منیری صحة الامامة بالاخیار و لیس من الشیعة و لا معد و اما مرجعها انتهى و تقدیر
 تسلیم میگویم قبل ازین بوضوح پیوست که هر گاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیه باشد لابد است که با طرح
 کرده شود و یا ماول پس روایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل اعتبار
 ساقط باشد اما اولاً پس بجهت عصمت و ثانیاً بجهت اینکه پیش امامیه مقرر است که هر یک از جناب ائمه
 با آنچه مامور بوده اند کرده اند پس امام حسین چگونه بر مصاحبه امام حسن که بان از جانب خدا و رسول خدا
 مامور بودند زبان طعن می کشادند و ثالثاً بجهت آنکه جناب امام حسن محل احتجاج و عذر مصاحبه باطل
 واضح و جواب آن مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین چگونه عذر آنحضرت را قبول نمیزمودند و رابعاً بجهت
 آنکه هر گاه این مصاحبه و بیعت معویة یا تقدیر پیش امام حسین قبیح بود چرا خود با او بجهتک پیش نیامدند
 و عتقه مصاحبه و بیعت و بعد التیاء و التی میگویم که کبریات معترض بیان آمد که امامیه را بنای تبار بر صحاب
 ثلثه و احزاب ایشان منحصر از کی نبود بلکه هر که منکر امامت ائمه اثنا عشر باشد امامیه بر او عین میکنند و همچنین
 شخصی را که منکر یکی از ضروریات مذہب امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی را که منکر

یکی از خبریهات اسلام باشد قوله در حدیث تقوی بالاولی محل نخواهد بود و هو المذاهب و صحابه کرام را که با حضرت
حضرت زهرا در باب فقه که خیره از رویه ها بود وقوع آمده از همین دلیل بود و این قول مردود است باینکه اول حدیث
و تقوی کفر فرج ایمان است مع اصل ثابت باید نمود و دوم آنکه با ثبات باید رسانید که میان معصوم مخالفت میباشد
چه امامیه این را قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال بدان ذکر نمودی مقدوح است چنانچه دینی مخالفت و صداقت
بلکه محاربه میان اصحاب ثلاثه و عائشه و طلحه و زبیر با جماع ثابت است سوم آنکه با ثبات باید رسانید که مخالفت ابو بکر
و عمر و عائشه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده و الهادیان
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آن که از زبیر و ثکلی باشد مضر بصحت نباشد و بعضی از انواع آن مفسد
و کفر بود و این چنانکه در عین عقل باطل است چه ما میدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب
امام حسن با امام حسین موسی مارون بر تقدیر تسلیم و التزام مالا یلزم مثل مخالفت ابی بکر است با عائشه وقت
طیایحه و لکنون بلکه کمتر از آن مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عائشه نبود و بالضرورت و الهادیان
که امام جعفر باقی از این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکر است با عائشه مخالفتی که منجر شود بکشتن بعضی از غایب
نفس نبیه برادر آن حضرت باشد و او بگوید که بچه جرم خون سلمانی را سلال میدانید و کسی مطلق اعتبار با او
نکند و همچنین بخت بجای رسیده و سرور و آراء بعضی سول در حالتی که آن بعضی و ضعیفی زبیری بالاتفاق
رسول و در خانه باشند برای گرفتن حجرت یکدیگر بمنزله هارون و قاضی باشند همه جمع کنند تا خانه و ما
بسوزانند و باز باین اقتضای نامه آنچه رسول خدا بصدقه خود که حق سبحانه و تعالی بر پاکیزگی و عصمت گواهی داد
و جناب نبوی در حق او سیده فساد عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه مریم بنت عمران بایستادگی آن بالاتفاق
بوده عطا نموده باشد یا میراث باور سیده باشد بچهارم و زبیر و غلبه ستانند و آنرا از مقتضیات جهاد
خود قرار دهند و او را بر تبه مکرر سازند که از دنیا از ایشان آنزده و غصبها که برود و عهد نماید که البته پیش
در سول از آن با تظلم نماید و همچنین بخت بجای رسیده که با کسیکه بالاتفاق پیغمبر خدا و حق او فرموده باشد
حرکت عربی علی مع الحو و الحی مع علی محاربه نمایند و در قتل کردن او هیچ وجه قصور نسازند
از جمله اجتهاد شمارند و کسی بوی هم ترسد که این حرفها را شیعیان از پیش خود می یافند بلکه برایت پاره از
آنچه گذشته در کتب معتده سفیان موجود است اگر خوف تطویل نبود تفصیل با ذکر اسامی کتب و راجعاً
این مذکور شده بیان مینمود و اگر معذرتی شکی و شبیهی با رجوع نماید بکتبی که محمد شریف و توفیق با کمال

بسط و تفصیل و با دلایل و براین جا ضمیمه شد تا به نایب ما می رسد و ان بمنصه ظهور رسیده و اسد الهادی علی
 حواله دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب نیز پیدا شود و گاهی هر صواب خطا که نظر به دلیل و حق
 مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست اقول پوشیده نماند که اگر دو کس باشند یکی از آنها یک
 مندوب بجای آورد و دیگری ترک نماید این را محکس تا حال تعبیر بجای گفت نموده و لکن تذکره عذر الله فقول
 اگر تمنا می بود که ثابت نمائی که مخالفی که میان اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و اصحاب صفین میان این اصحاب
 علیه السلام بوده مثل فعل مندوب ترک نیست هر چند نوبت بابا حاکم است و بلکه نوبت با محاکمه و تفسیر
 و تبرئه رسیده باشد پس باید که دلیلی بر نفائی برین بسیار و هر گاه این اثبات سانی بعد ازین بر ما
 واضح ثابت نگردد که این اباحت سفک و لعن طعن مندوب مثل اباحت خوارج و اصناف مشرکین و غیر
 مسلمانان نیست بلکه آن حرام است و این مندوب عهدا و نهستی که باز در عالم تقدیر برای قهره خیر از خا
 و خاصه بودن نیست چه مراد تو وقتی حاصل می شد که بنا بر قواعد امامیه اصحاب مستحق لعن نباشد و این امر
 چون از ممانعت است این نمودی محال را بگویم خواهی و قال الناصب علیه السلام مقدمه من هر قافل
 چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید یقین می داند که در اوقات بسیار او را سب
 و اذیت می دهند یا بسبب و عداوت غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم می بیند و می بیند
 آن حرکتی و کلامی از وی می آید و در بعضی اوقات این غفلت میسر میماند و در بعضی دیگر زود متنبه شده و معاذ
 خود خود میکند و این از لواحق بشریت است که بنی خیر بنی و معصوم و خیر معصوم و ولی غیر ولی و غیر
 عالم و محیط است اینقدر هست که انبیاء را از پیشگاه حضو خداوندی زود متنبه می سازند و در غفلت
 نمی گذارند و دیگران را این تنبیه قریب لازم نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیمبریات و
 روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی چون از شجره ندای انا اسد رسید و یقین معلوم فرمودند
 که تجلی الهیت که کلام میفرماید و امر بالقای عصا میماند و در ین حالت اصلا خوفی و خطره از هیچ مخلوق
 نباید کرد که حضو قادر و الجلال و حفیظ با کمال است باز چون عصا خود را بصوت مار متحرک دیدند
 بی اختیار فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف این
 کلامی الهی الم رسولون و هم وقت مقابله بسا حرا و فرعون که بموجب عده صادق الهی یقین
 که مار علیه بر این ما خواهد شد قوله تعالی یا ایها النما و مرا تبعکم الغالبون باز چون این حرا

ساحران بهیبت مجموعی سنا و عصا پارا انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خود در دل
 حضرت موسی بزمید قوله تعالی فاوحی فی نفسه خیفه موسی قلنا لا تخف انک انت الاهی سوم
 در وقت مراجعت از طور و اطلاع بر کوسا که پرستی قوم خود و کمان آنکه حضرت بارون در نی عن المنکر دانایان
 بدعت تقصیری فرموده باشند و ثوران غضب حقانی برین کار افتد راستیلا غفلت شد که اصلا بخاطر ایشان
 که حضرت بارون معصومست و پیغمبرست و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و مداهنت درین امر عظیم چه قسم خواهد
 چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب دیدن
 عهد بخاطر ایشان مانند و یا نکایش. پیش آمدند تجم حضرت ابراهیم با و صفت انستین کفر قوم لوط و تدعا
 عذاب بر آنها و اعتقاد آن که حکم الهی نتوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نهادند قوله
 تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروح وجاءته البشیرة بحد لنا فی قوم لوط ان ابراهیم حلیم
 اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم هو ایتهم عذاب غیر
 و د ششم آنکه حضرت پیغمبر در مسجد منسوبی متکلف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز از مسجد بدر
 و مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجه مطهره آنجناب بر آریارت ایشان آمدند تا مدت دراز نشستند و خواستند
 که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا
 دو کس از زمره انصار که اهل ایمان اخلاص بودند در اثنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب زنی همراه ایشان
 است یک سو شدند و خواستند که زود گشته روند آنجناب بایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این زن ^{صغیر} ^{معتق}
 یعنی زوجه من است انها عرض کردند که بار رسول الله سبحان الله از ما چه توقع بود که چه کمان میکردیم آنجناب
 فرمود که شیطان دشمن آدمیست ترسیدم که مباد در دل شما ظن فاسد و گمان بد القا نماید پس معلوم شد با وجود
 اعتقاد عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب یدر این حالت که نسبت با عامه مناس محل شمت در دل ایشان توجیه هم
 و نب از آنجناب پیدامی شد و منافی با آن اعتقاد عصمت بود و بفرموده آنکه اخبار بن ابی میسر قاطبه روایت کرده اند
 عن ابی حمزة الثمالی عن ابی الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکیا
 علی الحائط و انا حزین متفکرا و دخل علی رجل حسرا و ذیاب طیب التواضع فظوفی وجهی ثم قال
 ما سبب حزینک قلت اتقوت مرفقة ابن الزید و قال انما اتقوت ان یخبر بک عن جمالیت احدی خاف
 علی وجهی قلت لا ثم قال هل رایت احدا سأل الله فله به فقلت لا ثم نظرت فلما رایت احدی

فجبت مرتکب فاذا بقائل اسمع صوته ولا امری تخصده یقول علی هذا علیر دین قصه
 دهنرت نام را این سخن که معلوم هر مومن است بسبب شجاعت خوف غفلت بود تا آنکه حضور را تنبیه کند که بر
 پس اگر مثل این حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت باین بیعت یا بعضی اهل بیت را نسبت بصحابه و فساد
 و از ملاحظه فضائل و مناقب هم دیگر غافل کرده باشد چه عجب که نام سبعا و و چرا محل طعن و تشنیع باشد قوله
 مقدمه هم هر عاقل چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید یقین میداند که در اوقات صلوات
 اقول ان کمال شقاوت و بی ادبی است که انسان را غرض فاسد خود که اظهار بر اوت چند کس از اهل معاصی باشد
 حیل و چاره جوید که اگر تمام شود لازم آید که هیچ یک از اشرار خواه فجار باشند و خواه کفار مستحق ذم و عقاب
 نباشند و انبیا و اوصیا محل مدح و ستایش نمانند تفصیل این احوال آنکه چنانچه مقتضای بشریت و بعضی افعال
 انسان است و در گذشته اند همچنین بعضی افعال مستحق ذم و عقاب در دنیا و خلوت و در آخرت گردانیده اند
 اینجا است که افعال ایشان بعد از این که منقسم میشود بطرف اختیار و اضطرار و اختیار علی ان متصف با حکام
 مشهوره میشود که واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح با و لوازم آثار هر یک از این مدح و ثواب و ذم و عقاب
 و نخواند و مرتب میشود حق سبحانه و تعالی اگر کسی چشم بصیرت داده باشد باید بدیده انصاف بیند و فرق کند
 میان افعال انسانی و تمیز و در میان احکام آنها و حال حرام را مثل حال مکروه و مندوب را مثل واجب انکار و
 مباحات را در پایه خود نگا دارد و تا نشود که حال نبرد و شداد و ابوجعل و دیگر فراعنه است مثل حال انبیا
 و اوصیا که جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بصفت و طهارت ایشان داده و اهل اسلام بر عصمت و طهارت بعضی
 از ایشان اتفاق نموده اند شود و تعیین شرائع و انزال کتب ارسال سل به عبت و بجا کرد و هرگاه این آیه
 شد پس احوال بنظر انصاف ملاحظه نماید نموده ایا حال فرعون و افعال ناشایسته او مثل حال حضرت موسی علیه السلام
 در باب خون از عصا و تخو و لک میتواند شد که هیچ مسکنی تجویز نکند و بگوید که آنچه فرعون میگفت و میکرد مقتضای
 بشریت او را و هوای غفلتی عارض شده که اصلا با وجود تذکار و تکرار متنبه نگردد و همچنین کلام جاری میشود و با
 نموده نسبت حضرت ابراهیم علیهم السلام حال ابراهیم نسبت بنیما محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شکلی نیست که هر که التزام این امر خواهد نمود
 از همه اهل اسلام بیرون خواهد گردید فلا کلام لنا معه و هرگاه چنین نباشد پس کسی که خوف خدا و رسول داشته باشد
 قول بعباد مذہب چنانی بیند و تا مل نینماید که جناب امیر المومنین علیه السلام در معرض تذکار و احتیاج خطیب
 مراسلات و دیگر از اصناف خطابات هیچ دقیقه از دقائق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود این کسی قائل بعدم تنبیه قرار

فرمانت شود و برای منافقان و خفایا وسیله نجات سازد و چاره باب اول که از اشرف عرب بود و در قرآن مجید
 با جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله داشت بذل بهدین نماید و برای خود این سعی مشکور و وسیله نجات بسیار و آری
 پیچ عاقل افعال فاضلین حق البیت علیهم السلام را بعد ازین که جناب امیر علیه السلام در مجالس و محافل و همچنین
 اصحاب و آیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج حقیقت انحضرت نموده با حل غفلت نماید از جمله آنچه فرموده اند که
 حدیث مناشد که در طرق مخالف و موافق تفاوت بسیار است و نسبت تمام آنچه از انحضرت اصحاب و برادران
 نسبت به بر بجا دارد اکتفا ینماید پس باید دانست که روایت نموده است ابو بکر احمد بن محمد بن مرویه در کتاب
 خود و او از جمله اعیان و ائمه ایشان است هم روایت نموده آن با عالمی که ملقب است بصدور الامیه خطیب خوارزم
 در کتاب خود که از بعضی است از امام طبرانی که او میگفت حدیث کرده بر سعید الرازی او گفت که حدیث کرده بر محمد بن
 گفت که حدیث کرده بر ابن سیرین او گفت که حدیث کرده بر حیات بن محمد از ابی طفیل عامر بن اصدقه که او گفت یونس
 در روز شورش و راه که اصوات در میان شورش مرفوع گردید پس شنیدم که علی بن ابیطالب میگفت که مردی
 نمودند ابی بکر را و من قسم خدا او را حق بودم بخلافت و می اطاعت نمودم فطر باینکه اگر من بیعت نکنم و اب
 پر خاش را مفتوح سازم قوم کافر شوند و بعضی از اینها بعضی را بقتل رسانند و بعد ازین چون ابو بکر ازین جهان
 و عمر را خلیفه ساخت من لی بخلافت و دم از او پس شنیدم و اطاعت کردم خوف آنکه اگر اطاعت نکنم کافر شوند
 و الحال شایم خواهد که بچنان بیعت نمایند پس من اطاعت نمیکنم و بدرستی که عمر کرد و انبیا مرا شتم و حج کسان نمود
 فضل مرا و اینها نمیدانند فضیلت مرا خیال کرده اند که من ایشان در فضائل و کمالات و در وجه مساوات ام قسم خدا
 اگر خواهم بگویم یا فضیلت خود او انکم به حیثیتیکه هیچ از عواید عجم و معا هد مشرک نتواند که یک خصلت از خصایص
 مراد نماید و بعد از ان گفت که قسم میدهم شما را ای پیکران از شما خیر از من کسی است که عمر او حمزه بن عبد المطلب
 گفتند فرمود آیا در میان شما کسی است خیر از من که برادر او باشد از من یا جناحین بطیوم مع الملائکه فی الجنة
 گفتند نه فرمود آیا از شما کسی است که تگون له زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت رسول الله سیدة نساء هذا
 اکامه گفتند باز فرمود آیا احدی از شما هست که له سلطان مثل الحسن و حسین سبطا هذا اکامه ابنا
 رسول الله خیر از من که تنه پس فرمود آیا از شما کسی است که قتل مشرکی قودش قبل گفتند باز فرمود که آیا کسی است
 که وحدا لله تعالی قبل گفتند باز فرمود که آیا از شما کسی است که صلی القبلین قبل گفتند باز فرمود آیا از شما
 هست که غسل رسول داده باشد خیر از من گفتند باز فرمود آیا از شما کسی است که سکن المسجد یومیه جلد با غیر

المسجد سدها وتركه بآبقا للوالله نعم قال هل تعلمون اني كنت اذا فالت عن عيني رسول الله
قال انت مني بمنزلة هارون مريموسى لانه لا نبى بعدى قالوا اللهم نعم قال فهل تعلمون ان رسول الله
حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هي يا حسن فقالت فاطمة ان الحسين صغير واضعف كونا
منه وانت تقول هي يا حسن فقال لها رسول الله لا توضين ان اقول اناهى يا حسن وبقاى جبريل
يا حسن فمهل خلق منكم مثل هذه المنزلة نحر الصابرون ليقضى الله في هذه البيعة امر اكان مفعول
تعالى قد علمتم موضعي من رسول الله القربة القربة والمنزلة الخصيصة وضحني في حجرا
وانا وليد يضمني صدك ويلقني في فراشه ويمسني جسدي ويشمني عرقه وكان يمسح الشئ ثم يلقني
وما وجد كذبة في قول ولا خلطة في فعل لقد قرن الله مولدني كل فطما اعظم ملك
ملائكة يسلك به طريق المكارم محاسن الاخلاق عامة ليلة ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباعا ^{لفصل} ايل
اثرا منه ويرفع لي كل يوم علما من اخلاقه ويامرني بآلة قداء به ولقد كان يحاورني سنة بآلة
فأراه ولا يراه غيري لم يجمع بيت يومئذ في الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا ^{لهم}
ارني في الروح والرسالة واشم ریح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الروح عليه
فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ابليس من عبادته انك تسمع ما سمع
وتري ما اري لا انك لست نبيا ولكنك زير وانك لعل خير ولقد كنت معه اصبلا لما اتاه
الملاء مرقش فقالوا له يا محمد اناب قدام عبيك المريد عه اباؤك ولا احد من بنيك
ونحن نبلك امر ان اجبت اليه ولربيتنا لا علمنا انك نبى رسول وار لم تفعل علمنا انك سائر
كل فقال لهم وما تسألون قالوا تدعونا هذه الشجرة حتى تنقلع بعروها وتقف بيزيلك
فقال اريد الله على كل شئ قدير فان فعل الله ذلك لكم توؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم
فانا سائر بكم ما تطلبون اني اعلم انكم ما تقبضون الى خير وان فيكم من يطرح في انقلاب من
يخرج الى حزاب ثم قال يا ايها الشجرة ان كنت تؤمنين بالله واليوم الآخر وتعلمين اني رسول الله
فانقلعي بعروك حتى تقفي بين يدي يا ذر الله في الذي بعثه بالحق لا تقلعت بعروها وجاء
ولها دوى شديد قصف كقصف ابيجة الطير حتى قفت بين يدي رسول الله موقفة
والقت بعضها الا على على رسول الله فعلت بعض اغصانها على منكبي كنت عريته فلما

انما يقوم الى ذلك قالوا علوا واستكبارا فمرها فليانك نصفها وبقي نصفها فامرها بذلك قبل
 ان ينصفها كما عجب اقبال اشد ويا وكاد ان تلفت رسول الله فقالوا عثوا فمر هذا النصف
 فليرجع الى نصفه كما كان فامر رسول الله فرجع فقلت ان لا اله الا الله اني اول مومنين بك
 يا رسول الله واول مومنين بالشيعة فعلت ما فعلت يا رسول الله تصديق النبوة واجلالا لكلماتك
 فقال لقوم كلهم انك ساخر كتاب عجيب السحر خفيف فيه وهل يصدقك في امر كهذا مثل
 هذا لا يقتضون اني لم بالقوم الذين لا تاخذهم في الله لومة لائم سيما هم سيما الصديقين وכלهم
 كلام الا بوار عمار الليل ومنار النهار متمسكون بحبل الله القرآن محبوبين برسوله لا يستكبرون
 ولا يملكون ولا يفسدون قلوبهم في الجنان واجسادهم في العمل قال الناصب عليه السلام قد رتبتم
 في اهل بيت عام را بابت نبوت فضيلت خاص از نظر ساقط بنايد کرد و مراعات حق آن فضيلت عام را از دست
 نبايد داد و اين مقدمه ثابت است عقلا و نقلا اما عقلا پس بدینست که انتقای خاص تلزم انتقای عام نمیشود مثل
 انتقای انسان و انتقای حیوان پس چون عام منتفی نشد ثابت شد لعدم الواسطة بین التفریق و اثبات و چون ثابت
 شد لزوم آن نیز ثابت شد تحقیقا لمعنی اللزوم و لهذا گفته اند که اذا ثبت الشيء ثبت بلوازمه و انقلبا
 پس اهل کتاب که داخل در اهل ملت اند و احکام بسیار ترجیح داده اند برخیر اهل کتاب مثل اهل کفر و بدعت کج
 تر از ایشان را بی همین که هر چند فضيلت خاص یعنی ايمان به محمد صلی الله علیه و سلم در ایشان منقوض است لیکن
 ايمان مطلق انبياء دارند و از ان مقتضی امتیازشان است که کسی این معنی ندارد و عیبا و کفارت بر عجم ترجیح
 داده اند از نظر بان که اولاد حضرت اسمعیل اند که کفارت قریش شد و قریش را بر سایر عرب ترجیح داده اند
 و این بی با شتم نباشند در گرفتن خمس و حرمت زکوة و علی القیاس در شریعت این مقدمه درجا با بسیار
 و غایت اگر خوف اطالت نمی بود تفصیل جزئیات آن پرداخته می شد و قطع نظر از ان که این مقدمه بدلیل عقلا
 و اثبات کرده شود مسلم است نزد فرقه امامیه نیز زیرا که نزد ایشان اولاد علی بودن فضیلتی است مشترک در
 همه و پیوسته است و نه است چنانچه در کتب ایشان مصرح است حال آنکه بعضی علویه منکر امامت ائمه وقت خود
 و از کتب این فضیلت عام که علوی بودن بیرون نمی روند با تفامی فضیلت خاص که اعتقاد امامت جمیع ائمه
 است و نیز علی بودن خود را شیعه علی گفتن منقبتی است عظیم که منکران امامت ائمه را نیز بسبب این منقبت گفتن
 و از کتب صریح نزد ایشان جایز نیست اما مطلب اول اینست که محمد بن الحنفیه پسر حضرت امیر عوی امامت

امامت بر خود نمود و منکر امامت زین العابدین شد و پر خاشاک و تاناکه نوبت محاکمه به حجر الاسود رسید و حجر الاسود
 برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن حنفیه تا آخر عمر از آن دعوی ست برداشت و تفتار را نابخشید و سخت
 و بشیعه کوفه در باب فلقیت او نامها نوشت و بر قبال اهل شام و کین خوایی حضرت امام حسین و بر منصف فرمود و مختار
 بعد از فتح سرک امرای شام را با فتنه مدوسی هزار دینار نزد محمد بن حنفیه فرستادند بخیرت امام زین العابدین و آخر
 وقت رحلت پسر خود ابوهاشم را وصیت امامت فرمود و اعتقاد کی شیعه و حق محمد بن حنفیه و پسر ابوهاشم
 اینست که توفیق و کتب ایشان باید دید خص و صادر مجالس المومنین و نیز از آنجست که نهید شریک و دعوی امامت
 برای نوادگان و خروج نمودن شیره گفت که امام همانست و در میان بالبلیت که اشکارا بشمشیر خروچ کن نه آنکه
 خود را نهان دارد و منکر امامت امام محمد باقر شد چنانچه قاضی نوراسود و دیگر شیعه از ابوبکر حصه می در مجلس
 و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و ایند دعوی در اولاد او جاری ماند چنانچه متوکل نیز خروج کرده اند و
 امامت شدند و اعتقاد شیعه در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است و همه را بخوبی می کنند
 و واجب المجتهدی کارند بلکه آنحضرت امام جعفر نص صریح در مناقب ید شهید نقل میکنند که بعد از شهادت
 فرخاشر کنی الله فی تلال الدماء والله زید عی هو و اصحابه شهداء مثل ماضی علی بن
 ابی طالب و اصحابه رواه الشیخ ابن بابویه فی الکمالی عن فضل بن یسار و قاضی نوراسود در مجلس الشریعین
 نیز در احوال فضل بن یسار این روایت کرده و نیز از آنجست که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و
 جعفر و محمد و موسی و اسمعیل در باب امامت خلافت کردند عبد الله افسطج برادر حقیقی اسمعیل بود و مادرش فاطمه بنت
 حسین بن الحسن بن علی و اسمعیل اکبر اولاد امام جعفر بود و بعضو ایشان فوت شده بدعوی و راست اسمعیل
 از جعفر و دعوی امامت نمود و بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی الاکابر مما لکم یکن به عاقله و
 هم حضرت جعفر را اوداده بود و نماز جنازه هم او خوانده و در قبره گذاشته و انگستری ایشان را اوداده و حضرت
 امام راضی امامت را نیز اوداده و محمد نیز دعوی امامت بر خود نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 فرموده اند که در خانه توبه بعد از بن کسیر خواهد شد که او را محمد نام خدای کنی و او امام خواهد شد و معصیت او را بد امامت
 اسمعیل و احباب امامت اسحاق و موسویه است و طوم بعد از امام علی رضا علیه السلام و خود را معصیت و بد امامت
 از شیعه امامت ایشان بودند و بعد از آنم قثم بن محمد نیز دعوی امامت کرد و در این زمانه نیز نام ایشان
 بعد از امام حضرت علی نقی جعفر بن علی و دعوی امامت بر خود نمود و کسانی را که تا

حماری لقب گذاشته و چون امام حسن عسکری فات یافتند جعفر تقویت گرفت در دعوی خود و گفت که حسن
 علی خلف نگذاشته و در امام شریعت که البته خلف داشته باشد پس قائلین به امامت حسن بزرگتر بجعفر رجوع
 آوردند از آنجمله حسن بن علی بن فضال است که از مجتهدین محدثین و معتبرین شیعه است و بعد از جعفر بن علی پسر او
 علی بن جعفر و دختر او فاطمه بنت جعفر بشرکت دعوی امامت نمودند و کسانی که معتقد امامت حسن بن علی
 العسکری اند نیز یازده فرقه اند باجمله مخالفات این صاحبان باهم و انکار امامت یکه دیگر از آن قبیل چیزی
 نیست که توان پوشید مصرع نهان که ماندان از ی کزو سازند محفلها به خصوص او میان امام حسن عسکری
 و جعفر بن علی بابت امامت مطاعنت و نسبت بفسق و ارتکاب کبائر نیز واقع شده چنانچه شیعه خوب
 میدانند پس باوصف اینهمه این بزرگواران را بجهت انتسابی که با حضرت امیر ازند مقبول و واجب التعظیم
 و المحبته می انگارند و از مخالفات و مشاجرات فیما بین خود با چشم پوشی و اغماض مینمایند و امام طلبان
 پس از آنجست که مختار ثقفی بالاجماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شیعه شده بود از آنجمله
 آنکه پسر صلیبی حضرت امیر المومنین را که عبد الله نام داشت در کوفه بقتل رسانید و دیگر قبایح و شناع از وی
 بنظر رسیده و باوصف اینهمه قاضی نعمی را در احوال مختار از علامه علی نقل نموده که در حسن عقیده او شیعه
 سخنی غایب الامر چون بر بعضی از اعمال او اعتراض داشته اند او را بدو شتم نهاده اند و حضرت امام
 محمد باقر را بمعنی اطلاع یافته شیعه را از تعرض محتایم منع نموده که او کشند کان بارگشت و بعد از آنکه
 کلامه پس معلوم شد که چون شخص خود را شیعه علی گفت و با بنجاب انتساب پیدا کرد هر چو نیک باشد مقبول است او را بدو شتم
 تعرض نمودن حرام است و نیز از یحجت که نزد اثناعشریه روایات فضائل و بیک واقفیه ناو وسیه مقبول است و اینها
 نیز بعین و طعن جائز ندارند بنا بر آن که محلی بودند و خود را شیعه علی می گفتند هر چند منکر امامت ائمه بسیار بودند
 و چون این مقدمه ثابت شد پس اینست میگویند که محمد را بجا خلی فرض بیا کرد و محبت و ایمان به محمد را بجای
 و اعتقاد امامت علی داشت و اقارب و ابناء واج و اصحاب محمد را از مهاجر و انصار بجا اولاد علی فرض بیا کرد و کسانی که
 دعوی محبت محمد صلی الله علیه و آله و ایمان او نمیدادند و جهاد دشمنان محمد صلی الله علیه و سلم و خدمت از واج مطهرات و
 خاندان او بجا آوردند گو باوصف انکار و قدرنا شناسایی صدور افعال شیعه و افعال قبیحه بجا مختار و نبی ضا
 باید گذاشت و باهم موافقت باید کرد بلا شبهه از واج و اصحاب که منکر خلافت حضرت امیر بودند در ابتدا و با ویران
 نمودن مثل عایشه و طلحه و زبیر بلکه خلفای ثلثه نیز بر عجم شیعه در پله محمد بن حنفیه و زید شهید و عبد الله فرخ و جابر

و جعفر بن علی بن جعفر و فاطمه بنت جعفر خواهند افتاد و مسویه و عمرو بن العاص و برپله مختار و بنی فاطمه و ثقیف خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیر می دارد که صاحبان از لعن و طعن محفوظ باشند و گویند که امامت از غیر منکر شود و بانهای پر خاشن نماید و آنها را بدید و محبت محمد صلی الله علیه و سلم و خود را مرت و شمر و انقدر تاثیر ندارد که صاحبان با وجود انکار امامت و پر خاشش با دبی از لعن و طعن محفوظ گردند و گویند که این از دو سبب بیرون است یا محمد صلی الله علیه و سلم قصور می دارد و درجه علی اعلیٰ فوایت دارد و درجه محمد صلی الله علیه و سلم پایین است و شوق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در درجه ثابت است چنان که در باب نبوت گذشت و علی منقبت محمد صلی الله علیه و سلم که نبوت بر منصب علی که امامت علاوه برین مساوات است و لهذا در جمیع کتب شیعه امامت یا نبوت نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره خاطر نشین شد مستتاج نتیجه باید نمود و الله الموفق له و الهادی الی المقاصد المبدأ قوله مقدمه و فضیلت عام را بسبب و فضیلت خاص الی آخر المقدمه اقول معلوم نیست که چون قبل از این فضیلت عام خوارج را که بسبب این عبادات و شستن و غیره بسبب و فضیلت خاص که حب بن ابیطالب علیه السلام قائل بود و فضائل ایشان بسیار و داد و خود را سر و خطاب الهی مقتضای لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر بگویند که رفع فضیلت موجب قفاح فضیلت عام گردید و ناقض قول خود شد که ده باشد و معذای شیعیان نیز همین جواب خواهند داد و با یکی از امور محکم که این است که با وجود این چهره که دارد میخوابد که دست از متابعت اهل بیت علیهم السلام برداشته بقواعد علوم نظری مطلب خود را مثبت سازد و نمیداند که این خیال محال است که میان علم و نظریه و افعیه میان حق و حقه که مختصر و طریق اهل بیت است انفکاک واقع شود حاصل اینکه بسبب کمال عبادت منی کلام اهل نظر که الباعه لایوقف بار قفاح الخاص باشد نفصیده که آن کرده که از همانجا که خاص رفع شده لابد است که عام باقی باشد و این بدیهی البطلان است آیا میتواند شد که با وجود ارتفاع انسانیت زید حیوانیت باقی باشد یا قائل امیرسد که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در مآخض فیہ علاقه مثل علاقه حقیقت و حقیقت خبیثه باشد که در هر ماده از مواد متحد فی الوجود است پس عدم آن عین عدم این خواهد بود و اینضا معلوم است که هیچگاه و کمال فضیلت عام البلیس را چرا بنا بر عدم فضیلت خاص که عدم سجد آدم باشد از معرض اعتبار ساقط نموده و همچنین کلام در ابواب هم جاری میتواند شد و انضا معلوم نیست که فضیلت عام کدام لازم دارد و اگر نیز معلوم است که لازم فضیلت عام نباشد که هر چند فضیلت خاص نباشد ای فضیله کانت آدم می باید تا حیوانیت را

باشد پس چرا اسلاف او سائر اهل اسلام اهل کتاب را اهل نار می دانند و اگر منظور نیست که فی الجمله بحسب
 هر چیزی با اعتقاد ریشه باشد نه برین برای شیعیان چه ضرر داشته باشد زیرا که اینها میگویند که آن لازم نیست انستق
 و حدیث مناکحت باشد ابصار معلوم نیست که چه چاره خواهد جست برای اینکه حق تعالی بنا بر صحت کلام ازین
 نمره تصدیق است و سبب تفسیر عموم و حال اینکه نظر بفضیلت عام با وجود کثرت و شتتن باید عذاب بر آنها کمتر از
 دیگران باشد اما اینچه در این طاعن بطرف شیعیان جهاد نمود که ایشان بپای فضیلت علوی خود از رسادات
 چه چیز نامساعد است و با شده قاضی امامت ائمه انا عشر علیهم السلام نباشند تبرائی نمایند پس این محض کما
 من الله و انا الیه راجعون این بر غایت آن آمد که هر گاه یقیناً به ثبوت رسد که فلان کس چند امام زاده باشد مثلاً
 یکی از اصحاب و پیروان و یا سکرکی از ضروریات دین ائمه از و بیزار می جویند و تبرائی نمایند و او را از جمله
 منافقین و کفار و منافقان و ثقی که ثبوت رسد و از احوال کسی بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد
 اما یا بعد از مطلقاً از تبرائی نمایند و بر او لعن میکنند خواه از اولاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل
 اهل بکر و عمر بنی که حمید بن اشعث را بر سر آمدند و محمد بن ابی بکر را ستایش مینمایند و همچنین بر خدمت امام رضی الله
 روح و جان خفای دارند و هم در باب خدیجه و سبب فتنی و عفا بخلاف عائشه و حفصه حاصل اینکه تا وقتی که بی
 امام زاده به ثبوت رسد هر چند روایات مختلفه وارد شده باشد برای خاطر اطمینان بکرم و مردان آنها
 فیه الذی نزلنا ما را در زمره اعدا دین حساب کنیم تو خواه از ما خوش خود شوی خواه ملال اندوز
 و صحنه بدخواه و بختهم چند کینه خواه ملال و اگر با وجود این همه کسی بخواست باطن که دارد و بطرف شیعیان
 رسد او نماینده اینها در بیاد است و امام زاده ها هر چند منکر امامت باشند احادیث مدح و صوح مینمایند تا
 هم لعن بر اینها برای خود چار و جویند پس درینصوت چه جواب خواهند داد برای رفع شبهه شش کینه
 از زاده بدگمانی بگویند که اهل اسلام و پیغمبر ایشان در باب فاکه ها نشسته و زوج زوجه زید و عایشه و انس
 و صفر و زاده این یوسف و شال اینها همچنین چاره بسته با جمله اگر ابواب کبابی کشود شود تا به
 و زیاده است قم کما امرت و لا تکر من الظالمین قال الناصب علیه علیه خاتمه انکتاب این نسخه
 عجیب که مسمی بن محمد اثنا عشر است بعد از گذشتن دوازده قرن صد انچه بر نیه الانام علیه علی بلعین
 و اصحابه ائمه و السلام است تحریر یافت و نقش اندام پذیرفت بحمد الله و الله و افق شمر علی که در
 ابت ای این کلام را از شارح رفته بود و انجا امید داری از فضل خدایت باری انکه این نسخه را قبول

مقبول درگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و رقم این ساله را انچه
 و ثواب عظیم تفصل نماید بنده و کمال کرده و متحول بعد تضرع و زاری از جناب او تعالی گشت که اگر فایده
 یا بخشش قلمی را شنای تقریر و تحریر یا بنچه مرضی او تعالی نباشد در حق خود و دوستان خود و دیرین ساله
 باشد محض عنایت بیغایت خود از ان عنود تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدین طاعت و عبادت را بنده
 لا تاخذنا نارینا و اخطانا ربنا و لا تحمل علينا اصرار کما حملته علی الذین من قبلنا
 ربنا و لا تحملنا ملاماة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا ان حسانات مولانا فانصرنا
 علی القوم الکافرین و علی الله علی خیر خلقه محمد و اصحابه اجمعین بر حمت و احسان
 الراحین و اخرون عوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجاله نافع متضمن انکه جناب حکیم
 علی الاطلاق از غایت لطف و مصلحت خود التزام نموده که در هر عصری که با خواصی البیّنین تبلیغ
 و شیاطین در اصناف بنی نوع انسان بهر دست و باجرات بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را
 در ضلالت اندازند او تعالی و تقدس با زامی آنها بمقتضای کل فرعون و موسی بعضی از بنده گان خود
 موفق و مسدود تا بحج قاهره و برابری با هر صنوف شبهات معهود و سکا که مخرجه آنها را اصل
 باطل گرداند و صدق این مقال نظر با بنچه میان فرود و جناب برابری و میان سامری فرعون و جناب
 موسی میان مشرکین بکه و جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گشته ظهور تمام دارد
 و ازینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات و السلام میفرماید لولا بقی بعد غیبه قائم که
 علیه السلام من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذابین عن بدینة حجج الله
 والمنقذین لضعفاء عباد الله من شياک ابليس و مردیه من فحاش النواصب لبقیة
 احلک الله عن نیر الله عزوجل و لکنهم الذین تمسکون از ملة قلوب ضعفاء الشیعة
 کما یمسک صاحب الفینة سکانها اولئک هم الاضلال عند الله عزوجل و همچنین
 در صواعق محرقه این حجر از این عباس روایت نموده ان البی قال ما ظهر هل بدعة الا اظهر الله
 فیها حجة علی لسان من شاء من خلقه و جواب علی هذه السته و لا یجد لسنة الله تبدیلا
 چون درین اوان بعضی از الایستینان انخیال خام اینک خطه هندوستان و دیرین و نگار از انفس
 علمای اعلام شیعه ثابو هم اسیر شرفا و مکرمة خالصت خوشت که بشایه سلامی مسلمین را با فسون نابور

که حاکم جسد له خوار باشد که ساله پستی خواند و تعالی شانه از کمال الشان و اکرام بند و ذلیل خود را بر حق
 ساخته که باین کلام مختصر که در ابطال سحر و صواب صوابت بنزله یدریغیا متواتر شد بمصدق جابر
 بن موقال باطل و باطل کان بر هوفا تمام حال نکند او را مشتت و متلاشی گردانید و کانه لوی قراع
 شود هم چنین باین که هر سحر سامری و آنچه زبانم در سخن گفتن یدریغیا است میگویم اما قوله علیه
 و رسوله خاتم او موافق شرطیکه را ابتدای این کلام باین اشاره رفته بود و انجاب اقول پس نیست
 بیغوغ چنانچه محمد امجد و توفیق بود و احسن بوجوه بیست قلعة الله علی الکاذبین و برناظرین
 این ساله شفی و پیشین نیست که الله تعالی توفیق داده بود و اینکه در دنیا جابر و جبره و غیره نموده ایم
 که خیر از آیات و احادیث و بیکتب مخالفین و اقوال ایشان احتجاج نمائیم و در موضو احتیاج بغیر از آیات احادیث
 متفق علیها و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیه که نکرده ایم و هذه من الفضائل التي لا تنکرو
 الحمد علی ذلك قوله اگر قلعه لسانی یا انتر شش قلمی را شناسی تحریر و تقریر انما اقول لیس هذا اول قار
 کت فی الاسلام چون بیعت امام شافعه واقع شده اگر قلعه لسانی یا بتبعیه الامام انتم واقع شده
 عجیب است اما چون خلیفه ثانی فرموده اند که فرج عباد الی ضلها فافتملوا التماس عفو و تجاوز از ان متضمن
 مخالفت خلیفه ثانی که امام شافعه است خواهد بود اما تدریجاً مغفرت از جناب حق سبحانه و تعالی با وجود صرار
 رکناه و احداث بدعات پس لالت میکند بر اینکه بگویش شش ایشان رسیده که توبه اهل بدعت صلا
 منقول هر کاه حق به عانه نیست چنانچه دلالت میکند بر این روایت بهیمنی که جناب سید ابی سلیمان فرموده
 لا یقبل الله لصاحب دینه صلوة ولا صوما ولا صدقة ولا حجاً ولا عمره ولا جهاداً ولا
 صرفاً ولا عداً لا یخرج من الاسلام کما یخرج المشعرة العجین ایضا قال عمر بن الخطاب
 رحمه قال رسول الله انا لله لصاحب البعثة بالنوبة فیل یا رسول الله و کیف ذلک
 قال انه قد اتریب قلبه جمها و ایضا صاحب صواعق محرقة آورده است از طبری بهیمنی و ضیاء که
 ان الله احتقر الموبه علی صاحب کل بدعة و ایضا در بعضی احادیث وارد شده است که حال
 مضمون ان این است که شخصی نادت مدیر می برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را بدیدند تا یک
 مدت دیگر از وجه حرام بدل حد و حد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم برادر خود در شریفین
 محسوم شده پیش او آمده گفت که ما این مدت از وجه حلال حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر شد ای

احال اگر بگفتند که تا فی البتہ برادر دل خود میتوانی رسید و کام جهان را بشهید مقصود شیرین میتوانی ساخت
چون آن شخص از آن امر متفسار نمود شیطان بر جواب گفت که بدستی روی این عالم را بشاید نمود بر خلاق
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود و آن مرد فریقه دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را
انداخت و روزی چند برین نگذشت که دنیا با این جمیع نمود و از اموال و اسباب فیجوی زیاد و او را
استمنا اولیہ پیش خود مامور و حیایافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکر کرد
که واسطه چه کاری کردم که درین خود را بدینا فرود ختم و خود را استحق عذاب ابدی ساختم منی و ریکها برگرفت
و بصر از قلمیخ افزو کوفته خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود و جناب
حق سبحانه تعالی پیغمبری از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده منی و بگو که اگر خود را ایقده بسته
نگاهداری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود بلکه ایستاد که در ضلالت انداخته هدایت خامی توبه
هرگز مقبول نیست و هانخته بالدعاء تلك الرسالة و منا الدعاء و علی الله

الاجابة فاقول كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهل بيت الرسول
مكروا مكرا كبيرا وقتالوا القوم معهم لا تذرن الهتك ولا تذل
وذا ولا استواحقا ولا يغوث ويعوق ونسرا وقتل

اضلوا كثر اعدائهم لا تذرن على الارض

مرا الكافرين ديارا انك تذرهم

يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا

كفارا رب اغفر لي ولوالدي

ولمن دخل بيتي مؤمنا

والمؤمنين والمؤمنات

ولا تؤد الظالمين

الابتزاز

در طبع مجمع البحرين بنهاجم محمد باقر
محمد شاه موسوی علیه طبع پوشیده